UNIVERSAL
LIBRARY

OU_236063

UNIVERSAL
LIBRARY



کتاب

تجارت و قضاء و شهادت

(ترجمه)

حاجی میرزا حسنخان مجتشم السلطنه

(حق طبع محفوظ)

سنه ۱۳۴۰

۱۲۸۷ ف

بسم الله الرحمن الرحیم

ایزد تعالی و تقدس را سپاس و ستایش اندازهٔ هر آفریدهٔ بیرونست
و ادای شکر نعمتهای متکاثرهٔ اش از توانائی هر توانائی افزون سبحانه
آنچه را از جزء جزء و افتادگی راهی نیست و سباحت این دریا را جز
عجز و درماندگی چاره نه جلت عظمته و عظمت قدرته و عمت نعمه
ولا اله غیره

کجا شکر این نعمت توان گذارد که با آنهمه غنا و بی نیازی برای هدایت
بندگان و تربیت آدمیان تفضل بر احکام و تبیین حلال و حرام را بواسطهٔ
انزال کتاب و الهام سنت بر بهترین بندگان و سرور اهل زمان حبیب
خود و محبوب خلق عقل اقدم و صراط اقوم و نبی اکرم خواجه دوسرا
محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم بزرگترین منت بر بنی آدم
قرار داد و اوصلی الله علیه و آله را مدینهٔ علم و سفینهٔ نجات و شمع
هدایت و مایهٔ رحمت و میزان حق خود ساخت تا مردمان از آنشهر
نعمت برند و در این سفینه در آیند و بدان چراغ راه جویند و از آن
رحمت برخوردار شوند و از این میزان خارج نگردند و برای تهای این نعمت

ودوام این مکرمت وحفظ این سنت باد آن شهر ولنگر آن سفینه
وزینت آن چراغ وآبت آن رحمت وزبانهٔ آن میزان امام ثقلین وسبط
وصبتین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب واولاد امجاد یازده گانه او را
صلوات الله علیهم اجمعین خلفا بعد سلف خلیفهٔ سلطنت وولی امر
وحافظ ناموس خود فرمود تا این دین بپاید واین لوا پاینده ماند بحوله
وقوته ومنه وسلطانه

زمانیکه در خدمت صاحب سخا رای حمیده ودارای اخلاق مرضیه جامع المعقول
والمنقول محقق الفروع والاصول اللوذعی الالمعی جناب آقا میرزا رضا
ملقب بشریعتمدار نوری وفقه الله لمرضاته وایده بتأییداته بمباحثهٔ
فقه واصول مشغول بودم واز معلومات عمیقهٔ ایشان استفاده منظور
برآن شدم که مسائل فقهیه را بزبان فارسی باسلوبی سهل التناول در
آورده وبرای اینکه بهتر استفاده شود هر فرعی را علیحده وهر مسئله را
جداگانه در تحت شماره بنظم نمایم وچون کتاب قواعد الاحکام فی مسائل
الحلال والحرام از استاد بشر وایة الله الاکبر جمال الملة والحق والدین
علامه علی الاطلاق ابی منصور حسن بن یوسف بن مطهر الحلی قدس سره العزیز

جامع ترین متن و پر فروع ترین کتاب بود برای استفاضه و ترجمه آنرا انتخاب
کردم و از روح پر فتوح مصنف آن اسکنه الله بحبوحة جنانه استمداد نمودم
و بفروع بسیار قلیلی که از حاجت فعلی مردم دور بود چیزی اضافه نکردم و
از اینجا که در تجارت و کسب بمسائل آن بیشتر محل حاجت است چنانکه فرموده اند
المقدم المبتلی و بر تجار و کسبه لازم است که اول بمسائل فقهیه این باب
متحیر بوده و بعد بکسب اشتغال ورزند تا بمصداق التاجر فاجر فالزم فقه
از فقهیات آن اجتناب و بماموراتش عمل نموده و انشاء الله تعالی از عمل
باز نمانند بتوسل آنرا مقدم داشته و پس از آن کتاب قصاص و شهادات را که
مبتلا بعموم و بالخصوص علم آن برای اهل این فن از واجبات است برسایر
کتب سبقت دادم تا طالبان آنرا موجب استفاده باشد و اگر خداوند داد
بنده الا از شفاعت خود بچشمه کدار بعید بکاشان عبدالله شده شفاعنایت
فرماید امید وارم که سایر ابواب فقه را نیز بدین اسلوب ترتیب داده و برای برادران
خود بیادگار گذارم والله خیر موفق و لا حول و لا قوة و چون انسان از سهو و زلت نا
گزیر است رجاء واثق از خوانندگان محترم دارم که اگر بزلتی آگاه شوند بکرم
عمیم پرده پوشی فرموده بقلم عفو اصلاح نمایند که الجواد قد یکبو و الصارم قد ینبو

کتاب تجارت

کتاب تجارت

مقصد اوّل — در مقدمات

فصل اوّل — در اقسام تجارت

۱ تجارت برحسب احکام پنجگانه - واجب - ومستحب - ومباح - ومکروه وحرام منقسم میشود

۲ واجب آنست که انسان برای قوت خود وعیال خود بدان محتاج بوده و راهی جز تجارت نداشته باشد

۳ مستحب آنست که مقصود توسعه عیال یا نفع رسانیدن باهل احتیاج باشد یا اینکه قدر حاجت بغیر تجارت حاصل باشد

۴ مباح آنستکه فقط زیادتی مال ازان مقصود باشد باوجود بی نیازی ازان

۵ مکروه آنستکه شارع مقدس بوجهی ازان نهی فرموده باشد مثل صرافی - کفن فروشی - فروش غلّه - نبیذ فروشی - ذبح ومحترفا صنعت قرار دادن - بافندگی - نسّاجی - حجامت[1] بشرط مزد - قابلگی

---

[1] شهید اول اینرا بدون شرط ذکر فرموده

باشرط مزد - گرفتن اجرت برای جماعت دیگران بر ماده - کسب کودکان[1]

- کسب کسبکه از حرام پرهیز ندارد - اجرت گرفتن برای تعلیم قرآن

- مذهب قرآن - زرگری - قصابی - بدرباد دادن برای تجارت

- اخته نمودن حیوانات - معامله کردن با ظالمین و مردمان بیعقله

و پست - معامله با اشخاص محارف[2] و ناقص و صاحب عیب - معاملا

اکراد و بجالست و مناکحت با آنها - معامله با اهل ذمه

۶ حرام آنستکه شامل وجه قبحی باشد و ان برچند قسم است

قسم اول

۷ هر نجسی که تطهیر قبول نکند

(ا) خواه نجاست آن ذاتی باشد مثل - شراب انگوری - شراب خرما

- آبجو - سبنه - خون - بول ومدفوع آنچه گوشتش خورده نمیشود

- سگ - خوک[3] - واجزای این دو

(ب) خواه عارضی باشد مثل ما بنجاست نجسیکه قبول تطهیر نکند مگر

---

[1] مثلا انچه بجهت از صحراجمع کرده باشد فروش یا خوردن آن کراهت دارد

[2] محارف بفتح راء کسیکه کم بخت باشد یا دنبال کسب و کار نرود

[3] در بعضی نسخ خنزیر نوشته شده است

روغن نجس که بالخصوص برای فایدهٔ روشنائی در زیر آسمان جایز است

اگر نجاست روغن ذاتی باشد مانند دنبهٔ که از میتهٔ بازندهٔ جدا

قطع شود برای روشنائی ولو در زیر آسمان جایز نیست

۸ بیع آب نجس چون قبول تطهیر مینماید جایز است

۹ در بول آنچه گوشتش خورده میشود بعلت حیاتش قریب حرمت است

مگر بول شتر که برای معالجه جایز است

۱۰ فروش سگ شکاری ـ وسگ گله ـ وسگ پاسبان زراعت ـ و

سگ پاسبان حیاط و اجارهٔ آنها ـ ونگاهداشتن آنها ولو گله از

میان برود وتربیت سگ زابل[1] شود جایز است

۱۱ اکتساب باعیان نجس حرام است مگر برای فایدهٔ مثل سگ های

مزبوره وباسرگین برای تربیت زراعت وباشراب برای سرکه ساختن

۱۲ استفاده واکتساب بحیوانات موذیه مثل مارها ودرندها حرام است

مسئلهٔ دوم

۱۳ هرچیز که مقصود از آن حرام باشد

---

[1] در صورتیکه ملحق بسگ مزاین نشود

(۱) آلاتِ لهو مثل عود

(۲) آلات قمار مثل شطرنج

(۳) هیاکل عبادت مثل بت

۱۴ فروش سلاح بدشمنانِ دین اگرچه مسلمان باشند حرام است

۱۵ اجاره دادن کشتی و منزل برای فعل حرام ممنوع است

۱۶ فروش انگور برای شراب انداختن و چوب برای بت تراشیدن حرام است

۱۷ فروش انگور و چوب بکسانیکه شراب میسازند و بت میتراشند بدون شرط مکروه است

۱۸ وکیل نمودن کسیرا در فروش شراب و لهو وکیل ذمّی باشد حرام است

۱۹ اگر ذمّی خانهٔ از مسلمی اجاره نموده در آنجا بنای شراب فروشی نماید بر مسلم منع او لازم نمیباشد

۲۰ اگر خانه داد ذمّی برای شراب فروشی اجاره نماید حرام است

۲۱ اگر جوانی را اجاره نماید برای حمل شراب بجهه سرکه ساختن و یا ریختن جایز است والّا حرام است

۲۲ در فروش اسلحه که مایهٔ حفظ است منافی نیست[1]

---

[1] یعنی با اعداء دین مثل سپر و زره

قسم سوم

۲۳ فروش آنچه از آن انتفاع حاصل نشود

(ا) حشرات مثل - موش - مار - جعل - عقرب

(ب) درندگان آنچه صلاحیت شکار را نداشته باشند مثل - شیر - گرگ - کرکس - غلیواژ[1] - غراب - و نحو آنها

(ج) مسوخ خواه بری باشد مثل میمون اگرچه مقصود از آن خفظ متاع باشد و خرس خواه بحری باشد مثل - مار ماهی - و سنك پشت - و تمساح[2]

۲۴ جواز فروش درندگان جمیعًا نظر بفائدهٔ انتفاع از ترکیبهٔ آنها اگر ترکیب بر آنها واقع شود[3] قول خوبی است

۲۵ فروش فیل و گرگ بر و انچه برای شکار صلاحیت داشته باشد مثل یوز جایز است

۲۶ فروش کرم ابریشم جایز است

---

[1] غلیواژ زغنی است که موش گیر هم میگویند [2] تمساح بحری آبی است کرد و دود نیل زیاد است [3] غرض انتفاع از پوست آنها است بعد از ترکیب و این قول بعضی از مجتهدین است و بعضی آنها را قابل ترکیب نمیدانند

۲۷ فروش زنبور عسل در صورت دیدن و امکان قبلیم جایز است

۲۸ بیع آب و خاک و سنگریزه و لوو جود شان بسیار باشد جایز است

۲۹ فروش تریاق بواسطهٔ اشتمالِ آن بر شراب و گوشت ماهی حرام است
خوردنِ آنهم برای مداوا جایز هست مگر انکه بیهم تلف باشد

۳۰ فروش زهر یکه از گیاهها و نبات حاصل میشود اگر محل انتفاع باشد
جایز است والا ممنوع است

۳۱ در جواز فروش هر شهر زنان نظر است اقرب جواز است

۳۲ اگر خانه بفروشد که راه و گذرگاه نداشته باشد هر گاه خریدار
مطلع باشد جایز است والا خریدار مخیر است

فصل چهارم

۳۳ آنچه از شارع مقدس بر حرمتِ آن عیناً نص وارد شده

(۱) عمل صور تهای سایه دار

(ب) غنا - آموختن آن - شنیدنِ آن - اجرتِ مغنی و مغنیه

۳۴ اجرتِ مغنیه را در عروسی مباح نموده اند در صورتیکه باطل نگوید

---

۱ اگر معلوم باشد والا ما فوق ندارد ۲ یعنی اختیار دارد در قبول یا فسخ

سازنند ــ مرد براو وارد نشود

۳۵ اجوت نوحه گری باطل حرام است اما بطور حق جایز است[1]

۳۶ قمار حتی بازی بچه گان بگرد و وانگشتری حرام و آنچه بقمار کرفته شود هم چنین است

۳۷ آنچنان بچیزی که پنهان ماند مثل شیر بزاب حرام است

۳۸ تدلیس مشاطه و آرایش مرد بحرام ممنوع است[2]

۳۹ کمک و اعانت بظالم در ظلم حرام است

۴۰ حفظ کتابهائیکه اسباب گمراهی هستند و نسخه برداشتن از آنها جز برای نقض و حجت حرام است

۴۱ نسخه برداشتن از توریه و انجیل و آموختن آنها واجرت گرفتن برآنها حرام است[3]

۴۲ هجو مؤمنین و غیبت و دروغ برآنها و سخن چینی و دشنام مؤمنین و مدح کسیکه مستحق ذم است و ذم آنکه مستحق مدح است حرام است

---

۱ مدح میت است با نخبر داو نبت

۲ تدلیس مشاطه انستکه حسن بنماید و زشتی بپوشاند

۳ مکر برای نقض و حجت

۴۳ غزل سرائی نسبت بزن معروفه مؤمنه حرام است

۴۴ یا دگرفتن سحر و آموختن آن حرام است - سحر سخنی است که گفته
میشود یا نوشته میشود یا آویخته یا کاری میشود که در بدن یا
قلب یا عقل مسحور بدون مباشرت اثر نماید و اقرب بآن است که
حقیقتی برای سحر نبوده جز خیال چیزی نیست بعد بر اگر کسی
آنرا حلال بداند کشته میشود

۴۵ گشودن سحر و دفع آن بقرآن یا اذکار یا عوذه ها جایز ولی با
خود سحر جایز نیست

۴۶ آموختن کهانت حرام است - کاهن کسی است که مخبر جن برای
وی خبر میاورد اگر توبه نکند کشته میشود

۴۷ اخبار از احکام نجوم حرام است و هم چنین آموختن آن با اعتقاد
باینکه نجوم مستقلا تاثیری دارد یا مدخلیتی در تاثیر دارد حرام

۴۸ شعبده حرام است - شعبده عبارت از حرکات خفی سریعه
که بعلت سرعت انتقال از چیزی بشبهه بچیز فرق ما بین آن چیز
و شبیه آن بر حس مخفی بماند

۴۹ قیافہ[1] حرام است

۵۰ فروش قرآن حرام است مگر جلد و اوراق ش معاملہ شود

۵۱ اگر کافری قرآنے بخرد اقرب این است کہ معاملہ باطل است

۵۲ گرفتن اجرت برای کتابت قرآن جایز است

۵۳ دزدی و خیانت و فروش مالیکہ از دزدی و خیانت حاصل شدہ حرام است

۵۴ اگر نزد کسی مال دزدی یافت شود ضامن آن مال خواهد بود مگر
انکہ بخرید آن را قائم شاهد نماید و اگر جاهل ببرقت باشد بفروشندہ
مراجعہ میکند[2]

۵۵ اگر کسے با مال دزدی یا خیانتے کنیزی یا ملکی بخرید هرگاہ معاملہ
بعین آن مال باشد بیع باطل خواهد بود والا مقاربت با جاریہ
برای او حلال و وزر مال بر عہدۂ او وارد است[3]

۵۶ هرگاہ کسی با چنین مالے حج کرد و بدون آن مال مستطیع بود فروی

---

[1] قیافہ انسانرا با نشانے ملحوق کردن باطن بواسطۂ علامت و امارہ از خلقت ظاهری بخلق پے بردن است

[2] یعنے برای پس گرفتن قیمت

[3] یعنے اگر کنیزی یا زمینے بخرد کہ قصد وی در چنین معاملہ نباشد کہ عوض انرا از مال دزدی بدهد ولے بعد از آن مال قیمت را بدهد آن کنیز و آن زمین برای او حلال است و در مقابل چون آن مال حرام بوده وزر مال بر عہدۂ او است کہ باید تصدق نماید

از حج بری میشود جز در هدی[1] که اگر با عین منصوبه خریداری نماید صحیح نیست اما اگر قیمت آنرا بر ذمه قرار دهد جایز است

۵۷ اگر کسی در لباس غصبی یا بر حیوان غصبی طواف و سعی نماید باطل خواهد بود

۵۸ کم دادن و زیاد گرفتن در کیل و وزن حرام است

۵۹ رشوه گرفتن برای حکم حرام است اعم از اینکه در حق دهنده آن بحق یا باطل حکم نماید

فصل پنجم

۶۰ آنچه برای انسان بجا آوردن آن واجب است اجرت گرفتن بر آن حرام است مثل غسل میت و کفن و دفن آن

۶۱ در اجرت گرفتن بر مستحبات[2] آنها اقرب جواز است

۶۲ اجرت برای اذان حرام است ولی روزی گرفتن از بیت المال برای آن جایز است

۶۳ اجرت بر قضاوت حرام است روزی گرفتن از بیت المال برای آن جایز است

۶۴ گرفتن اجرت برای عقد نکاح و برای خطبه عروسی جایز است

۶۵ برای امامت جماعت و شهادت و ادای شهادت اجرت حرام است

---

[1] هدی قربانی است که بحرم فرستند [2] مستحبات کفن و دفن

خاتمه

شامل احکام مختلفه

۶۶ (ا) بعضی مجتهدین تلقی رکبان را مکروه میدانند و آن عبارتست
از اینکه مردم از شهر باستقبال تجار و صاحبان متاع بروند که
از آنها متاع بخرند و صاحبان متاع نرخ شهر را ندانند و
معامله منعقد میشود و با غبن فاحش بقول بعضی مجتهدین
برای مغبون بقوریت خیار حاصل میشود

(ب) فرق بین فروش با آنها و خرید از آنها نیست

(ج) اگر اتفاقا معامله واقع شود و بیرون رفتن برای معامله
نبوده باشد کراهت حاصل نیست

(د) حد استقبال تا چهار فرسخ است زیاده از آن استقبال شمرده نمیشود

۶۷ بخش[۲] حرام است و آن عبارتست از اینکه بعلت زیادتی باسازش فروشنده
چیزی زیاد نمایند و با غبن فاحش بقولی خیار غبن برای مغبون فورا حاصل[۱]

---

[۱] یعنی خیار فسخ معامله برای مغبون فوریت دارد که اگر فوری اظهار نکرد خیارش میرود

[۲] بفتح هم نون بر جمیع هر دو عبارت از این است که با بیع یا دیگری سازش نماید که وقتی جنس را
بیشتر بیک تومان میخواهد بفروشد اشخاص بگوید که دوازده قران میخرم نامشتری بدوازده قران میفروشد

۶۸ (۱) احتکار برائی بعضے مجتہد بن حرام است و آن عبارت است از حبس کندم
و جو - و خرما - و مویز - و روغن - و نمک بدو شرط
(۱) نگہداشتن برای زیادہ شدنِ قیمت
(۲) اشکال محصل غیر آن
(ب) اگر نگاہدارد برای حاجت یا اگر غیر آن یافت شود ممنوع نمیشود
(ج) قولے بر اینست کہ اگر ہفتہ و زد در گرانی و چہل روز در ارزانی
نگاہدارد احتکار است
(د) بقولے محتکر بفروش اجبار میشود ولی بتسعیر مجبور نمیشود
۶۹ آنچہ در عروسیہا نثار میکنند با علم باباحہ اعم از اینکہ لفظاً
باشد یا بشاہدِ حال خوردن آن مباح است اما غارت کردن
آن مکروہ و ہرگاہ قصدِ اباحہ معلوم نباشد حرام است
۷۰ اگر بکسے مالے داده شود کہ بقبالۂ تقسیم نماید و انکس ہمراہ آن
قبالہ باشد ہرگاہ دہندہ مال چیزی برای خود او معین کند
بہمانقدر کفایت خواہد کرد و اگر خلاف نماید ضامن خواہد بود
و اگر معین نکند و او از آن مال چیزی بردارد اقرب حرمت است

ولی جائز است بعیال خود اگر از آن مبلغ باشد چیزی بدهد

۷۱ ولایت از طرف عادل مستحب است و اگر حاکم عادل الزام نماید واجب میشود و هم چنین اگر برای اقامهٔ امر بمعروف و نهی از منکر محتاج بولایت باشد بر او واجب میگردد

۷۲ ولایت از طرف ظالم حرام است مگر اینکه بامر معروف و نهی از منکر متمکن باشد یا بواسطهٔ ترس بر نفس یا بر مال یا بر اهل خود یا بر بعضی از مؤمنین اکراه شود در اینصورت عمل بآنچه مامور میشود جائز است غیر از قتل ظلم و اگر در ترک ولایت ضرری باشد ولایت برای وی مکروه است

۷۳ جائزه و انعام ظالم اگر غصبیت ان دانسته شود حرام است اگر کسی گرفت بمالک آن برمیگردد و اگر مالکش مجهول باشد از طرف مالک تصدق میکند

برگردانیدن چنین مالی بظالم اختیار جایز نیست

۷۴ آنچه حاکم جائر از غلات باسم مقاسمه[1] و از اموال باسم

---

[1] قسل ظلم بمعنی جبایه جائر نیست ۲ مقاسمه قدیمی است که از حاصل زمین نسبت کرده میشود

خراج[1] از حق الارض - واز چهارپایان بنام زکوٰۃ دریافت مینماید
خریدنِ آنها وقبولِ هبهٔ آنها جایز است واجب نیست ردِ آنها
بصاحبانشان ولو آنها را بشناسد

۷۵ اگر حلالے بحرامی مخلوط شده باشد وتمیز داده نشود باصاحبان
مال حرام مصالحه مینماید واگر صاحبان را نشناسد ومقدار حرام را
نداند خمس کل را خارج مینماید باقی حلال خواهد بود

۷۶ برای اجیر خاص[2] جایز نیست که بدون اجازهٔ آنکه او را اجیر نموده
برای دیگری کاری بکند ولی برای اجیر مطلق جایز است

۷۷ اگر از ثمرهٔ درخت خرما ومیوجات بدون قصد عبور نماید بقولے
جایز است خوردن اما بردن جایز نیست واحوط منع از خوردنست
واگر در درخت یا ثمرهٔ آن فسادی کند بطور اجماع نه خوردن جایز
است[3] نه بردن واگر مالک بطور مطلق اجازه داده باشد جایز است

---

[1] خراج قدر معینی است از مال که بزمین وبستان قرار میدهند ادا قرار جزیہ

[2] اجیر خاص آنستکه برای کار معین در مدت معین اجیر شود - اجیر مطلق غیر از اینست

[3] یعنے فقط خوردن یا بردن نه فساد کردن

۷۸ قیمت کفن و قیمتِ آبِ غسلِ میّت واجرتِ بدرقه حلال است

۷۹ بر شخص حرام است که از مالِ پسرِ بالغ خود بدون اذنِ او چیزی بردارد مگر باجزو دینکه خوف تلف باشد و پس از آن بی نیاز باشد یا پسر بر پدر انفاق کند

۸۰ اگر پسر صغیر یا مجنون باشد و لا بد یا پدر است و میتواند چند در حالِ تنگی و چه در گشایش فقط از مالِ او قرض نماید و میتواند از مالِ پسر صغیر خود در مقابل قیمت چیزی بجز دانه وقت پدرهم طرفِ اجناب خواهد بود هم طرفِ قبول

۸۱ برای پدرِ فقیر برداشتن از مالِ پسر دارا بقدر گذران جایز است

۸۲ بر پسر حرام است که از مالِ پدرِ خود چیزی بدون اجازهٔ پدر بردارد

۸۳ بر مادر حرام است که از مالِ پسرش بدون اذنِ او چیزی بردارد و هم چنین بر پسر از مالِ مادرِ خود

۸۴ مادر نمیتواند از مالِ اولاد صغیر خود قرض نماید

۸۵ حرام است بر زن که از مالِ شوهر خود بدون اذنِ او چیزی بردارد هر چند کم باشد

---

۱ کسانیکه تشییع میّت را مینمایند زیاده از آنچه برای حمل جنازه لازم است

۸۶ جایز است که زن از مالِ شوهر خود نان خورش برداشته تصدق بدهد در صورتیکه اجحاف نکند مگر اینکه شوهر منع کرده باشد در اینصورت حرام است

۸۷ دختر و خواهر و مادر و کنیز شخص نمیتوانند بدون اجازهٔ او بقدر نان خورش از مالِ او بردارند

۸۸ بر شوهر حرام است که از مالِ زنِ خود چیزی بدون اجازهٔ او برداد

۸۹ اگر زن مالی بشوهر خود دهد که از آن منتفع شود مکروه است که در چهار پنج خرواری نماید تا باو مضاربت کند مگر با اذن زن

فصل دوم
در اسباب تجارت

۹۰ برای طالب تجارت

(۱) مستحب است

(۱) قبلاً در تجارت تفقه نماید[1]

(ب) اگر کسبی فسخ بیع را طلب نماید فسخ کند

---

[1] بیاموزد آنچه شارع بدان امر فرموده و از آن طلبی نموده.

(ج) درموقع فروش چرب ترید هد وقتِ خرید خشکتر بگیرد[1]

(د) ما بین خریدار از مساوات را منظور دارد

(ه) نسبت بکسی که وعده پنکی کرده و نسبت بمومن ترک ربح نمائد مکرد رموقع حاجت که باند کے قناعت کند

(و) در فروش و خرید و برآوردنِ حاجت و طلب حاجت مسامحه داشته سخت کمانے نکند

(ز) وقتِ دخول ببازار دعا بخواند و از خداوند در آنچه میخرد برکت بطلبد و در آنچه مبغروشد خیر بخواهد و وقت خرید تکبیر و شهادتان بگوید

(۲) مکروه است

(ا) دخول در بازار قبل از دیگران

(ب) مدح کردن فروشنده جنس خود را و ذم نمودن خریدار جنس دیگر را

(ج) پنهان کردنِ عیب و قسم خوردن در معامله

(د) معامله ما بین طلوع فجر و طلوع آفتاب

(ه) زینت کردنِ متاع

---

[1] خدا میفرماید وکلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین رسول ﷺ میفرماید باو زان زن وارجح

(و) فسخ وخش در نا وبکی

(ز) مباشرت کجل و وزن یا عدم بلد بت

(ح) توقع تخفیف بعد از عقد بیع

(ط) زیاد نمودن وقتیکه فروشنده فریاد میکنند[1]

(ی) خود را داخل در معامله مومنی کردن[2]

(یا) وکالت شهری از صحرائی[3]

۹۱ نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از معاملات ذیل نهی فرموده اند

(۱) بیع حبل الحبله که عبارتست از فروش بمبلغی که ادای ان بوقت تولد بچه بچه شتری قرار داده شود

(۲) بیع بحر[4] که عبارت است از فروش چیزیکه در رحم شتر باشد

(۳) بیع عسیب الفحل که فروش نطفه باشد

(۴) بیع الملاقیح که فروش انچه در شکم مادرها باشد

---

[1] چنانکه در رواج وغیران وقتیکه دلال یا فروشنده فریاد میزنند یا بدساک بود بعد از سکوت او زیاد نمود

[2] برای زیاد کردن یا کم کردن و بعضی از حرام میدانند

[3] یعنی وکالت در فروش و سمساری از غیر شهری مکروه است باید بگذارند که خودشان معامله نمایند تا دو چار ضرر نشوند [4] بفتح میم وسکون جیم

(۵) بیع مضامین کہ فروش آنہا در صلبِ نرہا باشد

(۶) بیع الملامسہ کہ عبارت است از فروش متاع بدون دیدن و بنا بر آنکہ وقتی انوا لمس نماید بیع صحیح میشود

(۷) بیع منابذہ کہ عبارت است از اینکہ خریدار بگوید ہر کرا از اطرف من انداختے آنرا میخرم

(۸) بیع حصاۃ آنستکہ فروشندہ بگوید بر سنگ ریزہ را بیندار بہر جامہ کہ خورد بملان قیمت از تو خواہد بود

(۹) فرمودہ اند لا یبیع بعضکم علی بعض مضمون این است کہ کسے بخریدار در مدت خیار وی نباید بگوید کہ من مثل این متاع را بتو بقیمت کہ میخری دہم یا بہتر از آنرا ہمین قیمت یا کمتر میدہم وہم چنین سزاوار نیست کسے بفروشندہ در مدت خیارِ او بگوید کہ قیمت را بتو زیادہ میدہم

(۱۰) بیع ملجمہ باطل است و آن سازش در اعتراف بفروش است بدون فروش از ترس ظالم

---

۱ غرض این است چون حقیقت بیع واقع نشدہ مال متعلق بصاحبش خواہد بود

مقصد دوم
در بیع
ارکان بیع سه است
اوّل صیغه — دوم طرفین عقد — سوم عوضین
فصل اوّل
در صیغه

۹۲ صیغهٔ بیع انتقال عین مملوکه است از شخص بغیر او در عوض معلوم بطور مخصوص

۹۳ بیع منعقد نمیشود

(۱) بر منافع[1]

(۲) بر آنچه مالک شدن او صحیح نیست[2]

(۳) بدون عوض

(۴) با جهالت عوض

(۵) با اکراه

۹۴ ناگزیر است از صیغه که دلالت داشته باشد بر رضایت باطنی طرفین و آن عبارتست از ایجاب مثل بعت و شریت و ملکت

---

[1] مثلاً اجارهٔ خانه را نمیشود فروخت [2] مثل شراب و خوک

وقبول مثل اشتریت وشریت وتملکت یا قبلت

۹۵ بیع مساطاة اگرچہ در چیزهای کم باشد کافی نیست

۹۶ اگر مشتری بگوید بعتنی یعنے بمن بفروش و فروشندہ بگوید بعتک یعنے فروختم نشود بدون اینکہ خریدار باز یکی از صیغ قبول را بگوید کافی نیست

۹۷ در اجرای صیغہ لابد باید لفظ ماضے گفتہ شود پس اگر بصیغ غیر ماضے مثل اشتر یا اتبع یا ابتعک بگوید وطرفین قبول نمایند بیع منعقد نمیشود

۹۸ اشارہ کتابت نمیکند مگر با عجز

۹۹ در مقدم داشتن ایجاب بر قبول نظر است

۱۰۰ مابین ایجاب وقبول مطابقہ لازم است پس اگر فروشندہ بگوید این دو چیز را بچہار دینار بتو فروختم ومشتری بگوید یکی از آنہا را بپانصد قبول کردم یا بگوید نصف آنہا را بنصف قیمت قبول کردم بیع واقع نمیشود

---

۱ بیع مساطاة معاملہ ایست کہ امروز معمول بازار است یعنی چیزے بدون صیغہ بطریق اباحہ حاصل میشود وقتے یکی از عوضین تلف شود بیع لازم میشود ۲ یعنے بعد از گفتن فروشندہ بعتک خریدار باید بگوید قبلت ۳ قول اگر بعضے بر این است کہ ایجاب باید بر قبول مقدم باشد یعنے فروشندہ اول باید بگوید بعتک بعد مشتری بگوید قبلت

هم چنین اگر فروشنده بدو نفر بگوید که این را بشما بجزار درینا و رخم
و یکی از آنها و بگوید نصف آنرا بنصف قیمت قبول کردم بیع واقع نمیشود

۱۰۱ اگر خریدار با عقد فاسدی مالی را قبض نماید مالک نشده و ضمان
باو تعلق خواهد گرفت

فصل دوم

در طرفین عقد

۱۰۲ شرط است در متعاقدان یعنی دو طرف عقد

(۱) بالغ بودن

(۲) کمال عقل

(۳) اختیار

(۴) قصد

۱۰۳ بعقد طفل اگرچه ده ساله باشد و دیوانه اگرچه ولی هر دو
اجازه داده باشد - و بعقد مغمی علیه و مکره یعنی کسیکه را اکراه
نمایند - و بعقد مست و غافل و خفته و بیهوده گو اعتباری نیست
خواه بعد از زوال عذر راضی نشوند و یا نشوند ولی مکره اگر بعد

از اختیار را ضی شود حقِ او ناقد خواهد بود

۱۰۴ در بایع و مشتری اسلام شرط نیست

۱۰۵ بلی شرط اسلام در مشتری خواهد بود

(۱) وقتیکه مسلمانے را بمجرد مکر انکه بنده پدرِ خریدار باشد یا کسے باشد که بواسطهٔ خریدا و آزاد شود[1]

(۲) وقتی قرابتے بمجرد

(۳) آیا برای غیر مسلم اجاره کردن عبدِ مسلم و رهن کردن او صحیح است اقرب آنستکه جایز نیست

(۴) درود بیعه گذاردن و یا عاریه نهادن عبدِ مسلم نزد غیر مسلم اقرب جواز است

۱۰۶ اگر بندهٔ ذمی اسلام اختیار نماید از ذمی فروش یا آزادی بنده[2] خواسته میشود و ذمی مالک قیمتِ او و مالکِ اجرتِ کسبِ او که از زمان اسلام تا موقع فروش یا آزاد بش حاصل شده خواهد بود

---

[1] چون شخص بمجرد اینکه پدر خود را خرید آزاد میشود و اینصورت مسلمان و غیر او در خرید فرقے نمیکنند

[2] یعنے خاکر میخواهد

۱۰۷ هر قسمی از فروش و آزادی و هبه کردن که ملکیت ذمی از عبد مسلم زائل شود غرض حاصل است

۱۰۸ رهن گذاردن ذمی بندهٔ مسلم را و اجاره دادن آن یا تزویج کردن آن یا کتابت مشروطه در آن در رفع مالکیت ذمی کفایت نمیکند

۱۰۹ اقرب آنستکه کتابت مطلقه[2] بر سبیل ملحق مبشو بواسطه قطع سلطنت

۱۱۰ حیلوله[3] بنده کافی نیست

۱۱۱ اگر کنیز ذمی که اولاد از او داشته باشد اسلام بیاورد ذمی را بجبور بر آزادی او نمیکنند زیرا اسباب خسران ذمی است و در فروش هم نظر است[4] اگر فروش را منع نمائیم بنده را بمسلم میسپارند که کسب کرده خود را ببرد

۱۱۲ هرگاه کافر بطوریکه امر میشود از فروش بندهٔ مسلم امتناع نماید

---

[1] کتابت مشروطه آنستکه بغلام بگوید هرگاه اینقدر بمن بدهی عوض عاجز باشی بنده منوالی بود

[2] کتابت مطلقه آنستکه بغلام بگوید فلان مبلغ را بده و آزاد باش

[3] یعنی بنده فقط از دست ذمی بدست مسلم سپرده شود بدون فروش و آزادی و غیره

[4] وجه نظر عموم منع بیع ام ولد است پس حاجز نیست از راه دیگر بواسطه عموم نفی سبیل که لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا جائز است

حاکم او را بقیمت مثل بفروشد و اگر کسے بخرید راغب نباشد
صبر مینماید تا یافت شود اما اگر فتن بندۂ مسلم از کافر و سپردن
بمسلم ثابت است

۱۱۳ اگر ذمی قبل از فروش عبد مسلم بمیرد و وارث او کافر باشد حکم
وارث حکم موروث است و لے اگر مسلمان باشد مالکیت وی بر عبد مقرر میشود

۱۱۴ بندہ نمیتواند بدون اذن مالک خود بفروشد یا بخرد

۱۱۵ اگر بندہ را غیر مالک او وکیل نماید کہ خود را از مالک بخرد بقولی صحیح است

۱۱۶ شرط است کہ فروشندہ مالک باشد یا ولی مالک باشد مثل پدر
و جد - یا حاکم - یا امین حاکم - یا وصی - یا وکیل باشند پس بیع
فضولے بقولی موقوف باجازہ است هم چنان است غاصب اگرچہ
تصرفات او در قیمت مال دخیل شود چنانکہ مال غصبے را بفروشد
و در قیمت آن چند مرتبہ متوالے تصرف نماید مالک حق خواهد
داشت کہ عقود معاملات را تعقیب نموده هر کدام را بمصلحت خود
ببیند منظور نماید اما با علم مشتری محل اشکال است[1]

---

[1] وجہ اشکال این است کہ از حیث معاوضہ در عقد معاملہ واقعہ و مالک میتواند
قائل نماید هر کدام کہ مصلحت او است و از اینکہ بواسطہ غصبیت و علم مشتری (صفحہ بعد)

۱۱۷ اقرب این است که در موقع عقد وجود اجازه رضنده شرط است

۱۱۸ اگر مال طفل را بفروشند و او بالغ شده اجازه دهد بیع منعقد نمیشود بنا بر اشکال[1] هم چنین است اگر کسی مال غیر را بفروشد و بعد خودش مالک آن مال شده اجازه بدهد بیع منعقد نمیشود

۱۱۹ در وقت انتقال اشکال است و ترتیب این اشکال[2] در باب نمای مال است

۱۲۰ اگر کسی مال پدر خود را بگمان زندگی او ببیع فضولی بفروشد و معلوم شود که پدر هنگام معامله مرده و مبیع ملک فروشنده بوده است معامله صحیح است

۱۲۱ در اجازه سکوت با علم و حضور در مجلس عقد کافی نیست[3]

بر غصبیت حقیقةً معامله واقع نشده که ممضی باشد و فعل شخص باطل خواهد بود

[1] وجه اشکال این است که از یک طرف در این فروش کسی که فی الحال اجازه داده باشد نیست و از طرف دیگر مثل بیع فضولی خواهد بود در وقتی اجازه داده ممضی است

[2] این در بیع فضولی است که کسی ملک دیگری را بفروشد و مالک بعد اجازه بدهد یا این اجازه ناقل است یا کاشف اگر اجازه ناقل باشد نمای این بیع با اجازه از مالی است اگر کاشف باشد از خریدار است

[3] اگر کسی مالی بفروشد و صاحب او حاضر و عالم باشد و سکوت نماید در اجازه کافی نیست

۱۲۲ هرگاه عقدی فسخ شود فروشنده برای عین مال بمشتری مراجعه
میتواند واگر خریدار جاهل باشد یا فروشنده اذن مالک را ادّعا
کند برای قیمتی که داده و غرامتی که از بابت نفقه و دادن اجرت
و منفعت تحمل کرده بفروشنده مراجعت میکند اگر جاهل نباشد
فروشنده هم ادّعای اذن مالک را نکرده باشد برای غرامت
مراجعت نمیتواند بکند واگر عالم بغصب باشد برای قیمت هم
نمیتواند مراجعه کند مگر اینکه قیمت باقی باشد در اینصورت قوی
آنست که میتواند رجوع نماید

۱۲۳ اگر مشتری جاهل بغصبیت باشد و ادّعای ملکیت برای بایع نماید
حق رجوع او بنابع باطل نمیشود زیرا که بنا بظاهر رفتار نموده است

۱۲۴ اگر عین مال در دست خریدار تلف شود مالک در صورتیکه اجازه نداده
باشد میتواند هر کدام از فروشنده و خریدار که بخواهد مراجعه
نماید ولی اگر مشتری جاهل رجوع کرد اشکال دارد که برای ما زاد

---

۱ یعنی جاهل بفساد معامله باشد ۲ اگر مشتری ادعا کند که زید مالک این
مال است و نداند که او غاصب است بعد غصبیت او معلوم شود حق رجوع
مشتری برای اخذ خسارت از زید باطل نمیشود ۳ این در صورتیست که
مال کمتر از قیمت خود فروخته شده باشد

قیمت بفروشنده رجوع نماید

۱۲۰ اگر کسی ملک خود و ملک غیر را صفقهٔ[1] بفروشد در آنچه مالک است
بیع صحیح است در آنچه مالک نیست موقوف باجازهٔ مالک آن است
اگر اجازه داد بیع نافذ میشود و قیمت بنسبت مال بر آن دو مبیع
تقسیط[2] میشود باینطور که اگر مال از اشیاء صاحب قیمت باشد کل
مال را تقویم نموده بعد سهم یکی از آنها را هم قیمت مینمایند و اگر
از اشیاء مثلی[3] باشد بر اجزاء تقسیط مینمایند خواه آنمال یک قسم
باشد یا اقسام مختلفه

و اگر مالک مزبور فسخ کرد مشتری مخیر است در قیمت فروشنده
فسخ کند یا امضا نماید در صورت امضا بقدر قسط دیگر از قیمت[4] باو برمیگردد
۱۲۶ اگر مالک نصف مال سهم خود را فروخت معامله بسهم خود تعلق[5]

---

۱ یک مرتبه و بعقد واحد ۲ مثل اسب که هر کدام قیمت مستقلی دارد
۳ مثل گندم و امثال آن ۴ یعنی بقدر سهم مالکی که اجازه نداده
و فسخ کرده برمیگردد ۵ اگر ملکی در دست دو نفر بالمناصفه
باشد و یکی نصف خود را بفروشد دو قول است یکی انکه بسهم خود او
او راجع میشود دیگر انکه مشاع باشد ربعی از سهام خود و ربعی راجع
بمالک دیگر میشود در اینصورت در آن موقوف باجازهٔ مالک نصف
دیگر است

میگیرد و احتمال دارد مبنی بر اشاعه باشد در اینصورت در نصف نصیب دیگری متوقف باجازهٔ مالک خواهد بود

۱۲۷ اما اقرار مبنی بر اشاعه است قطعاً پس اگر یکی بگوید نصف خانه ملکِ تو است و نصف دیگر ملکِ من و شریکِ من است و شریک تکذیب او را نماید دو ثلث آنچه در دستِ مقر است بکسیکه برای او اقرار کرده میرسد

۱۲۸ اگر بگوید نصفِ خانه مال من است و خانه بینِ من و تو بالمناصفه است نصف آنچه در دستِ او است گرفته میشود

۱۲۹ اگر چیزی را بخرد و شد که مسلمان مالک آن میشود بخلاف هر چیزیکه مالک نمیشود مثل سرکه یا شراب و گوسفند یا خوک معامله در مملوک صحیح است و در غیر ان باطل و مقبوض آنچه جایز است و بر انچه جایز نیست بقبضی که در نزد مشتری ثابت دارد تقبیض شده و بالنسبه بانچه باطل است رد میشود

۱۳۰ اگر کسی جملهٔ از میوه را بخرد و شد که در آن عشر زکوة متعلق گردد باشد در آنچه مختص باو است صحیح است و در حصهٔ فقراء صحیح نیست

مگر تضمین حصّه فقراء را نماید

۱۳۱ اگر کسی چهل گوسفند که زکوة بر آن تعلق گرفته بفروشد و صورتیکه زکوة را تضمین ننماید در سهم خود او هم معامله صحیح نخواهد بود زیرا بنا بر اشکال قیمت حصّهٔ آنکس مجهول است

۱۳۲ مادامیکه اولاد غیر رشید باشد برای پدر و جدّ ولایت تصرّف هست پس از آنکه اولاد بالغ و رشید شد ولایت آنها نسبت باو زایل میشود

۱۳۳ پدر و جدّ میتوانند متولّی دو طرف عقد بشوند

۱۳۴ حاکم و امین حاکم برای کسیکه از مال خود بواسطهٔ طفولیت یا جنون یا افلاس یا سفاهت یا غیبت مجور است ولایت مینماید

۱۳۵ تصرّف وصیّ بعد از مرگ موصی نافذ است هرگاه کسیکه وصیت برای او شده کودک یا دیوانه باشد

۱۳۶ وصی اگر دارنده باشد میتواند از مال موصی علیه قرض نماید یا چیزی برای خود تقویم کند

۱۳۷ تصرّف وکیل در صورتیکه موکل زنده و جایز التصرّف باشد مضاف

پس اگر موکل بمیرد یا دیوانه شود یا معزلی علیه بشود وکالت وکیل زایل میشود

۱۳۸ وکیل میتواند متولی دو طرفِ عقد بشود در صورتیکه اعلام نماید بنا بقولی

۱۳۹ وصی نیز میتواند متولی دو طرفِ عقد بشود

۱۴۰ فروش ولی با مصلحت مولی علیه صحیح است

۱۴۱ اگر کسی دو نفر را در فروش متاعی وکیل نماید که متفقا یا جدا جدا آنمال را بفروشند و آنها در زمان واحد جدا جدا بدو نفر عقد معامله را واقع نمایند هر دو باطل خواهند بود و احتمال[۲] تنصیف میرود ولی برای هر دو خریدار اختیار فسخ است ـ و اگر عقد یکی زودتر باشد آن عقد خصوصا صحیح است

۱۴۲ اگر دو نفر وکیل یک دفعه مالی را بشخصی و بوکیل آن شخص یا بدو وکیل آن شخص بفروشند و قیمت از جهتِ جنس و قدر متفق

---

[۱] یعنی بموکل خود اطلاع بدهد

[۲] یعنی احتمال دارد که معامله صحیح باشد و تنصیف بعمل آید

باشد صحیح است والا اقرب بطلان است[1] واگر اختلاف در خیار[2]
باشد اقرب آنستکه با اختلاف قیمت مساوی است مگر اینکه وکیل
خیار را بین بایع ومشتری مشترک قرار بدهند

فصل سوم

در عوض (یعنی متاع وقیمت)

۱۴۳ در آنچه عقد بر آن واقع میشود شرط است

(۱) یا که خواه بالفعل باشد خواه بالقوه[3]

(۲) صلاحیت از برای تملک پس بر کنیز نه کندم بواسطه اینکه آن عقد
واقع نمیشود

(۳) باید مبیع غیر طرفین عقد باشد پس اگر خودش را بکسی
بفروشد اقرب بطلان است اگرچه شمن مدت داشته باشد
مگر در کتابت بنده[4]

---

[1] علت بطلان امتناع جمع بین ذو عقد وعدم ترجیح است
[2] یعنی اگر هرکدام خیار مختلفی معین نمایند نوعت مثل اختلاف قیمت
بیع باطل میشود
[3] بالفعل مثل طعام پاک بالقوه مثل لباس نجس که شسته میشود
[4] کتابت بنده یا مطلقه است یا مشروطه چنانچه ذکر شد

(۴) محل انتفاع باشد پس آنچه شرع منفعت آنرا اسقاط نموده
مثل آلات لهو صحیح نیست وهم چنین است آنچه منفعت ندارد
مثل رطوبات وموو ناخن انسان غیر از شیر

(۵) قدرت بر تسلیم باشد پس بیع مرغ در هوا اگر عادتش برگشتن
نباشد جایز نیست - وهمچنین ماهی در آب مگر اینکه محصور
باشد - وعبد گریخته را تنها فروختن جایز نیست مگر
بکسیکه بنده در دست او باشد

(۶) از روی علم باشد - پس فروختن وخریدن چیز مجهول صحیح نیست
۱۴۴ وبدین مکیل[1] وموزون ومعدود خواه عوض باشد خواه ثمن
کفایت نمیکند بلکه باید آنها را بکیل ووزن وشمار اعتبار نمود
۱۴۵ اعتبار بکیلهای مجهول کفایت نمیکند
۱۴۶ اگر وزن وکیل وشماره منعدم باشد ظرف را اعتبار مینمایند
وباقی را از آنفرار محسوب میدارند
۱۴۷ در زمین وپارچه بدین کفایت مینماید ولو ذرع نشوند

---

1 آنچه بکیل ووزن یا بشمار درمیاید

۱۴۸ اگر یکی از خریدار و فروشنده کیل و وزن را نشناسد و بدیگری خبر بدهد معامله صحیح است و اگر زیاد و کمی نشود برای مغبون اختیار فسخ است

۱۴۹ اگر هر دو از مبیع طعم و بو باشد محتاج بچشیدن و بوئیدن است و جایز است خریدنِ مبیع مزبور بر حسبِ صف بدون چشیدن و بوئیدن پس اگر مطابق باشد صحیح است والا اختیار فسخ خواهد بود ـ صحت معامله چنین چیزی بدونِ آزمایش و بدونِ وصف اخریت بنا بر اصل سلامت پس اگر معیوب درآید، و خریدار در آن تصرف کرده باشد برای او تفاوتِ قیمت است و اگر تصرف نکرده باشد میتواند تفاوت بگیرد یا رد کند

۱۵۰ کوروبینا در معامله یکسان هستند

۱۵۱ اگر آزمایش مبیع سبب فسادِ آن شود مثل خربزه و گردو و تخم مرغ جایز است که با شرطِ صحت معامله شود پس اگر مشتری آنرا شکست و معیوب درآمد هرگاه برای شکستن قیمت باشد تفاوت قیمت بمشتری میرسد و اگر نباشد مثل تخم فاسد تمام قیمت

مشتری عاید میکردد

۱۵۲ معاملهٔ مثل دونا در جایز است ولو شکافد ولی شکافتش احوط است

۱۵۳ فروش اشیائیکه اصلا مباح هستند پیش از آنکه در حیطهٔ تصرف درآید جایز نیست مثل گیاه و آب ماهی و وحوش

۱۵۴ فروش اراضی خراجیه جایز نیست مگر بتبعیت آثار تصرف

۱۵۵ در فروش خانهای مکه اقرب جواز است

۱۵۶ اگر کسی در اراضی مملوکهٔ خود یا اراضی مباحه چاهی حفر نماید بمجرد بیرون آمدن آب ما للماء آن میشود

۱۵۷ اگر کسی نهری بکند و آب مباح در آن جاری شود آن آب مختص حفر کننده است

۱۵۸ اگر کسی زمینی که مملوک وی یا از اراضی مباحه باشد حفر نماید و معدنی ظاهر شود آن معدن مختص او است

۱۵۹ در ملک تمامیت شرط است پس بیع وقف صحیح نیست مگر وقتیکه بقاء از بسبب خلاف باعث خرابی بوده و فروش نافع تر باشد

---

۱ اراضی خراجیه اراضی مفتوحهٔ عنوه است که بجنگ بتصرف اسلام آمده و متعلق بتمام مسلمین است ۲ شیخ در این قضیه مخالف است

۱۶۰ فروش کنیزکه از اقا بچه داشته باشد مادام بکه اولادش در
حیوة است جایز نیست مکرر در مقابل قیمت خود آن کنیز که بر عهدهٔ
مولای او باقی بوده و مولا بپرداختن آن قادر نباشد و در شرط
فوت مولی نظر است[1]

۱۶۱ بیع رهن بدون اجازهٔ کسی که رهن گذارده جایز نیست

۱۶۲ اگر کسی بندهٔ گریخته را منضم باچیز دیگر بفروشد و مشتری ببندهٔ
دست نیابد رجوع بفروشنده نمیتواند بکند که چیزی از او
بگیرد بلکه قیمت در مقابل ضمیمه خواهد بود

۱۶۳ اگر مال کسی را غصب نموده باشند و صاحب مال آنرا بفروشد
و در تسلیم متعذر باشد معامله صحیح نیست و اگر مشتری قادر
بر انتزاع باشد در صورتیکه فروشنده قادر نباشد اقرب جواز
است و اگر مشتری عجز پیدا نماید اختیار فسخ خواهد داشت

۱۶۴ اگر مشتری چیز را بخرد که تسلیم آن بعد از مدتی ممکن
باشد و مشتری ندانند اختیار فسخ برای او خواهد بود

---

[1] در فروش کنیز ام ولد فوت اقا را غالبا شرط نمیدانند و در دوازده موقع
جایز میدانند

۱۶۵ اگر کسی چیزی را بفروشد و از تسلیم آن شرعاً عاجز باشد مثل مالی که رهن گذارده باشند صحیح نخواهد بود مگر با اجازهٔ مرتهن

۱۶۶ اگر گوسفندی را از گله بفروشد بدون تعیین باطل خواهد بود

۱۶۷ اگر بگوید صاعی از این صاعها را بتو فروختم و اجزای آن صاعها متماثل باشد صحیح است ولی اگر صاع‌ها فرق داشته باشند[1] ... و بگوید یکی از آنها را بتو فروختم صحیح نخواهد بود

۱۶۸ اگر زرعی از زمینی یا جامه‌ای را بفروشد و بایع و مشتری زرع کل آنها را بدانند و مقصود بطور مشاع باشد معامله صحیح است[2] ولی اگر قصد زرع معیّن باشد باطل است

۱۶۹ جایز است خرید جزء معلوم النسبة بطور مشاع از چیز معلومی خواه اجزای آن مساوی باشند یا مختلف مثل نصف این خانه و نصف این خرمن با اینکه بایع و مشتری بقدر آن علم نداشته باشند

۱۷۰ فروش صاعی از خرمنی اگرچه معلوم نباشد در خرمن چند صاع است

---

[1] صاع نه رطل عراقی است و ۸۱۹ مثقال صیرفی

[2] قصد زرع معیّن باشد اما در زمین تعیین نشده باشد

صحیح است در صورتیکه معلوم باشد آنچه مبیع شده در آن خرمن هست - و در صورت تلف مبیع آیا حمل باشاعه میشود محل نظر[1] است پس اگر فروش را در یک صاع از جملهٔ خرمن قرار بدهیم بدون اشاعه تا وقتیکه یک صاع باقی است مبیع باقی خواهد بود ولی بر تقدیر اشاعه بنابر آنچه از کل تلف بشود از مبیع تلف میشود

۱۷۱ ابهام در داده مثل ابهام در مبیع است مثلاً اگر زمینی را بفروشد که محصور باشد بملک خود و از طرف مقابل شرط معبر کرده باشد معامله صحیح است و اگر مبهم گذارده باشد باطل است

۱۷۲ اگر یکو بد زمین را با حقوقش بنو فروخت صحیح است و مشتری میتواند از هر طرف آمد و شد نماید اما اگر زمین بشارع یا بملک مشتری متصل باشد محل اشکال[2] است

---

[1] منشاء نظر این است که لفظ احتمال اشاعه و غیر اشاعه را داده و عدد اشاعه بحق اقرب است

[2] منشاء اشکال این است که با ان بند حق مشربت که از هر طرف آمد و شد نماید ما از طرف دیگر عبور از ملک بایع حق مشربی ثابت باید اراده معین نماید

۱۷۳ اگر مالے بحکم یکی از خریدار و فروشنده یا شخص ثالثے فروخته
شود بدون تعیینِ قدر یا وصف قیمت باطل است و مشتری
اگر مال را گرفته باشد ضامن عین است و باید بمثل یا قیمت
روزِ قبض رد نماید و اگر مال تلف شود بقیمتِ عالے تری کہ از
روز گرفتن تا موقع تلف پیدا کردہ رد کند و در این مسئلہ بین
علماء خلاف است و تفاوت نقصان و اجرتِ آن اگر صاحب
اجرت باشد بر عہدہ مشتری است ما تفاوت تسعیر را و
وارد نیست و اگر از عمل مشتری زیادتی در آن مال عیناً یا
صفتاً حاصل شدہ باشد مالک است الا زیادتی حاصلہ
مالِ فروشندہ است اگرچہ منفصلہ باشد

۱۷۴ در بدنِ مال در توصیف آن کفایت میکند اگرچہ از بدنِ آن
مدتے گذشتہ و عادۃً تغیر را موجب نشود و اگر احتمال تغیر
برود معاملہ استصحاباً صحیح است اگر تغیری ثابت شود مشتری

---

۱ عیناً مثل اینکہ حامل را زائل نماید
۲ صفتہ مثل اینکہ شیدہ را صنعت بیاموزد
۳ منفصلہ مثل بچہ حیوان

اختیار فسخ دارد و اگر مشتری دعای تغیر نماید قول قول
او است با اشکال[1]

۱۷۵ فروش ماهی در رَی زار صحیح نیست و لوبَی را با آن ضمیمه نمایند

۱۷۶ فروش شیر در پستان با نضمام دوشیدهٔ آن صحیح نیست

۱۷۷ فروش پوست و پشم در بدنِ گوسفند صحیح نیست و لو چیز
دیگری با آن ضمیمه شود

۱۷۸ فروش آنچه در شکم گوسفند است و لو با ضمیمه دیگری صحیح نیست

۱۷۹ فروش پشم منفردًا در بدنِ گوسفند بقول بعضی مجتهدین
جایز است

۱۸۰ هر مجهولی[2] که مقصود از فروش باشد معامله او صحیح نیست
و لو ضمیمه لوی ضمیمه شود

۱۸۱ اگر مجهولی[3] را بمعلومی ضمیمه نمایند بطوریکه مجهول تابع باشد
معامله آن جایز است

---

[1] با فساد [2] وجه اشکال این است که طرفین در اینمعامله مدّعی هستند و منکر [3] مثل اینکه بچه که در شکم حیوانست مقصود در خرید باشد [4] مثل اینکه حیوانرا بخرند با بچه در شکم بطور تبعیت

۱۸۲ دیدن بعضی از مبیع کافیست اگر دلالت بر باقی نماید که از جنس
او است مثل ظاهر خرمن کندم پس اگر باطن بخلاف ظاهر باشد
اختیار فسخ برای مشتریست

۱۸۳ دیدن ظاهر خرمن خربزه و سر سبد انگور و میوه کفایت نمیکند
و اگر بیشتری نمونه نشان داده و بگوید از این قسم فلانقدر بتو
فروختم باطل است زیرا که مال و وصف را تعیین نموده است

۱۸۴ اگر بگوید گندم که در خانه است بتو فروختم و این نمونه از آنست
صحیح است در صورتیکه آن نمونه در مال فروشنده داخل باشد و
اگر داخل نباشد اشکال حاصل است و منشاء اشکال این است
که مبیع ندیده و غیر موصوف خواهد بود و اگر اشکالی رافع شود
چون نمونه مفقود است رجوع بآن ممکن نمیشود

۱۸۵ اگر مال دیده نشده را بفروشد ذکر جنس و وصف آن لازمست
پس اگر بگوید آنچه در دستار دارم بتو فروختم صحیح نیست مادامیکه
ذکر جنس و وصفیکه رفع جهالت نماید نکرده باشد خواه آنمال
از جنس وصف متحد باشد یا متعدد

۱۸۶ باوجود ذکر جنس و وصف خیار بدبدنِ خریدار و فروشنده نیست

۱۸۷ اگر مالے وصف شود برای بایع یا مشتری و یا برای هر دو معامله صحیح است اگر مال مطابق وصف درآمد بیع لازم میشود والا برای کسیکه ندیده خیار فسخ میباشد در ظرف زیادی اختیار با فروشنده است و در ظرف نقصان با خریدار ـ واگر طرفے که اختیار فسخ دارد قبول لزوم معامله را نمود طرف دیگر حق فسخ ندارد ـ واگر بدو اعتبار مال زیاده و نقصان پیدا نماید هر دو طرف اختیار فسخ دارند خواه بقیمتِ مثل[1] فروخته شده باشد یا بغیر آن

۱۸۸ اگر بعضے از متاع را دیده و وصف باقی را شنیده و برخلاف درآمد مشتری در تمام آنمال اختیار فسخ دارد خیارِ رؤیت هم فوری است

۱۸۹ کسر کردنِ وزن ظرف با احتمالِ کم و زیادی جایز است و با[2]

---

[1] مثل اینکه گوسفندی خاق نیشود ولے چشمهایش کور شود
[2] یعنے کندی را بقیمت کندم فروخته باشد

بر آن جا بزنیت مکر با رضای طرفین وضمیمه نمودن وزن ظرف[1]

بمتاع در فروش بدون کسر جا بزنات

۱۹۰ اگر مالے را ببلک دینار الا یک درهم بطور نسیه بفروشد بنقدے

که در آن مدت رواج باشد یا نقدا بفروشد در صورتیکه

مشتری نسبت مابین درهم و دینار را نداند یا بفروشد بنقدے

که بخلاف آن خواهد شد باطل است ولے اگر قدر درهم را از دینار

معین نماید صحیح است

۱۹۱ اگر مالے را به بیست درهم از قرار بیست درهم بیک دینار بفروشد

در صورتیکه صرف در نسخ مذکور منعقد باشد یا خیار

جاهل باشد معامله باطل است

۱۹۲ اگر مالے را بنصف دینار فروخت بر مشتری لازم است که

دینار را نصف کرده بدهد ولازم نیست که دینار صحیح بدهد

مگر اراده نصف عرفے کرده باشد

۱۹۳ اگر خربزے را بفروشد بنا بر اینکه هر قفیزی[2] بدینارے فروخته

---

[1] بانطور که ظرف وضاع را باهم ببلک وزن بفروشد [2] قفیز پیمانه

شود و با بیع و مشتری قدر زر من و قدر قفیز را بداند معامله

صحیح است والّا کالملاقیح باطل است

مقصد سوم

در اقسام بیع و در آن چند فصل است

فصل اوّل

در بیع جائز — در آن دو مطلب است

مطلب اوّل

در انسان از نوع جائز

۱۹۴ انسان بواسطهٔ کفر اصلی اگر اسیر شود مملوک واقع میشود

۱۹۵ عبودیت در ذرّیهٔ مملوک واعقابش سرایت میکند اگرچه اسلام آورده باشند مادامیکه آزاد نشده باشند

۱۹۶ اگر طفلی از دار الحرب برداشته شود مملوک میشود

۱۹۷ طفلی اگر از دار الاسلام التقاط شود ملک نمیشود

۱۹۸ طفلی اگر از بلاد حرب که در آن مسلم باشد التقاط شود ملک نمیشود

۱۹۹ اگر کسی اقرار برقیت کرده حکم برقیت میشود و رجوع او قبول نمیشود

۲۰۰ مرد مالک دو زن دیگر میشود جز مادر زن هر کس را

پدر و مادر — جد و جدهٔ پدری و مادری هر قدر بالا بروند

— اولاد پسر باشد یا دختر و هم چنین اولادِ اولاد هر قدر

پائین بروند — خواهر — عمّه و خاله هر قدر بالا بروند — دختر

برادر — دختر خواهر هر قدر پائین بروند

همینکه یکی از آنها را مالک شود مجرّد ملکیّت آزاد میشود

۲۰۱ زن مالکِ هر کس میشود سوای پدران هر قدر بالا بروند و

اولاد هر قدر پائین بروند

۲۰۲ رضاع مثل نَسَب است بقول بعضی مجتهدین

۲۰۳ مالک شدنِ زن دیگران غیر از آنچه ذکر شد مکروه است

۲۰۴ هر یک از زن و شوهر میتواند مالکِ دیگری بشود ولی عقد

نکاح آنها باطل میشود اگرچه بعضی را مالک بشود

---

۱ یعنی اقوامی که از شیر حاصل میشوند مثل اقوام نَسَبی هستند ۲ مثل پسر عمو پسر عمو و غیره ۳ مثلاً نصف زن یا نصف مرد را مالک نشود — اگر مرد مالک زوجهٔ خود بشود بعقد نمیتواند با او نزدیکی نماید یعنی عقد باطل میشود امّا بملکیت میتواند ولی اگر زن مالک شوهر عقد باطل و بملکیت هم نمیتواند نزدیکی نماید

مطلب دوم

در احکام

۲۰۵ معاملۂ بعضے از حیوان جائز است بدو شرط - یکی اشاعه - دیگرے علم بنسبت

۲۰۶ اگر از حیوانے دست و یا پا و یا نصفی که در آن سر حیوان باشد و یا نصف دیگر را بفروشد باطل است

۲۰۷ اگر بفروشد چیزی از حیوان یا جزئے یا نصیبی یا قسمتی باطل است

۲۰۸ اگر نصف یا ثلث حیوان را بفروشد صحیح است چرا که مطلق آن بر صحیح حمل میشود

۲۰۹ اگر فروشنده سر و پوست حیوان را استثناء نماید اقرب بطلان بیع است ولے در مذبوح صحیح است

۲۱۰ اگر دو نفر در خرید حیوانے شراکت نمایند و یکی از آنها سر و پوست خود را شرط نماید صحیح نیست بلکه بقدر قیمتی که داده از مجموع باشاعه حق میبرد

---

۱ غرض حیوان زنده است ۲ که اشاعه باشد

۲۱۱ اگر یکی از شریکین بدیگری بگوید فاید برای هردو باشد
وخسران برای تو نباشد اقرب آنست که این شرط باطل است

۲۱۲ اگر بعد از عقد و قبل از قبض در حیوان عیب تازه پیدا شود
مشتری مخیر است که معامله را فسخ نماید یا مجانا حیوان را نگاهدارد
یا بقول بعضے مجتهدین بتفاوت عیب راضی شود

۲۱۳ اگر حیوان بعد از قبض در سه روز خیار تلف شود و مشتری رد
آن سبب نباشد از کیسه بایع رفته و اگر در حیوان عیب تازه
حادث شود که از طرف مشتری نباشد هرگاه در سه روز خیار
باشد مشتری مخیر است که فسخ نماید یا مجانا قبول کند و رد
گرفتن بتفاوت عیب نظر است[1]

۲۱۴ مشتری میتواند حیوان را بواسطهٔ عیب سابق رد نماید ولی اگر
بعد از سه روز خیار باشد یا مشتری در آن عیبی حادث کرده
باشد نمیتواند بواسطهٔ عیب سابق رد کند

۲۱۵ حمل حیوان در زمان فروش بنا بر قولے متعلق بفروشنده[2] است

---

[1] احتمال ارش در اینجا میرود [2] یعنے در سه روز خیار

مگر انکه مشتری برای خود شرط کرده باشد در اینصورت حال
مشتری خواهد بود و اگر قبل از قبض یا در مدت سه روز خیار
بدون فعل مشتری ساقط شود جوانرا با حمل و بدون حمل تفویم
مینمایند و بنسبت تفاوت از ثمن رد میشود

۲۱۶ اگر بدیگری بگوید جوانی یا خانه را لشراک من یا برای هر دو ما
بخر معامله برای هر دو صحیح و هر کدام از آن دو نفر نصف قیمت را
باید بدهند هرگاه یکی از آنها تمام قیمت را باذن رفیقش اداء
کرد بر دیگری غرامت و لازم است و الا فلا و اگر مال تلف
شود از هر دو خواهد بود و دهندهٔ قیمت برای آنچه با رفیق
خود پرداخته برفیق خود مراجعه مینماید

۲۱۷ بقول بعضی علماء بند مطلقا مالک نمیشود پس اگر در دست او
مالی باشد متعلق بفروشنده است هرچند فروشنده عالم
بان باشد پس اگر مشتری شرط کند که مال متعلق باو باشد
صحیح است مادامیکه ربوی نباشد[1] یا ربوی باشد و قیمت یا متاع جنسا

---

[1] مثل اینکه بنده کندم داشته باشد و هر دو را بپول بخرند

مختلف باشند یا جنساً متساوی باشند ولی قیمت یا وزناً باشد

۲۱۸ اگر بنده بکسے بگوید کہ مرا بخر و فلان چیز بعہدۂ من است کہ بتو بدہم بقول بعضے مجتہدین بآن ملزم نمیشود

۲۱۹ اگر کسے بخواہد کنیز را بفروشد و آن کنیز حیض بین باشد بر او واجب است قبل از فروش بدیدن یک حیض یا چہل و پنج روز او را استبراء بکند اگر مشتری کنیز حال او را نداند بروی واجب میشود کہ قبل از وطی بطور مذکور او را استبراء کند و استبراء ساقط میشود اگر شخص موثقی خبر بدہد کہ استبراء بعمل آمدہ یا کنیز متعلق بزنے باشد یا صغیرہ یا یائسہ یا حامل یا حائض باشد

۲۲۰ حرام است بطی کنیز حامل از جلو و میل از چہار ماہ و دہ روز و اگر از زنا حامل باشد بعد از مدت مزبورہ ہم کراہت دارد و اگر از غیر زنا باشد اشکال دارد ــ اگر وطی نماید مستحب است کہ عزل کند و اگر نکرد فروش او لا دِ او مکروہ خواہد بود و مستحب است کہ از عزل

---

۱ مثل اینکہ بندہ صد درہم داشتہ باشد و بعد و چند درہم او را با درہم ہا بخرند ۲ در صورتیکہ با او مقاربت شدہ باشد ۳ عزل آنست کہ قبل از انزال مرد خود را از زن جدا نماید

خود برای او سهمی جدا کند

۲۲۱ مکروه است وطی زنیکه از زنا تولد شده باشد خواه مملکیت یا بعقد واگر واقع شود نباید از آن اولاد طلب کند[1]

۲۲۲ مکروه است که مملوک قیمت خود را به بیند

۲۲۳ مکروه است جدا کردن بین بچه و مادرش قبل از رسیدن به هفت سال یا در مدت شیر خوردن طفل و در این باب بین مجتهدین خلاف است و قولی بر حرمت آن است

۲۲۴ برای کسیکه بنده را میخرد مستحب است که اسم او را بنهد داده و شیر بنی باو بخوراند و چیزی جهت او تصدق نماید

فصل دوم

در فروش میوه و در آن چند مطلب است

مطلب اول

در انواع میوه

۲۲۵ فروش میوه نخل بشرط ظهورش بکسال یا زیادتر جایز است و قبل از

---

[1] یعنی باید عزل کند [2] یعنی بار دوشد و دخت و خوج ثمره با بر وقتیکه است اگر چه رشکوفه باشد

۱۲۵۷

ظهور برای بعضے مجتهدین مطلقا جایز نیست

۲۲۶ شرط نیست اجماعا در ضمن بیع میوه که صلاحیتش ظاهر میشود از[1]
قبیل قرمزی یا زردی رنگ چیزی ضمیمه شود و زیاده بر یکسال
معامله شود یا بشرط بریدن فروخته شود و آیا در آنچه صلاحیتش
ظاهر نشده یکی از این شروط میشود دو قول است اقرب الحاق باول[2]
است و اگر میوه بمالک درخت فروخته شود یا درخت فروخته[3]
شده و ثمره استثناء شود این شروط اجماعا ملحوظ نیست

۲۲۷ جایز است فروش میوه سایر درختها در موقع ظهور و حد آنهم[4]
بسته شدن دانه است و بقولی شرط زیادتی نمیشود و بقولی فروش
یک سال و دو سال قبل از ظهور جایز نیست و ما بین میوه ظاهر
مثل زردالو و میوه پنهان مثل بادام فرقی نیست

۲۲۸ فروش سبزی الات بعد از ظهور و بسته شدن جایز است که لفظه[5]
و لفظات فروخته شوند و قبل از آن جایز نیست

---

۱ غرض میوه نخل است ۲ یعنی ملحق است بآنچه در آن بدو صلاح شده باشد ۳ مثل اینکه درخت را بعد از ظهور میوه بفروشد و میوه را نگاهدارد بعد میوه را بفروشد ۴ غرض میوه یکسال است ۵ غرض از شرط زیادتی ضمیمه کردن چیزیست بمیوه و زیاده از یکسال فروخته است ۶ چیزیست که از زمین چند بار دهد

۲۲۹ فروش زراعت جایز است - خواه سنبله بسته باشد - خواه نبسته باشد - خواه سر پا باشد - خواه درو شده باشد - تنها فروخته شود - یا با ریشه - ظاهر باشد مثل جو - یا مستور باشد مثل گندم و عدس و خلر و باقلا

۲۳۰ اگر حاصل بعد از بریدن حاصلی داشته باشد که باقی مانده و تجدید شود مثل - ترہ - و پونجہ - و نظیر آنها فروش آن چنین جایز است - و آنچه چیده میشود مثل حنا - و برگ توت فروش آن خرطہ و خرطان جایز است - خواه تنها فروخته شود - یا با ریشه - و در آنچه مذکور شد ظهور شرط است

۲۳۱ اگر زراعت را بشرط قطع فروخت بر خریدار بریدن آن واجب است اگر نبرید فروشنده میتواند قطع نماید - یا بگذارد و از مشتری اجرت بگیرد - و هم چنین است اگر میوه را بشرط بریدن فروخته باشد

مطلب دوم

در احکام

---

۱ خرطہ از باب ضرب کندن برگ است بدست کشیدن ۲ اجرت زمین را بگیرد

۲۳۲ فروشنده نباید بخرید او میوه[1] قبل از صلاح چیدن تکلیف
بریدن نماید مگر اینکه شرط کرده باشد بلکه بر فروشنده واجب
میوه را باقی بگذارد تا زمانیکه عرفاً هر میوه نسبت بجنس خود
قابل چیدن شود پس آنچه عادت اقتضا نماید که بُسر[2] چیده شود
تا آن زمان تامل میشود و آنچه اقتضاء کند رطب یا خشک چیده
شود تا زمان مقتضی تاخیر میشود

۲۳۳ اگر درخت را فروخت میوه را بدون شرط استثناء کرد برشتری
باقی گذاردن میوه بطوریکه ذکر شد واجب است

۲۳۴ برشتری میوه و صاحب درخت لازم است آبیاری درخت بطوریکه
ضرر نرساند و اگر هر دو ضرر رساند ممنوع خواهند بود و اگر
ضرر یکی و نفع دیگری مقابله کند مصلحت مشتری را ترجیح میدهیم
و آبیاری زیاده از قدر حاجت نباید بشود و در این باب با اهل
خبره رجوع میشود

---

[1] غرض میوه نخل است ولی حکم در سایر میوه ها همینطور جاری است
[2] بُسر بضم باء غوزه خرما است که بحد شهرتی برسد

۲۳۵ اگر آب قطع شود بر بدن میوه واجب[1] نیست و نه بکشیدن رطوبت بدرخت ضرر میرساند

۲۳۶ هرگاه عادت قومی این باشد که میوه را پیش از رسیدن قطع نمایند مثل قطع غوره اقرب آنست که اگر عقد بطور اطلاق باشد باین عادت حمل میشود

۲۳۷ اگر بعضی از میوه ظاهر شود و آنرا با میوه که در همان سال تجدید میشود بفروشد صحیح است - خواه درخت یکی - و خواه بیشتر باشد - خواه جنس آنها یکی - یا مختلف باشد

۲۳۸ جایز است که میوه یک درخت یا یک نخل که معین باشد استثنا نماید ولی اگر مبهم گذارد یا شرط کند که آنچه خواهد استثنی باشد بیع باطل خواهد بود

۲۳۹ فروشنده اگر حصه را مشاعا از میوه استثنا کرد یا چند رطل معلوم را از آن مستثنی نمود و میوه فاسد شد از آنچه مستثنی شده بنسبت کسر میشود

---

[1] یعنی قبل از رسیدن میوه

۲۳۲ فروشنده نباید بخرنده میوه[1] قبل از صلاحیت چیدن تکلیف
بریدن نماید مگر اینکه شرط کرده باشد بلکه بر فروشنده واجب
میوه را باقی بگذارد تا زمانیکه عرفاً هر میوه نسبت بجنس خود
قابل چیدن شود پس آنچه عادت اقتضا نماید که بُسر[2] چیده شود
تا آنزمان تأمل میشود و آنچه اقتضاء کند رطب یا خشک چیده
شود تا زمان مقتضی تأخیر میشود

۲۳۳ اگر درخت را فروخت میوه را بدون شرط استثناء کرد برشتری
باقی گذاردن میوه بطوریکه ذکر شد واجب است

۲۳۴ برشتری میوه و صاحب درخت لازم است آبیاری درخت بطوریکه
ضرر نرساند و اگر هر دو ضرر رساند ممنوع خواهند بود و اگر
ضرر یکی و نفع دیگری مقابله کند مصلحت مشتری را ترجیح میدهیم
و آبیاری زیاده از قدر حاجت نباید بشود و در این باب باهل
خبره رجوع میشود

---

[1] غرض میوه نخل است ولی حکم در سایر میوه ها همینطور جاری است
[2] بُسر بضم باء غوزه خرما است که بحد شیرینی برسد

۲۳۵ اگر آب قطع شود بر بدن میوه واجب[1] نیست و نه بکشیدن رطوبت بدرخت ضرر برساند

۲۳۶ هرگاه عادت قوم این باشد که میوه را پیش از رسیدن قطع نمایند مثل قطع غوره اقرب آنست که اگر عقد بطور اطلاق باشد باین عادت حمل میشود

۲۳۷ اگر بعضی از میوه ظاهر شود و آنرا باید میوه که در همان سال تجدید میشود بفروشد صحیح است - خواه درخت یکی - و خواه بیشتر باشد - خواه جنس آنها یکی - یا مختلف باشد

۲۳۸ جایز است که میوه یک درخت یا یک نخل که معین باشد استثنا نماید ولی اگر مبهم گذارد یا شرط کند که آنچه خواهد است مستثنی باشد بیع باطل خواهد بود

۲۳۹ فروشنده اگر حصه را مشاعا از میوه استثنا کرد یا چند رطل معلوم را از آن مستثنی نمود و میوه فاسد شد از آنچه مستثنی شده بنسبت کسر میشود

---

۱ یعنی قبل از رسیدن میوه

۲۴۰ اگر میوه بعد از تحویل گرفتن مشتری بغیر تخلیهٔ بدفروشنده فاسد شود یا دزد ببرد از مال مشتری محسوب میشود و اگر قبل از قبض باشد از مال بایع حساب میشود

۲۴۱ اگر بعضی از میوه قبل از قبض تلف شود باقی را مشتری بنسبت قیمت آن میتواند قبول کند و میتواند فسخ نماید

۲۴۲ اگر شخص اجنبی میوه را تلف نماید[1] مشتری مختار است میان فسخ و اینکه آن شخص را ملزم بغرامت نماید و اقرب با بنا است که فروشنده با اجنبی ملحق میشود[2]

۲۴۳ مشتری اگر میوه را تلف کند مثل این است که قبض کرده باشد

۲۴۴ بر فروشنده آبیاری میوه واجب نیست فقط باید در موقع حاجت به آبیاری تمکین نماید

۲۴۵ اگر بواسطهٔ بی آبی میوه تلف شود یا معیوب گردد هرگاه فروشنده منع آب نکرده باشد ضمانی بر او نیست و اگر منع کرده باشد ضامن خواهد بود

---

[1] قبل از قبض [2] یعنی مشتری مخیر است بین فسخ و مطالبهٔ ثمن و مطالبهٔ قیمت

۲۴۶ فروش میوه و زراعت بنقد یا بجنس جایز است ـ اما فروش
خرما بخرما که (مزابنه) میگویند و فروش زراعت بدانکه
(محاقله) مینامند جایز نیست اما اگر جنس آنها مختلف باشد
جایز است مثل گندم بارزن ـ آیا این منع بمیوهٔ سایر درختها
سرایت مینماید قرب سرایت است چرا که بنا بر اشکال و رود
ربا، در آن محتمل است ـ اصح آنستکه شرط نیست ثمن از ثمن[1] باشد

۲۴۷ عرایا از اول مستثنی شده اند پس جایز است فروختن عریه که
عبارتست از نخلی که در خانه یا در بستان کسی باشد و میوهٔ آنرا
تخمیناً بخرمائی که از آن نخل بیاشد بفروشند ولی اگر مکان
واحد باشد در زیاده از پنج درخت جایز نیست این معامله بشود
و اگر مکان متعدد باشد در هر کدام پنج جایز است

۲۴۸ در فروش عریه کرفتن و دادن قبل از تفرق شرط نیست نقدا
باید معامله بشود پس جایز نیست بطور سلف یکی باید یکی معامله

---

[1] مراد آنست که در مزابنه و محاقله مقصود آن نیست که فقط میوه بمیوه
همان درخت فروخته شود بلکه اگر ثمن از غیر درخت یا غیر آنچه حاصل باشد
باز حرام است در صورتیکه اتحاد جنس نباشد

فروع

۲۴۹ واجب نیست که وقت تخمین مابین مبوه عرصه و قیمت آن از بابت خشکی شباهت باشد و جایز نیست که در موقع عقد معامله مابین مبوه مزبور و قیمت آن زیادتی قرار بدهند

۲۵۰ عرصه و غیر نخل ثابت نیست اگر فروش مبوه درخت دیگر بنظرش ممنوع باشد

۲۵۱ فروش عرصه اگر زیاده از پنج[1] وسق باشد جایز است

۲۵۲ فروش عرصه بصاحب خانه و صاحب بستان یا مستاجر خانه و بستان یا مشتری مبوه و بستان جایز است و در این باب اشکال است[2]

۲۵۳ اگر فروشنده تجربه داری بگوید این خرمن از غله یا از مبوه را بتو فروختم این خرمن دیگر بطور تساوی و صورتیکه هر دو مقدار دو خرمن را بدانند صحیح است و الا باطل است هرچند آن دو خرمن در موقع سنجش مساوی باشند خواه جنس آنها دو خرمن یکی یا مختلف باشد

---

[1] وسق شصت صاع است و سیصد و بیست رطل بغدادی و چهارصد و هشتاد رطل عراقی [2] یعنی در فروش بمشتری ثمره اشکال است

۲۵۴ جایز است که یکی از دو شریک حصهٔ رفیق خود را از میوه قبول نماید
در مقابل قدر محصولی از همان میوه ولی نه بطور بیع[1]

۲۵۵ جایز است که مشتری میوه را بر درخت باقی گذارد قبل از قبض و بعد از آن
بفروشد

۲۵۶ اگر کسی چیزی از سبزی آلات خرید و طوری با چیز متجدد آن ممزوج شد
که تمیز داده نشود اقرب این است که اگر فروشنده مناقشه بکند مشتری
اختیار دارد که فسخ بکند یا با فروشنده شراکت نماید و اگر
فروشنده باو هبه کند برای مشتری اختیار فسخ نخواهد بود بنا بر اشکال

۲۵۷ شرط است عوضی که عرضه بآن خرید میشود برحسب کیل یا وزن
معلوم باشد فقط دیدن کفایت نمیکند

۲۵۸ فروش آنچه مقصود از آن سبز است مثل زردک و پیاز جایز نیست
مگر بعد از کندن و دیدن

۲۵۹ اگر زراعت را بطور مقبل باو بیشه خرید و بُرید و دوباره سبز شد
سبز متعلق بخریدار است اما اگر بیشه را شرط نکرد سبز مجدد مال فروشنده است

---

[1] یعنی قبول کند که حصهٔ بدهندهٔ فروش در عمل نباشد

۲۶۰ اگر از خرمن درو شده دانه افتاده در سال آینده سبز شود سبز متعلق بصاحب تخم است نه صاحب زمین

فصل سوم
در صرف

۲۶۱ صرف فروش پول است بمثل خود

شرط آن

(۱) دادن و گرفتن ابتدا در یک مجلس اگرچه موصوف باشند و معین نباشند

(۲) قدرا متساوی باشند اگر اتفاق جنس داشته باشند

۲۶۲ اگر طرفین معامله قبل از دادن و گرفتن متفرق شوند معامله باطل میشود اما اگر از مجلس بصاحب هم بیرون بروند تفرق محقق نمیشود

۲۶۳ اگر قبل از تفرق طرفین وکیل آنها دریافت مبلغ نمود صحیح است اما بعد از تفرق صحیح نیست

۲۶۴ اگر بعضی از وجه فی المجلس دریافت شود درهمان مبلغ معامله صحیح است

۲۶۵ اگر کسی چند درهم از دیگری خرید و پیش از آنکه درام را بگیرد با آنها چند دینار را ابتیاع نمود معامله ثانوی باطل است و هرگاه

متفرق شوند هردو معامله باطل خواهند بود

۲۶۶ اگر کسے از دیگری چند دینار طلب داشته باشد و با او امر نماید
که آنرا بدراهم تحویل کند یا بالعکس بعد از آنکه تسعیر معتبر شده
باشد بطور توکیل صحیح است اگرچه قبل از دریافت متفرق شوند
زیرا که هردو وجه ازیک نفراست بنا بر اشکال و اگر از هم جدا
شوند قبل از وزن و قبل از صرافی در صورتیکه مبلغ ماخوذ شامل
حق باشد معامله صحیح است

۲۶۷ خوبی و بدی و زرگری و شکستگی در نقود موجب وقسم بودن آنها نمیشود

۲۶۸ با اختلاف جنس زیادتی جایز است

۲۶۹ طلا و نقره مغشوش اگر قدر آن مجهول باشد هرکدام بغیر جنس خود
فروخته میشود والا جایز است بجنس خود فروخته شود بشرط اینکه
آنچه از قدر سالم زیاد میماند در مقابل غش قرار داده شود و جایز

---

۱ یعنی قبل از قبض متفرق شوند ۲ مثلاً اگر کسے صد دینار داد و گفت
المجلس بدون وزن و صرف هزار درهم کرفت در صورتیکه هزار درهم مساوی
یا زیاده از حق گیرنده باشد معامله صحیح است اگر کمتر باشد باطل است و
زیادتی امانت میباشد ۳ مثلاً یک مثقال طلا بچند مثقال نقره
فروخته شود

نسبت اتفاق مغشوش مکروه بیکه عرفش نزد مردم معلوم باشد اگر مجهول
باشد واجب است که آنرا ظاهر نماید

۲۷۰ خالص معدن هر یک از طلا و نقره احیاطاً بجنس دیگر فروخته میشود
واگر از هر دو جمع شود هر دو فروخته میشود

۲۷۱ اعتبار بطلای سکی که در رو و پشت سکه که در قلع یافت شود نیست

۲۷۲ آنچه از طلا و معدن زرگری شود اگر مقدار هر یک از آنها مجهول باشد
هر دو را آنها با غیر آنها فروخته میشود و اگر تفاوت داشته باشد
هر کدام کمتر است فروخته میشود و اگر مقدار هر دو معلوم باشد
هر کدام میخواهد بفروشد در صورتیکه قیمت از جنس خودش زیاد
باشد و اگر بفروشد هر دو جنس با غیر آنها مطلقاً جایز است

۲۷۳ خالص زرگری هر دو فلز با غیر آن دو فلز فروخته میشود و یکی از
آن دو فروخته نمیشود و اگر صاحب آنرا اندازد از طرف او صدقه میدهد

---

۱ چنانکه اگر طلا ده مثقال خرج شده باشد اگر قیمت را پول طلا بدهد
باید زیاده از قیمت ده مثقال باشد که با آن در مقابل نقره گذارده شود

۲ معلوم است که اگر صاحب طلا و نقره موجود در خالص زرگری را
بشناسد باید قیمت را با ورد نماید والا صدقه کند

۲۷۴ جنسیکه بیکی از دو فلز طلا و نقره مرتبن شده اگر قدر آن مجهول باشد بجنس دیگر یا بغیر آن دو یا بهمان جنس یا بان ضمیمه فروخته میشود اما اگر قدر آن معلوم باشد بجنس دیگر و یا بغیر آن دو مطلقا فروخته میشود و یا بجنس خودش با زیادتی ثمن مفروشد ممکن است زیرا مربود بدون شرط هبه شود

۲۷۵ اگر تشخیص مثمن شد چون معین شده باید همانرا بردارد و مساوی[1] آنرا نمیشود پرداخت

فروع

۲۷۶ اگر طرفین ثمن و مثمن را معین نمایند و قبض کنند پس یکی از آنها عیبی در آنچه گرفته بیابد

اگر آن عیب از غیر جنس باشد معامله صرفی باطل میشود مثل اینکه طلا مس باشد یا نقره قلع باشد — و هم چنین است در غیر معامله صرافی اگر جامه را بوصف کتانی فروخته باشد و ظاهر میشود که پشم

---

[1] یعنی اگر گفت فلان مال را با این پول مشخص خریدم نمیتواند بدل مساوی آنرا بدهد عین آنرا باید بدهد - خلافا لبعض عامة که میگویند ثمن بتعیین معین نمیشود

معامله باطل میشود - وهرگاه در بعضی از آن معلوم شود که غیر جنس است
در همان بعض بالخصوص معامله باطل میشود وکسیکه مال باو منتقل
شده مخیر است که فسخ کند و یا بقدر حصه معیب از ثمن باز گیرد
اگر عیب از جنس باشد مثل خشونت فلز و خرابی سکه و سیاهی نقره
مخیر است مابین رد کردن و نگاهداشتن و مطالبه بدل در اینصورت
برای او نیست - اگر دو جنس مختلف باشند مانند اینکه طرفین در مجلس
هستند برای طرفیکه چیز عیبدار را گرفته ارش ثابت است و هرگاه
از مجلس متفرق شدند اگر ارشی که گرفته از جنس سالم بوده در
ارش معامله باطل است و اگر مخالف با جنس سالم نباشد صحیح است
اگر ثمن و مثمن غیر معین باشند و عیب از غیر جنس ظاهر شود هرگاه
از مجلس عقد متفرق شده باشند معامله باطل خواهد بود والا
خود مطالبه بدل دارد و اگر عیب بخصوص بعضی باشد حکم همان بعض
متلف خواهد گرفت - و اگر عیب از جنس باشد در صورت اختلاف[1]
جنس میتواند رد نماید یا ارش گرفته نگاهدارد - و اگر اتفاق

---

[1] در ثمن و مثمن اختلاف باشد

درجنس باشد میتواند رد نماید یا مجانا نکاهد رد یا مطالبه بدل
نماید اگرچه متفرق شده باشند بنابر اشکال ـ دوات بشرط
گرفتن بدل در مجلسی که مال معیب را رد مینماید اشکال است
۲۷۷ کم و زیاد در نرخ مانع از رد نمیشود پس هرگاه صراف وجهی مساوی
شد با ده عدد یکدینار و رد کرد اگر نه عدد یکدینار بشود
صحیح است قطعا و هم چنین اگر یازده عدد یکدینار باز صحیح است
۲۷۸ اگر یکی از دو نقد بعد از رد و بدل تلف شود پس در آنچه تلف شده
عیبی از غیر جنس ظاهر شود صرف باطل میشود و یا قیمانده رد میشود
و آنچه تلف شده بمثل یا بقیمت ضمانت میشود و عیب اگر از جنس باشد
با اختلاف جنس ارش میتواند بگیرد و اگر اختلاف جنس نباشد ارش نمیدهد
۲۷۹ اگر وزن را بطرف خبر داد و بعد از عقد نقصانی در وزن دید
شد با اتحاد جنس صرف باطل میشود ولی با اختلاف جنس خیار است
ما بین رد کردن و با بقدر حصه پس گرفتن و هرگاه زیادتی دید شد

---

۱ مانع از رد بعیب نمیشود ۲ در صرف معمول است که قیمت مسکوک طلا
مغشوشه غالبا فرق میکند اگر وقت صرافی قیمتی داشته باشد و بعد قیمت
تنزل کند یا ترقی نماید بیع صحیح است

پس اگر گفته باشد این دینار را بآن دینار فروختم معامله باطل است
ولی اگر گفته باشد که دینار دی بدینار دی تو فروختم معامله
صحیح است و زیادتی در دست گیرنده امانت خواهد بود و احتمال
دارد چون زیادتی را عوض مال خود دریافت کرده است ضامن باشد
ـ اما اگر زیاده از قیمت شخصی دادنا وکیل او باشد یا وقت
دیگر حق او نباشد از آن زیادتی محسوب دارد در اینصورت قطعاً زیادتی
در دست آنشخص امانت خواهد بود ـ و اگر زیادتی بواسطهٔ
اختلاف اوزان باشد آن زیادتی مال گیرنده است ـ برای گیرندهٔ
زیادتی صحیح نباشد بواسطهٔ عیب شرکت اگر کم شدن بدل زیادتی
تقرر از مجلس منع نمائیم ـ و همچنین برای دهندهٔ صحیح نباشد
درصورتیکه گرفتن عوض بر او واجب نشود بلی اگر از مجلس متفرق
نشده باشند زیادتی رد شده و بدل مطالبه میشود

۲۸۰ اگر برای یکی برنده و دیگری پول طلا باشد و برای این برنده

---

۱ تبعض صفقه و شراکت در معامله عیب است بآن عیب صحیح نباشد چون
زیادتی در ید گیرنده باعث شراکت با دهنده میشود ۲ برای اینکه
مال او با مال گیرنده مخلوط میشود

او پول غشره و آنچه داد در ذمه دارند بدون اینکه قبض و اقباض
نمایند صرافی نموده شد بدل نمایند جایز است بنابر اشکال و منشا
اشکال اشتمال اینمعامله است بر بیع دین بدین اما اگر ثمن یکدیگر
بری نمایند یا باهم صلح نمایند جایز است و جایز است یکی از آنها
نقدین را از دیگری طلب نماید آنوقت صرف جدید در مقابل ذمه
میشود

و اگر ادای قرض را تدریجاً بدون محاسبه نماید حق دارد که
بتغییر زمان قبض محسوب دارد اگرچه مثلی باشد

۲۸۱ اگر کسی یکدینار را بده درهم بخرد و پنج درهم با خود داشته
باشد جایز است که آن پنج درهم را عوض نصف بدهد و بعد قرض کند
عوض نصف دیگر بپردازد تا اینکه صرافی صحیح بشود اگرچه این کار چاره

۲۸۲ اگر ودیعه نزد کسی باشد آنکس میتواند آنرا ودیعه را از صاحبش بخرد
در صورتیکه قیمت آنرا فی المجلس ادا نماید اگر هر دو وجوه آنرا ابدا
یا گمان داشته باشند یا شک داشته باشند ولی اگر عدم آن ظاهر

---

۱ بعد از اینکه تخواه را کرفت آنوقت عینی در مقابل ذمه معامله میشود و
صحیح است ۲ مثل درهم و دینار ۳ مثل دست گردان که معمول است

شود صرف باطل خواهد بود

۲۸۳ معاملهٔ دو هم بدرهمی باشرط ساختن انگشتری روا نیست[1]

شده است ولی تجاوز از آن جا نیست

مقصد چهارم

در انواع بیع

(۱) برحسب مدت چهار قسم میشود[2]

(۲) برحسب اخبار بر اس المال چهار نوع میشود[3]

(۳) برحسب تساوی قیمت با عوض دو قسم میشود[4]

در این سه فصل است

فصل اول

---

۱ درخیراست که عیب ندارد دو درهمی را بدو درهمی بفروشد و شرط کند که انگشتری برای او بسازند ۲ این چهار قسم قریبًا ذکر میشود

۳ (۱) اگر اخبار بر اس المال نکند آنرا مساومه گویند و مصنف ذکر آنرا فرموده

(۲) اگر اخبار بر اس المال بکند و بازیادتی بفروشد آنرا مرابحه گویند

(۳) اگر اخبار بکنند و بر اس المال بفروشند آنرا تولیه نامند

(۴) اگر اخبار بکنند و کمتر بفروشند آنرا مواضعه گویند

۴ (۱) اگر تساوی بین عوض و معوض باشد آنرا دبوی گویند

(۲) اگر نباشد آنرا غیر دبوی نامند

۲۸۴ اگر قیمت و متاع هر دو فی الحال معامله و ادا و سند شوند آنرا نقد گویند

۲۸۵ اگر هر دو بمدت قرار داده شوند آنرا کالی بکالی خوانند و اینهمه معاملہ منهیٌ عنه است

۲۸۶ اگر متاع فی الحال اخذ شده و قیمت بمدت قرار داده شود آنرا نسیه گویند

۲۸۷ اگر قیمت فی الحال پرداخته شده و متاع بمدت قرار داده شود آنرا سلف خوانند

در آن دو مطلب است

مطلب اوّل

در نقد و نسیه

۲۸۸ اطلاق[1] عقد و شرط بتعجیل اقتضا دارند که قیمت بفوریت داده شود

۲۸۹ اگر در نفس عقد شرط نمایند که قیمت بمدت داده شود واجب میشود و شرط باید مضبوط باشد

۲۹۰ اگر مدتے را بدونِ تعیین شرط نمایند یا تعیین وقتِ مجهولی نمایند مثلِ ورودِ حاجیان شرط باطل خواهد بود

۲۹۱ اگر کسے چیز واحد را بدو قیمت بفروشد یکی کمتر و مقابل فوریت

---

[1] اطلاق عقد این است که عقد را بمدت یا عدم آن مقید نکنند

یا زمانِ کم و دیگری بیشتر در مقابلِ مدت یا زیادیِ مدت بنا
برای بعضی علماء این معامله باطل است

۲۹۲ اگر مالی را بنسیه فروخت و قبل از رسیدنِ وعده بمبلغی زیادتر
یا کمتر آنمال را بنقد یا بنسیه خرید جایز است هرگاه در عقد اول
معامله ثانی شرط نشده باشد

۲۹۳ اگر مالی را بنسیه فروخت و وعده رسید اگر بغیر جنس آنرا بجز مطلقا
جایز است بلکه اقرب این است که بجنس نیز جایز است و قولی بر آنست که
اگر بجنس معامله نماید واجب است که تساوی را رعایت نماید

۲۹۴ فروش بنسیه و نقد بقیمتی زیادتر ما کمتر با علم خریدار جایز است

۲۹۵ اگر شرط نماید که هرگاه در مدتِ معینه قیمت را مشتری نپردازد
اختیار فسخ خواهد داشت صحیح است

۲۹۶ اگر شرط نماید که هرگاه قیمت را در مدت معینه ندهد بیع باشد در
صحت بیع نظر است[1] و اگر بصحتِ آن قائل باشیم شرط مزبور بنا بر اشکال
باطل خواهد بود

---

[1] چون بنیر معلق کرده است صحیح نیست ۲ منشاء اشکال این است که چون مقتضای این شرط
عدم وقوع بیع سنت از خلاف واقع است پس صحیح نیست و از آنجا نیکه بمنزله شرط خیار است صحیح است

مطلب دوم

در سلف — در آن دو بحث است

بحث اول

در شرایط آن — و آن هفت است

شرط اول

در عقد

۲۹۷ در عقد لابد است از ایجاب مثل اینکه بگوید فلان چیز را بتو فروختم
بصفت فلان ثابت فلان با این مبلغ و این معامله بطور سلم[1]
منعقد میشود نه بطور بیع مجرد پس برای فروشنده وجوب کردن
رأس المال قبل از جدا شدن از یکدیگر نظر بمعنی صیغه نه بلفظ
آن ثابت است بعتک یا اسلمت یا اسلفت یا چیزیکه
این معنی را بدهد استعمال میشود اقرب بانعقاد بیع است بلفظ سلم
پس میگوید این جامه را با این مبلغ بطور سلم بتو فروختم بصیغهٔ اسلمت الیک
۲۹۸ اگر کسی بگوید بتو فروختم بدون قید بصیغه (بعتک) یا بگوید

---

[1] سلم بفتح سین و لام بمعنی سلف است ۲ عرض ثمن است

بفروختم بنا بر اینکه تهیی بر تو نباشد طرف هم بگوید (قبلت)
قبول کردم آیا این عقد بطور هبه واقع خواهد بود یا نه در آن
نظر است منشاء نظر بواسطهٔ التفات[1] بمعنی و اختلاف لفظ است و
آیا آمال موجب ضمان گیرنده میشود در آنهم اشکال است منشاء
اشکال این است که بیع فاسد باعث ضمان است ولی لفظ دلالت
بر اسقاط ضمانت دارد اما اگر بگوید (بعت) فروختم و متعرض قبض
نشود در این صورت ما لکیت حاصل نشده و ضمان تعلق میگیرد

شرط دوم
در شناخت و وصف آن

۲۹۹ واجب است لفظی که دلالت بر حقیقتی داشته باشد ذکر نماید مثل
گندم مثلاً - پس هر صفتی که قیمت بآن و اسطه اختلاف ظاهر
پیدا کرده و موجب غبن مردم در معامله سلبی میشود باید ذکر
کند با لفظیکه در نزد اهل زبان واضح بوده و بتوان در موقع اختلاف
بآن رجوع نمود ولی در اوصاف مزبوره واجب نیست استقصا بحالی

---

[1] بواسطه التفات بمعنی هبه واقع میشود بواسطه التفات بلفظ واقع نمیشود ۱۲ استقصا بحالی

که نباشد در الوجود باشد بلکه بعد دیگر اسم شامل آن میشود کافی است

۳۰۰ اگر تفصیل وصف مجرد بشواری وجود شود چنانکه در مروارید ها

بزرگ که محتاج بذکر حجم و شکل و وزن و صفای آن میشوند و هم چنین

در یاقوت و جواهرات و کنیز خوش سیما بضمیمه اولادش یا بضمیمه

چیزی مثل آن سلم صحیح نیست اگرچه چیزی باشد که سلم در آن

جایز باشد برای اینکه تسلیم آن دشوار میشود

۳۰۱ اقرب در مروارید های کوچک با ضبط وزن و صفت معاطاة سلم

جایز است بواسطهٔ بسیاری وجود آنها و جایز است شرط خوبی و

بدی و بدتری بشود بنابر اشکال منشاء اشکال عدم ضبط شرط

است

۳۰۲ وجوب قبض جنس خوب لازم نیست که در موقع عقد تعیین شود

امّا جنس بهتر را میتواند تعیین نماید

۳۰۳ آنچه ضبط اوصاف مطلوبیتش ممکن باشد سلم در آن جایز است

ولو از چیزهائی باشد که مس آتش نماید پس در چوب تر قبل از اینکه

---

۱ چون کنیز خوش سیما با اولاد در الوجود است ۲ چرا که غالب بر این است که جنس خوب

تراشیده شده باشد جایز است و در تبرمصولی جایز نیست و هم چنین
در سنبه الات - در مهوه جات - و انچه زمین میرویاند - و
تخم مرغ - و گردو - و بادام - و تمام انواع حیوان و انسان
- و شیر - و روغن - و پیه - و عطریات - و پوشیدنیها
- و آشامیدنیها - و دواها هرچند مرکب باشند ولی اجزای
آنها را بشناسد سلم جایز است

۳۰۳ در دو جنس مختلف که هریک از آنها بوصف خود مضبوط باشد سلم جایز
است - در میش شیرده که واجب نیست فی الحال صاحب شیر باشد بلکه
شیر دادن شأنش باشد - و در میش بچه‌دار - و کنیز بچه‌دار
بقولی - با حامل بنا بر اشکالی که ناشی میشود از جهل بحمل سلم جایز است

۳۰۴ در چیزهائیکه ارکان مقصوده آنها مخلوط هستند و ضبط آنها ممکن
باشد سلم جایز است مثل پارچه عنابی[1] - و پارچه خز که از ابریشم و
کرک ممزوج باشد - و عسل چونکه موم در آن مثل هسته است
در انچه مخلوط در آن منظور نباشد سلم جایز است - مثل پنیر که

---

[1] عنابی پارچه‌ایست از ابریشم و پنبه که از شام میاورند

درآن پنبر ما به باشد - وروغن بنفشه - وروغن بان - وسرکه
که درآن اب داخل باشد - وروی - واهن - وقلع - وس - و
زیبق - وسرمه - وکبریت

۳۰۵ آنچه ضبط اوصاف درآن ممکن نباشد سلم درآن صحیح نیست مثل
گوشت پخته وپخته - ونان - وپوشها - وجواهر یکه ضبط وصفش
دشوار باشد

۳۰۶ درحیوان واجب است - نوع - ورنگ - ونری - ومادگی - و
سال ذکر شود - ودر انسان بعلاوه قد ذکر میشود مثل اینکه بچه
وجب است یا پنج وجب پس میگوید - بنده ترک - گندم گون - هفت یا
ملبند قد - یا کوتاه قد - یا متوسط القامه

۳۰۷ هرچیزیکه بدرجه کمتر قرار داده میشود وجایز نیست هر عضوی را
وصف نمایند زیرا موجب دشواری میشود واقرب بجواز شرط چنین است
که وجودش نادر نباشد اگرچه استقصاء شود مثل فرهی ومجعد بودن مو

۳۰۸ درستی غلام اگر بالغ باشد بخودش واگر کودک باشد بآقای او واگر او

---

۱ دراین فلزات بغیر طلا وبعضی نقره وغیر آنها داخل هستند لهذا آنها مضبوط نمیشوند

۳۱۶ درعسل - شهر مثل عسل مکی - وزمان مثل بهاری - ورنگ ذکر میشود - ویا بداز موم مصفی باشد

۳۱۷ درروغن - نوع مثل گاو - رنگ مثل زرد - وازکدام چراگاه و نازگی - وکهنگی ذکر میشود

۳۱۸ درسرشیر بغلاوه ذکر امروز و دیروز هم میشود - درشیر - نوع وچراگاه ذکر میشود ودرصورت عدم قید کلام است که شیر همانروز داده شود

۳۱۹ درجامه هشت چیز ذکر میشود - نوع مثل کتان - شهر - رنگ طول - عرض - برشنگی - لطافت - نرمی - وصنعتها - واگر ذکر وزن نماید باطل خواهد بود بواسطهٔ ندرت[1]

مشتری حق عامه نشنده دارد مگر اینکه شرط شنن نموده باشد

درپارچه - ذکر نوع - مثل پنبه - وشهر - ورنگ - وخشونت ونرمی یا صنعتها میشود - درپنبه غیر از خشونت وصنعتش باقی ذکر میشود

۳۲۰ اگر شرط نماید که جنس بیدانه باشد شرط رعایت میشود واگر قید نکند با دانه داده خواهد شد مثل خرما که با هسته اش معامله میشود مبنا بر اشکالی[2]

---

[1] نادر است که جامه را وزن نمایند [2] عرف بر این است که خرما با هسته فروخته میشود: اگر در بعضی بلاد عرف طوری دیگر باشد آنرا قرار داده میشود هر بقعه بقعه ایست

۳۲۱ در پشم - شهر - و نوع - و رنگ - و درازی - و کوتاهی -
و زمان ذکر میشود و در شرط اینکه از تر باشد یا ماده نظر است
و وصف شده است که پشم را پاک از خار و پنگل بدهد

۳۲۲ در ابریشم - نوع مثل تلم و شرب - و تری و خشونت - و رنگ ذکر شود
و در اهم بعلاوه ذکر میشود [illegible] یا خلط

۳۲۳ در ظروف اگر شرایط مضبوط باشد سلم جایز است
در طشت - جنس - و قدر - و بلندی کناره - و دور - و درازی
باید مضبوط باشد
و در طشت چوبی - نوع - خشکی - تری - درازی - پهنا - و بلندی
کناره و دور باید مضبوط باشد
بر فروشنده لازم است که ظرف را طوری بخوبی بدهد که اطرافش
بیل بلندی و بیل دور باشد اگر طرفی کلفت تر باشد خریدار از
فروشنده ولی اگر ناز کتر باشد بر مشتری لازم نیست که قبول نماید
طشت باید هموار و بدون گره باشد

---

۱ بواسطه اینکه در تری و خشکی تفاوت میکند و از این جهت در قیمت تفاوت
میماند و بهتر این است که قید نشود

۳۲۴ اگر صفات چیزیکه بسلم معامله میشود بواسطهٔ کمی شناسائی بآن
مثل دواها و عقاقیر یا بواسطهٔ غرابت اسم ان بین مردم مشهور نباشد
باید طرفین معامله و غیر آنها آنرا بشناسند
آیا استفاضه[1] در این باب معتبر است یا شناختن دو عادل کفایت
میکند اقرب دوم است

شرط سوم
در کیل و وزن

۳۲۵ در آنچه قابل کیل و وزن است کیل و وزن شرط است و در آنچه شمرده
میشود شمردن کفایت نمیکند - مثلاً در خربزه - و بادنجان - و تخم
مرغ - و انار لابد وزن لازم است اینکه در فروش بشمردن آنها کفایت
میشود بواسطهٔ دیدن است اما در سلم بواسطهٔ تفاوت خاصله کفایت
نمیکند کیل هم در اینها جایز نیست بواسطهٔ فواصلی که در کیل پیدا میشود
اما در گردو و بادام کیلاً و وزناً و عدداً جایز است بواسطه اینکه تفاوت کم است

۳۲۶ در معامله آنچه بکیل در میاید وزناً یا آنچه بوزن در میاید

---

1 استفاضه یعنی شیاع

کیلا نظر است[1]

۳۲۷ در کیل عمومیت شرط است اگر کیلی که معتاد میان مردم نباشد معتبر کنند
مثل سبو یا کوزه معامله باطل است و اگر کیل معتادی معین کرد شرط
فاسد و معامله صحیح خواهد بود و همچنین است در سنگ و زن اگر ظرف یا سنگ
مجهول را معین نمایند اگرچه پیدا شود معامله باطل است
در آنچه بذرع و پیمایند ذرع جایز است

۳۲۸ فروشنده بطور بسته و همچنین بطور پشته و اما از قرار شمار چندی بجهت جایز نیست

۳۲۹ در قیمت شرط است که علم بمقدار آن از قرار کیل و وزن عمومی باشد
و بدین آن یا نقد بر یکی از کیل و وزن کفایت نمیکند اما اگر معامله
بعوضهائی باشد که با کیل و وزن نقد برنشوند جایز است مثل
جامه معلوم یا چهارپائی که دیده شود یا کنیزکی که وصف شود

۳۳۰ سلف عوض در مقابل عوض و در مقابل قیمت یا سلف قیمت در

---

[1] از کیلها فرق بعضی کدام از آنها نقد بر خاصل و عدد منفی میشود و از طرف دیگر هر کدام اصل علیحده و تفاوت دارند خاصل میشود [2] یعنی کیل را باید همه کس بشناسد [3] مثل اینکه قرار بیک مثقال است یا فلانجنس که از بابت قیمت میدهند و وزنش فلان است [4] سلف عوض در مقابل عوض مثل اینکه متاعی را در مقابل متاعی بفروشد سلف عوض در مقابل قیمت مثل اینکه متاعی بنقد بفروشد سلف قیمت در مقابل عوض مثل اینکه نقد را بمتاعی بفروشد این سه قسم جایز است اما پول در مقابل پول جایز نیست زیرا که سودی بر ما میشود

در مقابل عوض جایز است ولی سلف قیمت در مقابل قیمت جایز نیست

شرط چهارم

در گرفتن قیمت است در مجلس

۳۳۱ گرفتن قیمت باید فی المجلس باشد و اگر طرفین معامله پیش از گرفتن قیمت متفرق شوند معامله باطل میشود و اگر بعد از گرفتن بعضی از قیمت متفرق شوند معامله بخصوص در آنقدر صحیح است ولی فروشنده میتواند از قبول بعض امتناع نماید بواسطهٔ عیبی[1] که حاصل شده بخلاف قرض[2]

۳۳۲ اگر قیمت را خدمت بنده یا سکونت در خانه برای مدت معینی قرار بدهند صحیح است همینکه عین آنها تسلیم شود قیمت تسلیم شده است

۳۳۳ تعیین شرط نیست اگر بگوید اسلمت لک دینارا فی ذمتی بکذا یعنی دینار که در ذمهٔ من است سلما بتو تسلیم میکنم پس از آن تعیین دینار نمود در مجلس تسلیم کند جایز است

۳۳۴ اگر گندم بصد درهم سلم خرید و هم چنین بصد درهم جو خرید و

---

[1] عیب تبعض صفقه و شراکت است

[2] که در قرض هر قدری مقروض بدهد باید طلبکار بگیرد و حق امتناع ندارد

هر دو بیت دو هم را قبل از تفرق ادا کرد و فروشنده در دراهم عیب
غیر جنس یافت تقسیم میکند آنرا به نسبت و از هر جنس از کندم وجوه
نسبت حصهٔ آن از پول معیوب معامله باطل میشود

۳۳۵ اگر خریدار قیمت را حواله داد و فروشنده حواله را فی المجلس دریافت
کرد انوری را بر است که صحیح است

۳۳۶ اگر قیمت را از بابت حقی که بر ذمه فروشنده دارد قرار بدهد باطل
است چون بیع دین بدین میشود بنا بر اشکال[1] ولی اگر در ضمن عقد تعیین
نکند و بعد از عقد از بابت طلب خود از فروشنده حساب نماید جایز است

۳۳۷ اگر شرط شود که نصف قیمت فوراً پرداخت شود و نصف دیگر بمدت صحیح
نیست اما در آنچه گرفته نشده بعلت عدم قبض و اما در آنچه گرفته
شده بسبب زیادتی که بر نصف وعده دارد پس اقتضاء میکند که آنچه
در مقابل نقد گذارده شده بیشتر باشد از آنچه در مقابل وعده
گذاشته شده و این زیادتی مجهول خواهد بود

---

[1] یعنی قلب باشد ۲ در این تردد است که آیا چیزیکه بر ذمه یکی از طرفین معامله دین شمرده میشود بطوریکه حواله آن باطل باشد یا نه

شرط پنجم

آنچه بسلم فروخته میشود قرض باشد

۳۳۸ باید آنچه بسلم فروخته میشود قرض باشد پس در عین منعقد نمیشود بلی در عین بطور مبیع منعقد میشود خواه آن عین دیده شود یا موصوف

شرط ششم

مدت بطوری مضبوط باشد که قبول انقاص نکند

۳۳۹ اگر شرط نماید که آنچه بسلم فروخته در موقع رسیدن غله با مردم دخول قوافل بپردازد باطل خواهد بود و هم چنان اگر بگوید هر وقت اراده کنم یا هر وقت بتوانم بدهم شرط باطل است

۳۴۰ جایز است که مدت بماههای فرس و روم و نوروز و مهرجان موقت شود زیرا که نوروز و مهرجان باطلاق منتقل میشوند بوقت انتقال آفتاب باول برج حمل و اول برج میزان و جایز است بفصح نصارا یا بفطیر هود موقت شود اگر مسلمین بآن دو عید را بشناسند

۳۴۱ اگر وقت عربیت حاج را مدت قرار دهد محتمل است که باطل باشد و محتمل است که باول زمان عزیمت راجع شود هم چنین است در ربیع

۱ یعنی که مدت ربیع یا جمادی قرار داده شود مراد ربیع الاول و جمادی الاول خواهد بود

۳۴۲ سالها و ماهها بماه قمری حمل میشوند و ماهها از اول هلال میباشند

۳۴۳ اگر در اول ماه معامله را منعقد نمایند همه ماهها از اول هلال اعتبار خواهند داشت و اگر در بین ماه معامله واقع شود ماهها که بعد میاید از اول هلال منظور شده و کسر ماه اول از قرار سی روز برای او آخر حساب میشود و احتمال دارد که بحساب روز بیشتر رفته و کسر هر ماهی در ماه بعد تکمیل شود و هر ماهی عدد را اعتبار شود

۳۴۴ اگر بگویند تا جمعه یا تا رمضان ادا میکنم نزد بکرین جمعه و رمضان حمل خواهد شد و در اول جزء جمعه یا رمضان وقت ادا وارد میشود و اگر بگویند وقت ادا جمعه یا رمضان است اقرب بطلان است

۳۴۵ اگر بگویند تا اول ماه یا تا آخر ماه احتمال دارد باطل باشد زیرا که تعیین میشود بجمیع نصف اول و جمیع نصف آخر و احتمال دارد که صحیح باشد و حمل شود بر جزء اول

۳۴۶ اقرب اینست که مدت شرط نشود پس سلم فی الحال صحیح است لکن باید فی الحال بودن را تصریح نموده و اگر تعیین نکنند حمل بمدت میشود

---

۱ بجهت عدم تعیین ۲ یعنی اول ماه بروز اول ماه و آخر ماه بروز آخر ماه

۳ چون جزء مفهوم سلم مدت است اگر تعیین نکنند حمل بمدت میشود

وشرط است که مدت مضبوط باشد واگر بطور اطلاق ذکر شود

مدت را ضبط نمایند وپس از آن قبل از تفرق ضبط کنند باطل خواهد بود

۳۴۷ اگر بگوید تا یکماه وسلم بگذارد مقتضی اینست که یکماه از زمان عقد

منظور شود وقول باداء آخر آن باشد وهم چنین است اگر بگوید تا دو

ماه باستماه اما اگر یاء را معین کند باول آن حمل میشود چنانکه گذشت

۳۴۸ شرط نیست که مدت تفاوتی در قیمت داشته باشد پس هرگاه بگوید

تا نصف روز صحیح است

شرط هفتم

وجود چیزیکه بسلم فروخته شده در وقت معین ممکن باشد

۳۴۹ چیزیکه بسلم فروشند در وقت رسیدن وعده باید وجودش ممکن

باشد تا تسلیم صحیح شود اگرچه در زمان عقد وبعد از وعده هم معدوم باشد

۳۵۰ اگر آن چیز در ولایت دیگر موجود باشد ونقل آن برای معامله کردن

شده معتاد نباشد نکابت نمیکند

۳۵۱ اگر تحصیل آن چیز محتاج بزحمت زیاد باشد چنانکه در موقع نوبر میوه

مکلف باشند که مقدار بسیاری تسلیم نمایند قرب صحت معامله است

۳۵۲ اگر بعد از انقضاء وسلم مالیکه معامله کرد نایاب شد چنانکه
در چیزیکه وجودش عموماً ثابت است سلم فروشیه کرد و بواسطه آفت
نایاب شد و یا وقت رسیدن وعده یافت شد ولی در تسلیم بواسطه
عارضه تاخیر شد و بعد از نایاب شدن مطالبه بعمل آمد مشتری
اختیار دارد که معامله را فسخ نماید یا صبر کند

۳۵۳ اگر بعضی را مشتری گرفت اختیار دارد در تمام یا در آنچه باقیمانده
فسخ نماید یا صبر کند

۳۵۴ اگر قبل از وعده عجز فروشنده از اداء واضح شد احتمال دارد که
اختیار فسخ برای مشتری فوری باشد و احتمال دارد تا سر وعده تاخیر شود

بحث دوم

در احکام سلم

۳۵۵ ذکر محل تسلیم شرط است[1] بنا بر اشکال اگرچه حمل مال مقتضی خرج باشد

۳۵۶ اگر طرفین محل را شرط نمایند در آنجا تسلیم میشود و اگر اتفاق
کردند که در موضع دیگر تسلیم شود جایز است

---

[1] چون باید بجایی که صیغه خوانده میشود حمل شود

۳۵۷ اگر قید محل ننماید واجب میشود که در محل عقد معامله تسلیم بشود

۳۵۸ اگر طرفین معامله در صحرا یا در غربت باشند و قصد هر دو این باشد
که قبل از رسیدن وعده از آنجا مفارقت ننمایند تعیین مکان واجب است

۳۵۹ بر فروشنده واجب است که مال را بطوریکه وصف شده بپردازد پس اگر
غیر جنس بدهد یا جنس پست تر بدهد بر خریدار قبول آن واجب نیست

۳۶۰ اگر مال تسلیمی مساوی جنس موصوف باشد یا بهتر باشد قبول آن واجب است

۳۶۱ اگر طرفین اتفاق ننمایند بر اینکه فروشنده از جنس پست تر بدهد
ولی از جهت کمیت نباید از آنچه شرط شده مال دون باشد بنابر اشکال
جایز نیست والا جایز است

۳۶۲ خریدار حق دارد که مال را با کشف وصف آن تسلیم بگیرد

۳۶۳ خریدار حق دارد که گندم را خالی از کاه و خالی از خاکی که زیاد
از عادت باشد دریافت نماید

۳۶۴ خریدار حق دارد که خرما را خشک بگیرد اما واجب نیست که خشک

---

۱ فتوای علامه است رح ۲ وجه اشکال آنست که آیا بنگ سلم بیع است
یا معاوضه و آیا رد بعض مبیع و ضمان داخل است یا در بیع تنها داخل است
۳ یعنی قسم اعلی را حق ندارد

بنهایت دسیده باشد

۳۶۵ آنچه بکیل و وزن درمیاید بحدس دریافت نمیشود

۳۶۶ خربزه حق دارد که کیل پر باشد باندازهٔ که جا میگیرد ولی بدون دست زدن و کوبیدن و نکاندن

۳۶۷ فروش آنچه بسلف خرند قبل از رسیدن وعده جایز نیست و اگر بعد از رسیدن وعده و قبل از کرفتن آن فروش آن بیده کار دیگر او جایز است باکراهت ـ و جایز است فروش بعضی از آن و جایز است همه آن و بعضی از آن بدیگر تولیه[1] فروخته شود

۳۶۸ جایز است که بسلف چیزها بخرد و در آن شرطهای جایز نماید مثل قرض و فروش و سلم و رهن و ضمانت

۳۶۹ اگر کوسفندی بسلف خرید و پشم برهای معینی را با آن شرط کرد جایز است

۳۷۰ اگر شرط نماید که خامه نابیده باشد یا خرما از نخل مشخصی باشد بیع لازم نمیشود اما اگر خرما را نسبت دهد بچیزیکه غالبًا محال نباشد مثل خرمای صیحانی جایز است

---

[1] بیع تولیه قریبًا ذکر میشود

فروع

۳۷۱ اگر متاعی را بمتاعی که موصوف بصفات معتبره باشد بطور سلف فروخت و در سر وعده تسلیم کرد قبولش واجب است

۳۷۲ اگر طرفین در آنچه باید تسلیم شود اختلاف نمایند یکی بگوید گندم بوده دیگری بگوید جو بوده است یکدیگر را قسم میدهند و عقد فسخ میشود

۳۷۳ اگر در شرط وعده اختلاف نمایند یکی ادعاء نماید که وعده قرار داده شده دیگری انکار نماید اقرب این است که قول مدعی وعده با قسم مسموع است اگر عقد معامله بلفظ سلم بوده باشد بنا بر اشکال و قیل انکه میگوید معامله سلمی حالا اصح است اشکال قوی تر خواهد بود

۳۷۴ اگر در ذیاتی اختلاف نمایند قول منکر مسموع است

۳۷۵ اگر در زمان اختلاف نمایند قول قول فروشنده است زیرا که او منکر است

۳۷۶ اگر اختلاف در ادای مال سلمی نمایند قول قول منکر است

---

۱ چون هر دو هم مدعی هستند هم منکر ۲ منشاء اشکال اصالة عدم شرط است ۳ قول علامه قدس سره بر این است ۴ یعنی در وقت عقد اختلاف نمایند ولی در مدت وعده متفق باشند

۳۷۷ اگر اختلاف در کمّ مبیع قیمت نمودند قول قول فروشنده است اگرچه
از مجلس عقد متفرق شده باشند زیرا که او منکر است

۳۷۸ اگر بعد از انفاق طرفین بقبض اختلاف کردند بر اینکه قبل از تفرق
قبض شده یا بعد از آن قول مدّعی صحت مقدّم خواهد بود و هم چنین
اگر هر دو طرف شاهد اقامه نمایند شاهد مدّعی صحت مقدّم است
بجهة اینکه اثبات منضم بصحت میشود

۳۷۹ اگر فروشنده یکوید قبضت ز اگرفتم لکن قبل از تفرق بتو رد کرد
قول او بر غایت صحت مقدّم خواهد بود

۳۸۰ برخیار واجب است سر وعده مثل آنچه خریده قبول نماید یا ذمهٔ
فروشنده را بری نماید پس اگر امتناع کرد و فروشنده بحاکم
رجوع کرد حاکم مال را خواهد گرفت

۳۸۱ اگر فروشنده بیشتر از آنچه فروخته بدهد برخیار قبول آن
واجب نیست بخلاف اینکه اگر همین بدهد

---

۱ مبنای اصل صحت معارض است با اصالت عدم حصول قبض و اصل
صحت مقدم است

۲ غرض از حاکم قاضی جامع الشرایط است

۳۸۲ اگر فروشنده غیر جنس بدهد یا تراضی جایز است هم چنین اگر بعضی را
بدهد یا مال پست تر بدهد قبل از وعده ولو شرط بتعجیل[1] شده
باشد جایز است

۳۸۳ اگر قبل از وعده فروشنده جنس را بدهد بر خریدار قبول آن واجب
نیست خواه برای فروشنده در آن غرضی باشد مثل اینکه رهنی را
مستخلص نماید یا ضمانی را رفع کند یا برسد که سر وعده آن مال
یافت نشود یا غرضی جز برائت ذمه نباشد خواه خریدار غرض داشته
باشد مثل زمان غارت باشد یا جوانی باشد که علف آن مشکل
باشد یا غرضی نداشته باشد

۳۸۴ اگر نصرانی بنصرانی دیگر شراب پیش فروش کرد و یکی از آنها
قبل از کرفتن شراب مسلمان شد معامله باطل و خریدار پول را که
داده پس میگیرد و محتمل است که معامله ساقط شده و قیمت موافق
تقویم کسانی که حلال زاده میدانند مطالبه شود

---

[1] یعنی بعضی مال را بدهد با مال پستی را بدهد و خریدار شرط کرده
باشد که اگر نقد بدهد از باقی و یا از کیفیت آن صرف نظر نماید.

[2] یعنی در عدم قبول

۳۸۵ همینکه مال کرفته شد معین شده و ذمه فروشنده بری میشود
پس اکر خریدار را مال را معیوب یافت ملکیت خریدار بواسطه آن
زایل شده وحق او برذمه فروشنده از بابت مالِ سالم متعلق خواهد کرفت

۳۸۶ اکر فروشنده در قیمت عیبی بدهد هرکاه از غیر جنس باشد درصورتیکه
قبل از تفرق عوض نداده باشد یا قیمت معین باشد معامله
باطل خواهد بود ـ اما اکر از جنس باشد فروشنده بارش را
همنماید وحق او است اکر قیمت معین نباشد بدل بکیرد واکر قبض
شده باشند اشکال حاصل است ـ اکر قیمت معین باشد فروشنده
مختار است که ارش قبول کرده یا رد نماید آنوقت سلم باطل خواهد بود

۳۸۷ اکر قیمت مستحقا للغیر درآید اکر معین باشد معامله باطل خواهد
بود اکر معین نباشد هرکاه قبل از کرفتن متفرق شوند معامله باطل خواهد بود

۳۸۸ اکر دو چیز را یکدفعه بقیمت واحد پیش فروش کرد صحیح است خواه
مختلف باشند یا مماثل واکر شرط نماید که در اوقاتِ متفرقه ادا
کند تعیین نماید که هرکدام را در چه وقت بدهد صحیح است والا صحیح نیست

۳۸۹ اکر شرط رهن یا ضمانت کرده باشند و معامله را فسخ نمایند یا قیمت

بواسطهٔ عیبی رد شود رهن باطل وضامن بری خواهد شد

۳۹۰ اگر مال سلم را مصالحه نماید بعد از وحده بمال دیگری غیر از مالِ سلم رهن ساقط خواهد شد بجهة اینکه رهن بعوض مال الصلح تعلق میگیرد نه بخود مال الصلح

فصل دوم

در مرابحه و توابع آن

۳۹۱ مرابحه فروشی است باخبار برراس المال و آنچه بر آن زیاد میکنند و بجاب آن مثل بیع است با زیادتِ سودی که علاوه میشود

۳۹۲ واجب است دانستن راس المال و سود پس اگر بگوید فروختم بتو بانچه خریده ام و بفلان سود ولی قدر قیمت معلوم نباشد صحیح نخواهد بود وهم چنین است اگر قدرِ راس المال را بدانند و سود را ندانند

۳۹۳ واجب است که صرفِ پول[1] و وزن ذکر شود اگر اختلاف در آنها باشد

۳۹۴ کراهت دارد نسبتِ سود بمال داده شود چنانکه بگوید راس المال مرا صد است و بانفع ده یک بتو فروختم یا بگوید قیمت صد و ده است بلکه سزاوار است بگوید

---

[1] غرض از وزن وزن پول است که مجهول نباشد و ممکن است که وزن مبیع باشد

راس المال مرصد است یا پنج خریده ام بعلاوه ربح ده بتو فروختم

۳۹۵ هر گاه فروشنده در مال عملی نکرده باشد صحیح است که بگوید بفلان مبلغ خریده ام یا برای من اینقدر تمام شده یا تقویم شده یا راس مال من فلان قدر است

واگر در آن مال عملی کرده که زیادتی حاصل نموده باشد میگوید بفلان مبلغ خریده ام و فلان کار را در آن کرده ام و اگر در آن کار اجیری گرفته باشد صحیح است که بگوید بر من فلان نقد و تقویم شده یا برای من اینقدر تمام شده و اجرت را ضمیمه نماید

۳۹۶ اگر بگوید فروختم بتو یا پنج برای من تمام شده است تمام مخارجی را که بالتزام آنها قصد طهره کرده بعلاوه قیمت مسخی خواهد بود مثل حق دلال و اجرت خانه و اجرت کیل و وزن و مزد نگهبان و حمال و رخت شو و رنگ و غیر طبکه مقدار عمده آنها را بداند و اما نفقه خارجی که اسباب بقای ملکست ندارد مثل خوراک و پوشاک بنده و علف چهارپا و اگر کار پرداخود ش کرده باشد مثل شستن لباس یا بکسی داده باشد که مجانا عملی کرده باشد خوض بطا

تفاوت ندارد و اجرت خانه اگر ملکِ خودش باشد حق ندارد

۳۹۷ اگر مالے را که خرید عیبی داشت و آرش آنقدر است که مبیع را آرش را باید از قیمت کسر نموده باقی را رأس المال قرار دهد

۳۹۸ قیمت نماء تازه کسر نمیشود

۳۹۹ بر فروشنده واجب است که در قدر و قیمت براستی حظ امانت نماید و عیبی که در دست او واقع شده و مانع نقص باشد یا چنانکه اتفاق افتاده اطلاع بدهد و واجب نیست که از عین یا فروشنده و لو پیر یا غلامش باشد خبر بدهد و واجب است اگر قیمت وعده داشته باشد ذکر وعده را بنماید

۴۰۰ اگر از فروشنده بعضے از قیمت اسقاط شده باشد خواه این اسقاط در مدت خیار باشد یا بعد از آن جایز است که اصل قیمت را بگیرد

۴۰۱ بر فروشنده لازم نیست که خرید هر جزء را با تقسیم قیمت باجزاء اطلاع بدهد مگر اینکه صورت حال را خبر بدهد - خواه آن اجزا

---

۱ مثل میوه درخت یا بچه حیوان که در دست مشتری حاصل شود

۲ مثل اینکه مالے را بصد درهم خریده باشد و فروشنده ده درهم که کرده باشد او همان صد درهم را میگوید

شنو باشد - یا مختلف - و در قیمت مساوی باشند - یا غبن فاحش
- و بهتر بودن آنها را یکمتر فروخته باشد - یا بفروخته باشد
و هم چنین است در جوانیکه یار داشته و نابینا باشد و بخواهد آنها
آنرا بفروشد

۴۰۲ اگر تاجری قیمت مالی را بدون رضای فروشنده بدلال گفت در موقع فروش
دلال آنقیمت را نمیتواند اخبار کند خواه دلال در مذاکره با او
ابتداء کرده باشد خواه تاجر ابتداء نموده باشد

در تولیه

۴۰۳ تولیه فروختن متاع است براس المال پس فروشنده میگوید وَلَّیْتُکَ
یا بِعْتُکَ (فروختم بتو) با صیغه که شبیه آن باشد و خریدار میگوید
قَبِلْتُ التَّوْلِیَةَ اَوِ الْبَیْعَ (قبول کردم تولیه یا بیع را)

۴۰۴ تولیه بیع است و بآن ملحق میشود احکام بیع از شفعه و اخذ در مجلس اگر
جنس صرافی باشد و علم براس المال شرط است و لی ذکر ش شرط نیست
و لازمست مثل قیمت اول از جنس جنس و وصف و قدر دریافت نماید

---

۱ اخبار از آن لازم نیست ۲ یعنی بهمان قیمتی که خریده یا بیشتر فروشد

در مواضعه

۴۰۵ مواضعه از وضع بمعنی کم کردن آمده و مقصود این است که از راس المال خرید هد پس بگوید بعتک بهذا بوضیعة کذا یعنی فروختم آنرا بتو باکم کردن فلان نقد

فروع

۴۰۶ برای فروشنده مناع جایز است که بعد از گرفتن مناع بزیادتر با کمتر بفروشد یا نسیه آنرا بفروشد ولی اگر مناع بکیل و وزن سنجیده شود بنا بقولی قبل از گرفتن فروش آن مکروه است

۴۰۷ اگر در حال فروش خریدن همانرا شرط نماید جایز نیست و اگر قصد آنها این باشد و شرط نکنند کراهت دارد

۴۰۸ اگر کسی مناعی را بشاگرد خود بفروشد بعد خوش زیادتر بخرد بعد آنکه مقدار بشرا اخبار نماید جایز است اگر در خرید شرط نشده باشد[1]

۴۰۹ اگر در وقت فروشنده در اخباری که نمود ظاهر شد خریدار مختار است که بگیرد مال المسمی معامله را امضا نماید یا فسخ کند و با و تفاوت[2]

---

[1] مثل اینکه بگوید بتو بصد و شصم بشرط اینکه بمن بفروشی

[2] مال المسمی مبلغ و مقداریست که در وقت معین شده باشد

قیمت نمی‌رسد خواه دروغ فروشنده در قدر قیمت باشد یا در جنس یا در وصف یا در وعده باشد ـ اگر مال تلف شود آیا اختیار فسخ ساقط میشود محل نظر است ـ و اگر خریدار دروغ فروشنده را بداند برای خریدار اختیار فسخ نیست ـ اگر فروشنده ادعای زیادتی قیمت نماید شاهد او قبول نمیشود ولی اگر ادعای علم خریدار را بکند او را قسم میدهد و اگر مشتری تصدیق فروشنده را بکند فروشنده اختیار دارد که فسخ نماید یا امضاء بکند

۴۱۰ اگر کسی جامه را بده درهم خرید و بپانزده درهم فروخت پس از آن بده درهم خرید جایز است که بهمان ده درهم اختیار نماید کم کردن سودی که برده واجب نیست[1]

۴۱۱ هر گاه دو نفر جامه را بهبیست درهم خریدند و یکی سهم رفیق خود را پانزده درهم خرید بیست و یکدرهم را اختیار میکند

۴۱۲ اگر یکی از دو نفر نصف متاعی را بده درهم و دیگری بهبیست درهم خرید یا یکی همه بطور مرابحه آنرا فروختند قیمت میان آنها نصف میشود

---

[1] بیش از نیست که پنج درهم یکدرهم سود کرده از ده درهم کم نماید و قیمت را پنج درهم معین نماید

۴۱۳ اگر کسے متاعی را تولیه بفروشد و فروشنده اول از او بعض قیمت را
کسر کند برای فروشنده دوّمی تمام قیمت است و اگر قبل از تولیه کسر
شده باشد اگر بیع با آنچه فروشنده پرداخته واقع شود برای فروشنده
باقی قیمت است[۲] و اگر فروشنده اوّل همه قیمت را قبل از تولیه کسر
کرده باشد اگر فروشنده دوّمی بگوید که آنچه ادا کرده ام یا آنچه بر من
تقویم شده فروخته تولیه صحیح نیست[۳]

فصل سوم

در رباء — در آن دو مطلب است

مطلب اوّل

در محلّ رباء — در آن دو شرط است

شرط اوّل

هم جنس بودن است

۴۱۴ ثمن و مثمن اگر در جنس مختلف باشند جایز است که در قدر و نقد

---

۱ بعض فروشنده اوّل بعد از تخمین بتولیه چیزی کسر نماید ۲ یعنی آنچه
کسر شده باید موضوع نمود و باقی را قیمت قرار داد بجهت اینکه فروشنده همانرا
پرداخته بوده است ۳ زیرا چون همه قیمت کسر شده چیزی نمانده که در تولیه بآن المال
قرار داده شود

وتسبه مختلف شوند اما در صرف نسبه صحیح نیست

اگر در جنس متفق باشند وکیل و وزن در آنها داخل شود باجماع علما

واجب است که در قدر و نقد متفق باشند والا واجب نیست

۴۱۵ داد و ستد در مجلس پیش از تفرق شرط نیست

۴۱۶ فروش دو جنس مختلف بیکدیگر بطور نسیه هرچند قدرا مساوی

باشند در صورتیکه کیل و وزن در آنها داخل شود مکروه است بنا برای

بعضی مجتهدین

۴۱۷ در غیر بیع ربا ثابت نیست[1]

۴۱۸ ضابط اتفاق در جنس شمول لفظی است که مخصوص باز جنس باشد

مثل لفظ گندم و لفظ برنج نه لفظ اطعمه که افراد مختلفه دارد

۴۱۹ گندم وجود در رباء یکجنس شمرده میشوند بنا برای بعضی علماء

۴۲۰ میوه نخل کلا جنس واحد شمرده میشود اگرچه اصناف مختلف باشند

مثل خرمای پست و اعلی

۴۲۱ میوه موز یک جنس است

---

[1] رباء بر دو قسم است رباء جنسی که اینجا ذکر شده و رباء قرضی که در کتاب بیع مذکور است

۴۲۲ اصل هر چیز و فروع آن یک جنس شمرده میشوند

مثل کندم و ارد و نان

مثل دوشاب و خرما

مثل سرکه و انگور و دوشاب انگور که یک جنس هستند

مثل شیر و سرشیر و پنیر و کشک و روغن

مثل کنجد و روغن کنجد

۴۲۳ آنچه از نظر اوصاف متباین بنظر در آید آنها فروخته میشود یکی از آنها با زیادتی که آن زیادتی در مقابل جنس دیگر قرار داده میشود

۴۲۴ گوشتها تابع اصل خود هستند - گوشت گاو خواه گاو معمولی باشد خواه گاو میش یکجنس است - گوشت شتر خواه عربی باشد یا خراسانی یکجنس است - گوشت گوسفند و میش و بز یکجنس است - قوچ و میش و بز وحشی و اهلی دو جنس هستند - کبوتر یکجنس است با پراشکال[1] ماهی یک جنس است

۴۲۵ شیر و روغن تابع اصل خود هستند و هم چنین سرکه

---

[1] بعضی کبوتر و فاخته و قمار و وحشی و اهلی را یکجنس میدانند بعضی اجناس مختلف میدانند

۴۲۶ روغن وآنچه از او ساخته شود مثل روغن کنجد و روغن بنفشه بیکجنس هستند

۴۲۷ خوب و بد عدست و شکنه یک متاع یک جنس است

۴۲۸ طلا و مسکوکِ آن یک جنس است

شرط دوم - در کیل و وزن

۴۲۹ ربا در مکیل و موزون است با تفاوت و اگر عوض و معوض از حیث قدر مساوی باشند معامله ان نقدًا صحیح است

۴۳۰ اگر در چیزی کیل و وزن هر دو استعمال نشود جایز است که بازیادتر بنقد و نسیه معامله شود مثل یک جا مرید و جا مرو یک تخم مرغ بدو تخم مرغ در اختلاف قیمت و اتفاق قیمت فرقی نیست

۴۳۱ در نقد بر کیل و وزن بعادت شرع حواله میشود پس آنچه ثابت شد که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بکیل و وزن در مبادله حکم میشود که در آن کیل و وزن استعمال شود و اگر عادتِ شرعیه معلوم نباشد رجوع بعادت شهر میشود و اگر عادت شهرها مختلف باشد برای هر شهر حکم خود آنشهر جاریست بنا بر رای بعضی علماء

---

۱ یعنی بکم کندم را بیک من و یک سیر کندم مثلا بفروشد و ربا حاصل نشود

۴۳۲ ربا در آب و خاک ثابت نیست چنانچه در کیل ادعی

۴۳۳ مراد در اینجا جنس آنچه ایست که بکیل و وزن درنیاید اگرچه بواسطه
کمی کیل و وزن درنیاید مثل یک حبه و دو حبه و یا بواسطه
زیادتی درنیاید مثل قطعه اهن[1]

فروع

۴۳۴ اگر مبیع بواسطه ضعف از وزن خارج شود زیادتی در آن جایز است مثل
فروش یکجا مرید جامه ظروف اهن و دیگ اگر عادت بوزن آنها نباشد

۴۳۵ فروش چیزیکه بوزن درنیاید بجنس خود بدون وزن و یا با کیل
جایز نیست و همچنین کیل شدنی بدون کیل و یا با وزن جایز نیست

۴۳۶ اگر هوض و عوض در حکم یکجنس باشند و در تقدیر مختلف باشند مثل
که با کیل تفاوت پیدا شود و اورد که با وزن کشیده شود احتمال دارد که فروش
آنها با کیل یا با وزن بواسطه اختلاف در قدر حرام باشد و احتیاط اینست
که با وزن جایز باشد

۴۳۷ فروش نان بنان جایز است اگرچه احتمال اختلاف در آنها بواسطه اخراج

[1] یعنی قطعه اهنی که بزرگتر از این باشد که بکیل و وزن درنیاید اگر بغیر جنس
فروخته شود صحیح است و اگر بجنس باشد باید مساوی باشد

۴۳۸ مسئلہ دانستہ کہ فروختن جائز است

مطلب دوم

در احکام

۴۳۹ آنچہ دو حالت داشتہ باشد از تری و خشکی فروش بعضے بر بعضے یا ادای حال جائز است پس رطب بمثلش و انگور بمثلش و میوہای تر بمثلشان و گوشت تازہ و کندم تر بمثل فروختہ میشوند ۔ خرما و میوز و میوہای خشک و گوشت خشک و کندم خشک ہر یک بمثل خود فروختہ میشوند ۔ جائز نیست کہ با اختلاف حالتین معاملہ شود پس رطب بخرما و انگور بمویز و ہم چنین ہر تری بخشکش فروختہ نمیشود خواہ عادت بضبط ناقص[1] حکم بکنند یا نکنند

۴۴۰ اگر یکے از عوض و معوض شامل دو جنس ربوی باشد بیع اند و جنس بیکی از آنہا با یک زیادتی صحیح است مثل فروش یکمن خرما و یک درہم بدو من خرما یا بدو درہم یا بدو من خرما و دو درہم

اگر این درہم معتبر بلف شود یا مستحقا للغیر در آید سر احتمال میرود

---

[1] یعنے بدانند کہ خرمای خشک چقدر با رطب تفاوت دارد

اول بطلان در رکن معامله - دوم بطلان در قسمت مخالف - سوم شرط

۴۴۱ اگر یکی از دو عوض مشتمل بر دیگری باشد در صورتیکه مقصود در معامله

نباشد معامله صحیح است مطلقا مثل فروش خانه طلا کاری شده بطلا

۴۴۲ فروش گوشت بحیوان اگر جنس آنها یکی باشد جایز نیست برابر اشکال اما

با اختلاف جنس جایز است

۴۴۳ فروش برنجی که تخم داشته باشد بتخم مرغ با مرغ جایز است

۴۴۴ فروش پشمی که در پستانش شیر باشد بمثل آن و بپشم بی شیر و

بشیر اگرچه شیر جنس خود باشد جایز است

۴۴۵ فروش کله از گندم بمثلش جایز است اگرچه بکی از آنها کاه و قوه کوله

وخاک داشته باشد بقدر یکه عادت بر آن جاریست

۴۴۶ اگر دو کس بخواهند دو چیز یکه تفاضل داشته باشند وجنسا متفق

باشند معاوضه نمایند یکی از آنها متاع خود را بقیمتی که از جنس

آن دو چیز بیشتر میفروشند دیگری آنرا مجرد یا متاع را بمثل آن

---

۱ مثلا در قسمت مخالف که خرما است معامله باطل میشود یا بقدر درهم

بیشتر خرما شرط شده بمقدار تفاضل آن کسر میشود ۲ چون وزن

نمیشود در نسیه بر کراهیت آن وارد شده

بعد واحد بفروشد و زیادتی را هبه میکند یا قرض میدهد
و ذمه یکدیگر را بری میکنند

۴۴۷ بین پدر و پسر ربا نیست پس هر یک میتوانند زیادتی بگیرند — مبا
افا و بندهٔ غاصر او — و مبا زن و شوهر — و بین مسلمان و اهل حرب ربا
[1]

۴۴۸ مسلمان میتواند از حربی در دار الحرب و دار الاسلام زیادتی بگیرد
اما حربی نمیتواند از مسلمان بگیرد

ما بین مسلمان و اهل ذمه ربا بر دو یا ثابت است

۴۴۹ قسمت عبادات است از تمیز حق و فروشیت پس در آنجا ربا ثابت
قسمت جایز است اگرچه از جنس و زن و تخمین زیادتی داشته باشد
چنانکه اگر یکی رطب قبول کند دیگری خرما جایز است

۴۵۰ بر گیرندهٔ ربا واجب است اگر صاحبش را بشناسد باو رد کند اگر
فاقد باشد بورثهٔ او بدهد و اگر نشناسد برای او صدقه بدهد
خواه با علم بحرمت گرفته باشد خواه بدون علم بنا برای بعضی مجتهدین

مقصد پنجم — در لزوم بیع

---

[1] یعنی شریک نداشته باشد

۴۵۱ اصل در بیع لزوم است و از اصل خود بدو امر خارج میشود یکی
بثبوت خیار و دیگری ظهور عیب
و در این دو فصل است

فصل اوّل در خیار و در آن دو مطلب است

مطلب اوّل در اقسام خیار و در آن هفت است

اوّل خیار مجلس

۴۵۲ خیار مجلس مختص است به بیع و در هر خرید و فروشی بعد از عقد اگر
سقوط آن را شرط نکرده باشند ثابت میباشد و اگر شرط شده باشد
ساقط میشود و اگر یکی از طرفین شرط سقوط کرده باشد نسبت باو
بالخصوص ساقط میشود

۴۵۳ خیار مجلس برای فروشنده و خریدار مادامیکه در مجلس هستند ثابت است
اگرچه ما بین آنها حائلی قرار بدهند یا با کراه مثل زدن یا بردن
آنها را از هم جدا نمایند و آنها ممکن باختیار نباشند یا از مجلس
با هم بیرون بروند هرگاه یکی از دیگری بقدر یک قدم اختیار را جدا
شود خواه هر دو بدانند یا ندانند یا یکی بداند و دیگری ندانند یا یکی

قرار کند خیار ساقط میشود و هم چنین اگر هر دو سقوط خیار را ملزم
شوند یا یک طرف سقوط خیار را واجب نماید و دیگری راضی شود خیار
ساقط میشود یا اگر یکی از طرفین ملتزم اسقاط خیار شود خیار او خصوصاً ساقط میشود

۴۵۴ اگر یکی بدیگری بگوید اختیار کن فسخ یا امضاء را و او ساکت بماند خیار
هر دو باقی خواهد ماند بنا بر ای بعضی علما

۴۵۵ اگر یکی از طرفین در ضمن عقد یا بعد از عقد شرط نماید خیار را برای طرفین
یا یکی از ایشان که در عقد شرط اسقاط نکرده باشد یا بعد از عقد طرفین یا
ملتزم بسقوط نموده باشند یا بیایند بقولی مفارقت از مجلس کرده باشند
و احتمال دارد که خیار ساقط شود یا همیشه ثابت بماند تا بصرف یا اسقاط
از آن ساقط نمایند

۴۵۶ اگر خرید برای کسی باشد که مبیع با بمعامله آن را خیار نخواهد بود
و هم چنین کسی که خود ش را بخرد اگر جایز بدانیم

۴۵۷ اگر یکی از طرفین معامله فوت شود احتمال است که خیار فسخ ساقط شود
چونکه مفارقت دنیا برای اسقاط از مفارقت مجلس اولی است و احتمال[1]

---

[1] این احتمال برای این است که طرفین در مجلس عقد حاضر نیستند ۲ مثل
اینکه برای پسر بدر را بخرند

که ثابت بماند و بورثه منتقل شود — و اگر ورثه حاضر باشد خیار
بین ورثه و طرف مادامی است که مرده و طرف در مجلس هستند — اگر
ورثه غایب[1] باشند تا رسیدن خبر بورثه خیار ممتد میشود هرگاه اغماض
مرده را اسقاط نمائیم — و آیا خیار ممتد میشود با امتداد مجلس که خبر[2]
بورثه برسد و آن نظر است و تمام اینها وقتیست که طرف از مجلس مفارقت نکنند

۴۵۸ اگر یکی از طرفین را ببرند و از اختیار[3] منع نمایند خیار او ساقط نمیشود
بنا بر اشکال و برای طرفیکه در مجلس است اگر از خیار یا مصاحبت
طرف منع نمایند خیار ش ساقط نمیشود و الا اقرب سقوط خیار
دومی است پس خیار دیگری هم ساقط میشود

۴۵۹ اگر یکی از طرفین دیوانه شود یا برای او اغماء حاصل شود خیار ساقط
نمیشود و باید مصلحت است ولی او اقدام مینماید

۴۶۰ اگر طرفین متفقاً بیایند و یکی از آنها بگوید که متفرق شدیم و بیع
لازم شد دیگری انکار نماید اگر وقت طول نکشیده باشد بر مدعی[4]

---

۱ یعنی غایب از مجلس باشد نه غایب از محل ۲ یعنی در تقریر مجلس مرده را
اعتبار ندهیم ۳ مجلسیکه بورثه خبر رسیده که تفرق از آن مجلس مسقط خیار را
است ۴ مثل اینکه دهان او را ببندند که نتواند اظهاری کند

که شاهد اقامه نماید اما اگر طول کشیده باشد احتمال دارد که باز
اقامهٔ شاهد بر مدعی باشد برای اینکه با اعراض اصل و ظاهر مسلّ[1]
بر ظاهر ترجیح داده میشود و احتمال دارد قول مدعی مقدم باشد
واسطه ترجیح ظاهر اما اگر هر دو متفق باشند بتفرق و در فسخ اختلاف[2]
داشته باشند قول قول منکر است

دوّم خیار جوان

۴۶۱ خیار جوان ثابت و زمان عقد بنا برای بعضی مجتهدین ممتد میشود
و از برای خریدار خصوصاً بنا برای بعضی علماء ثابت است هر چند ثمن بجوان باشد[3]

۴۶۲ خیار جوان ساقط میشود بشرط اینکه در ضمن عقد اسقاط شود یا
بعد از عقد بسقوط خیار را ملتزم شوند یا خریدار در مثناء تصرفات
اگرچه تصرف لازم نباشد مثل هبه قبل از قبض و وصیت[4]

سوّم خیار شرط

۴۶۳ خیار شرط بمجرّد عقد برقرار نمیشود بلکه برحسب آنچه دو طرف شرط نمایند

---

[1] اصل عدم تفرق است [2] ظاهر عدم بقاء متفق بودن است [3] مثل
اینکه گاو برا با پیه بفروشند [4] چون عقد هبه قبل از قبض و وصیت
قبل از قبول عقد جایز است و میتواند فسخ نماید

مقرر میشود بشرطیکه مضبوط باشد و در اصل عقد ذکر بشود پس اگر
شرطی نمایند که مضبوط نباشد مثل ورود حاج عقد باطل خواهد بود

۴۶۴ اگر مدتی را قبل از عقد یا بعد از عقد شرط نمایند لازم نخواهد بود

۴۶۵ جایز است که خیار برای هر دو طرف و یا برای یکطرف یا برای شخص سوم
یا برای هر دوی آنها یا برای یکی از آنها یا شخص سوم قرار داده شود

۴۶۶ جایز است خلاف مدت اگر صاحب معامله متعدد باشد جایز است مدت
انفصال[1] و جایز است شرط مشاوره در باب خیار اگر مدت را معین نمایند

۴۶۷ مشتری باید در مدت معینه که فروشنده قیمت را رد میکند عوض را رد
نماید و اول وقت آن در صورتیکه قید نشود از زمان عقد معامله است
و وقت تفرق مجلس و نه از زمان کشف خیار چنانکه سابقا ذکر شد

۴۶۸ فسخ معامله بواسطه خیار منوط بحضور مدعی و حکم حاکم شرع است

۴۶۹ اگر در یکی از دو عین با یکی از متعاقدین خیار شرط مبهم گذارده شود[2]

---

[1] مثل اینکه بگوید در سه روز از آخر ماه اختیار فسخ خواهد داشت [2] شرط نمایند که با کسی در باب خیار مشاوره نماید [3] مثل اینکه دو متاع خریده باشد و در یکی خیار شرط تصریح شده اما معین نباشد که در کدام است معامله در هر دو باطل است و هم چنین برای یکی از متعاقدین خیار قائل شده باشد ولی معین نباشد که کدام است

عقد در هر دوی آنها باطل است

۴۷۰ شرط خیار نیز بود در معامله که یا زیادی بنده موجب میشود صحیح نیست

۴۷۱ ثبوت خیار شرط در صرافی محل اشکال است

چهارم خیار غبن

۴۷۲ برای مغبون خیار ثابت است بدو شرط - یکی ندانستن قیمت وقت عقد - دیگری ندانستن زیادی و یا کمی فاحشی که متعارف غبن حساب میشود در وقت عقد - پس مغبون بالخصوص اختیار دارد که آنچه عقد بر آن واقع شده فسخ نماید یا امضا کند - و اگر غابن تفاوت را بمغبون ندهد خیار باقی نمیماند بنا بر اشکال

۴۷۳ خیار غبن بتصرف ساقط نمیشود مگر اینکه از ملک مغبون بفروش یا مثل آن خارج شود یا اینکه علقی از زوال آن مانع گردد مثل اولاد آوردن کنیز یا ازادی

۴۷۴ در غبن ارش (تفاوت) ثابت نمیشود

پنجم خیار تاخیر ثمن

---

۱ از شیخ نقل مینمایند که اجماع بر عدم ثبوت است ۲ از این طرف زوال نفرد بزوال مقتضی رافع خیار است و از طرف دیگر خیار امده جز بدلیل ساقط نمیشود و زوال مزبور دلیل نیست

۴۷۵ اگر کسی متاعی بفروشد و تسلیم نکند و قیمت دریافت نماید و خیار تعیین شرط نکرده باشد معامله تاسه روز برای او لازم است - اگر خریدار قیمت را آورد حق دارد بخواهد بود والا فروشنده مختار است که فسخ نماید یا صبر کند یا مطالبهٔ قیمت نماید - اگر قیمت را خریدار قبل از فسخ آورد اختیار فسخ مطلقاً برای فروشنده نیست ولی بعد از سه روز بسبب مطالبهٔ قیمت اختیار فسخ از فروشنده ساقط نمیشود

۴۷۶ اگر مبیع در سه روز در خیار تلف شود راجع بفروشنده است بنابرای بعضی علماء و اگر بعد از سه روز تلف شود اجماعاً راجع باو است

۴۷۷ اگر چیزی را خرید که در یکروز فاسد میشود خیار فسخ در آن معامله ثابت است و اگر در آن روز تلف نشود در مسئلهٔ خلاف که از کیسهٔ فروشنده میرود یا از خریدار

۴۷۸ اگر قیمت را دریافت نماید یا بعضی از مال را تسلیم کند حکم مسئله از همه جهت همان است که در مادهٔ (۴۷۵) ذکر شد

۴۷۹ اگر شرط شود که بعضی از قیمت نقد و بعضی دیگر بوعده داده شود ثبوت خیار فسخ با تاخیر نقد اشکال است و اقرب عدم ثبوت است

---

۱ این در صورتیست که مال در دست فروشنده تلف شده و خریدار تقصیر نکرده باشد

۴۸۰ اگر بنا بر مثبت شرط شود و خریدار از وعدا عیب بیند از برای فروشنده خیار فسخ خواهد بود

ششم خیار رؤیت

۴۸۱ اگر جنس موصوف مشخصی را بمجرد مطابق در نیابد خریدار را خیار دارد که فسخ نماید یا امضاء کند

۴۸۲ در اینمعامله واجب است لفظیکه دلالت برمیزان مال بکند و اوصافیکه اگر یکی از آنها زایل شود جهالت ثابت ماند ذکر نماید

۴۸۳ و بدون فروشنده شرط بیست اگر مالی را بوصف وکیل فروخت و چون درآمد فروشنده خیار فسخ دارد

۴۸۴ اگر بعضی از مال را خریدار دید و باقی را برای او وصف کردند و مطابق بود نیامد خیار فسخ در تمام آن مال برای او خواهد بود

۴۸۵ اگر بعضی از جامه یافته را خرید بشرط انکه باقی آن مثل همان قیمت بیافتد معامله باطل است

هفتم خیار عیب (بعد ذکر میشود)

مطلب دوم در احکام

۴۸۵ خیار شرط در هر عقدی غیر از وقف و نکاح ثابت است و طلاق و ازاد
بندہ و ابراء ثابت نیست و خیار مزبور بتصرف ساقط میشود ـ و اگر خیار
مشترک باشد سقوط آن مخصوص است بکسیکه تصرف با او است اگر یکی
بدیگری اجازهٔ تصرف دهد هرگاه او تصرف نماید خیار هر دو طرف
ساقط میشود و اگر تصرف نکند خیار را اجازه دهنده ساقط خواهد شد

۴۸۶ تمام انواع خیار مثل مال میان ورثه متمم میشود غیر از زن بی اولاد
که از خیار راجع بزمین بنا بر اشکال[1] حق نمیبرد و اقرب این اشکال آنست
که مشتری زمینی را بخیاری بخرد که زن از قیمت ارث ببرد ـ آیا ورثه
حق دارند که جدا جدا در خیار خود عمل کنند[2] در آن نظر است و اقرب این
است که حق ندارند اگرچه تفریق را با تعدد مشتری بجوز نمائیم

۴۸۸ اگر عذری بوا نکرده در حال عقد عاقل بوده رفع شود نفسی بتصرف ولی
او در بابِ خیار وارد نمیاورد هرگاه اقدام ولی تخالف مصلحت نباشد

---

[1] یعنی کبری را بری کردن [2] منشاء اشکال این است که خیار متعلق
است بزمین پس زن ارث میبرد و از طرف دیگر از جائیکه خیار در حقوق
متعلقه بزمین است چون از زمین ارث نمیبرد از خیار هم نمیبرد [2] یعنی فسخ
نماید تا ارث بزن برسد یا وجود این نمیرسد [2] یعنی یکی متوکل کرده
دیگری فسخ نماید

بیع بسبب عقد مالِ خریدار میشود بنا برای بعضی علماء پس بطرف که بعد از
عقد حاصل شود متعلق بخریدار است اگرچه در مدت خیار باشد پس اگر
مشتری معامله را فسخ نماید بیش از اجرت نموده فروشنده اصل مال را استرداد میکند
نمیبرد

۴۰ اگر مبیع قبل از گرفتن خریدار تلف شود از کیسهٔ فروشنده رفته است پس
قیمت بمشتری برمیگردد نه چیز دیگر ـ واگر مال بعد از گرفتن خرید
ولکن پیش بدن خیار تلف شود از کیسهٔ خریدار میرود ـ واگر تلف
مال در مدت خیار بدون تفریط بشود و برای فروشنده یا برای طرف
یا برای شخص خارجی خیار باشد از کیسهٔ مشتری میرود ـ واگر خیار
فسخ برای خریدار بالخصوص باشد تلف راجع بفروشنده خواهد شد

۴۹۱ مقاربت با کنیز یا فروش او یا آزاد نمودن او یا هبه کردن او و لو
بر پسر خودش باشد سبب فسخ معاملهٔ او است

۴۹۲ اقرب بر عقود همین است و لیکن فروشنده برای خریدار اجازه حاصل نمیشود

۴۹۳ آیا خیار از مشتری فات فروشنده در موضع خیار سبب فسخ قرار داده میشود
اگر از طرف خریدار بعمل نیامد اجازهٔ بیع است

---

۱ از طرف فروشنده که بکس دیگر بفروشد

۴۹۴ اگر خریدار در مدت خیار فروشنده یا خیار هر دو بیع را بفروشد
یا وقف کند یا هبه کند معامله منعقد نمیشود مگر با اجازهٔ فروشنده
وهم چنین است در آزادی بنده بنا بر اشکال[1] ـ بلی برای خریدار استخدام
بنده و منفعت بردن و مضاربت کردن با کنیز مشروع است و اگر آبستن
شود اقرب این است که با فسخ فروشنده مشتری قیمت آنرا میدهد[2]

فروع

۴۹۵ خیار مخالف شدن عین مال باطل نمیشود اگر مثلی[3] باشد صاحبش آنرا
مطالبه میکند و الا قیمت را مطالبه مینماید

۴۹۶ در مدت خیار در یافت قیمت باکراهت بیع کراهت ندارد

۴۹۷ فروش بوصف بر دو قسم است ـ یکی فروش عین مشخصی است که موصوف
بصفات سلم باشد این بیع بواسطهٔ رد مال بفروشنده و بواسطهٔ تلف
آن قبل از قبض فسخ میشود و جدا شدن از یکدیگر قبل از گرفتن قیمت و
پیش از قبض مال جایز است ـ دیگر فروش عین غیر مشخص است موصوف بصفات

---

[1] اشکال در این است که آیا بدون اذن فروشنده آزادی حاصل میشود یا منوط باجازه او است [2] چون ولد دار خود او رد نمیشود [3] مثل گندم و جو و عنبر

سلم پس اگر فروشنده بخریدار غیر آنچه وصف کرده تسلیم نماید دو در پی
کند و مطالبه بدل میتواند و معامله باطل نمیشود و هم چنین اگر مطابق
وصف باشد و مشتری دو در کرده بدل آنرا بخواهد صحیح است ۱ و اگر مبیع
نقد در مجلس دیده میشود واجب است محل نظر است

۴۹۸ اگر خیار برای اجنبی شرط شود فسخ را مشتری باو میتواند شرط کننده مگر
اینکه بگوید شرط خیار برای اجنبی شرط است برای خود او و توکیل است برای او

۴۹۹ اگر شرط خیار را مثلاً سه روز کند شرط مدتی معین قرار دهد اما اگر
که شرط باطل باشد صحیح است اینکه واجب جائز و مغلب نمیشود و اما اگر در
معامله عمداً شرط صحیح باشد پس قبل از انقضاء مدت اختیار خواهد داشت

۵۰۰ اگر مشتری بسبب خیار معامله را فسخ کند مال که در دست او است در
ضمان او خواهد بود و اگر فروشنده فسخ نماید آن مال در دست خریدار
امانت است بنا بر اشکال ۲

فصل دوم

در عیب — و در آن چند مطلب است

---

۱ وجه نظر این است که بعضی لازم میدانند برای احتراز از دین بدین و بعضی لازم نمیدانند ۲ منشاء اشکال این است که چون فسخ از طرف فروشنده شده مال در دست مشتری برضای او است و ضمان نمیاید

مطلب اوّل در حقیقت عیب

۵۰۱ عیب خروج از مجرای طبیعی است بواسطه زیادتی یا کمی که موجب نقصان مالیت شود مثل - دیوانگی - خورہ - پیسی - کوری - یک چشمی - لنگی - قرن[1] - دق[2] - عزبی - کچلی - کری - گنگی - انواع ناخوشی خواه مستمر باشد چنانکه در مرض دائمی یافت میشود خواه عارضی باشد ولوتب یومی باشد - انگشت زیادتی - چپ چشم - گودی چشم سبل که زیادتی است در پلک - مخنث[3] بودن - خنثی بودن - قطع الت یا بیضتین اگرچه بر قیمت بنده بیفزاید - بول در بستر در بزرگی - گرز پا بودن - قطع حیض در مدت شش ماه برای زنیکه در سن حیض باشد - ثقل خارج از عادت در روغن زیت و روغن کتان - عادت بزنا و دزدی - بوی بد دهان - بوی بد زیر بغل که علاج پذیر نباشد - ملکی که منزلگاه لشکر باشد یا مالیات گزاف داشته باشد - بنده که مستحق قتل باشد بواسطه ردّه کفر یا قصاص یا بواسطه دزدی یا[5]

---

[1] قرن بسکون راء چیزیست در فرج زن که مانع نزدیکی میشود [2] دق بسته شدن مجرای فرج است [3] مرد یکه کار زنان کند [4] خنثی نه مرد باشد نه زن یا آلت هر دو را داشته باشد [5] یعنی دستش را مثلاً باید قطع نمایند

جنابت دیگر مستحق مطلع باشد - بنده که برای اقا قرمن درست کند

- ختنه نشدن بزرگ اما در بچه و کنیز و کسیکه از بلاد مشرکین جلب

شده باشد و مشتری جلب او را بداند عیب نیست

۵۰۲ تبه[1] بودن - دوزه گرفتن[2] - احرام داشتن - عدت داشتن - تزویج[3] -

دانستن غنا - دانستن نوحه گری - عسر[4] بنا بر اشکال[5] - کفر - ولد

الزنا بودن اگرچه کنیز باشد - ندانستن طبخ و نان پزی و غیر آنها عیب نیست

مطلب دوم در احکام

۵۰۳ آنچه از صفات مقصوده که فقدان آنها عیب شمرده نشود و مشتری شرط

نماید در صورت عدم آن خیار فسخ برای مشتری ثابت میشود مثل شرط اسلام

و بکارت و مجعد بودن مو و کشیده گی و نازکی ابرو یا دانستن طباخی یا

صنعت دیگر یا اینکه جوان صاحب شعر باشد یا بوزشکاری باشد

۵۰۴ اگر چیزیکه مقصود نیست شرط نماید و خلاف آن ظاهر شود اختیار فسخ نخواهد

بود مثل اینکه شرط نماید غیر مجعد بودن مو یا نادانی را

---

[1] باکره نبودن است [2] چون در کنیز شاید روزه داشتن و محرم بودن و غیره مانع نفع باشد از این جهت ذکر کرده که عیب نیست [3] تزویج یعنی شوهر داشتن یا زن داشتن [4] عسر نقیض یسر یعنی سهولت و دست داشتن است [5] منشاء اشکال خروج او از انجرای تصبی و امکان انتفاع است از دست دیگر

۵۰۵ اگر در کنیز کفر و عدم بکارت را شرط نماید و ضد آن ظاهر شود فسخ خواهد بود چرا که بین مسلمین و غیر مسلمین طالب کنیز کافر که مکلف باشند بسیار است و بسا میشود که شخص عاجز از بکر باشد

۵۰۶ اگر شرط نماید که هر روز چنان قدر معلومی شیر بدهد یا مقدار معینی آسیا نماید صحیح نیست

۵۰۷ اگر شرط نماید که حیوان حامل باشد صحیح است

۵۰۸ اگر شرط نماید که حامل نباشد و معلوم شود که حامل است هرگاه کنیز است خیار فسخ دارد و اگر چهارپا است احتمال نمیرود بجهت اینکه ممکن است اراده بار کردن داشته باشد و حیوان بواسطه حمل عاجز از آن باشد و احتمال عدم خیار نمیرود بسبب اینکه حمل زیادتی است و در بیع اگر حمل قول شیخ منظور شود[1]

۵۰۹ اطلاق عقد و اشتراط صحت مقتضی سلامت از عیب هستند اگر مشتری عیبی یافت که قبل از عقد بوده و عالم بآن نبود اختیار دارد که فسخ معامله نماید یا تفاوت بگیرد

---

[1] شیخ طوسی قدس سره میفرمایند که حمل داخل مبیع است اگر شرط عدم نکنند

۵۱۰ اگر فروشنده در موقع عقد از عیوب تبری کرد هرچند بطور اجمال باشد
یا خریدار قبل از عقد عالم بر عیب شد یا بعد از عقد اسقاط خیار کرد
حق رد کردن و ارش گرفتن از او ساقط میشود

۵۱۱ اگر مشتری قبل از علم بعیب یا بعد از علم عملی در مال کرده یا عیب دیگری
نزد مشتری بعد از قبض از طرف او مطلقاً حادث شد یا از غیر طرف او
حادث شد ولی نماء از نوع جوان باشد در مدت خیار حق تفاوت
خصوصاً دارد — اگر عیب حادث قبل از قبض باشد مطلقاً مانع از رد میشود

۵۱۲ سزاوار است که مشتری را بعیب آگاه کند یا بطور تفصیل تبری نماید
هرگاه مجملاً هم تبری کند بری خواهد بود

۵۱۳ اگر کسی دو چیز را صفقةً خرید و در یکی از آن دو چیز عیبی که سابق بر
عقد بود مشاهده کرد اختیار دارد که هر دو را رد کند یا تفاوت بگیرد و نماند
چیز معیوب را رد نماید — و در هر یک که مشتری تصرف نماید بخصوصه در آن
رد ساقط میشود

---

۱ یعنی فروشنده بگوید با همه عیب بتو فروختم یا من بری ام از هر عیب نمال هستم
۲ خواه جوان باشد خواه جوان نباشد ۳ چون نماء بعد از عقد عالم مشتری است
و لو در همان باشد ۴ یعنی بلا فاصله ۵ ولی ارش میتواند بگیرد

۵۱۴ هر گاه دو مشتری صفقهٔ مالی را بخرند نمیتوانند یکی آنرا بخواهد و دیگری رد کند بلکه هر دو یا باتفاق راضی باشند یا ساخط ولی در اینصورت اشکال است اما اگر خیار عیب بوراثت منتقل شود در وجوب توافق اشکالی نیست[1]

۵۱۵ اگر فروشنده مالی را بدو نفر فروخته و عقد فروخته باشد در جواز تفریق[2] آنها اشکالی نیست

۵۱۶ اگر فروشنده مالی را از دو نفر بخرد[3] نمیتواند یکی رد کند و از دیگری ارش بگیرد خواه عقد واحد باشد خواه متعدد

۵۱۷ ارش جزئی از قیمت است و نسبت ارش بقیمت مثل نسبت نقص قیمت معیوب از صحیح - طریق تقویم این است که مال را قیمت میکنند در دو حال و احتمال دارد که قیمت وقت عقد با قیمت وقت قبض یا قیمت کمتر را ما بین این دو وقت ملاحظه کرده و از قیمت بنسبت تفاوت بین صحیح و معیب اخذ نمایند و اگر مقوم میان اختلاف کردند حد وسط را میگیرند

۵۱۸ اگر حیوانی نزد مشتری بدون تصرف او تلف شد قریب باین است که

---

[1] منشاء اشکال این است که در صفقه صورتا ثابت است تعدد مشتری و معنی تبعیض
[2] اگر عیب ظاهر شود [3] یعنی هر کدام جداگانه میتوانند شرایط بیع را از جناب غیره بعلاوه رد [4] حال صحت و حال عیب

بواسطه عیب یا بوشتری میتواند ازاره نماید نه بسبب حمل که زیادتی
است و اگر آبستن بود و نزد مشتری نماید و بخواهد مشتری ازاره کند
بچه را هم باید رد نماید

۵۱۹ اگر بنده را بکسی بفروشد که فروش باو اسباب آزادی بنده شود همینکه
خریدار دانست آزاد میشود و چیزی هم برای خریدار نیست

۵۲۰ اگر کسی زن خود را بخرد نکاح باطل میشود

مطلب سوم در تدلیس

۵۲۱ تدلیس چیزیست که موجب بسبب آن مختلف میشود و اختیار بین فسخ و امضا
ثابت میشود در صورتیکه مشتری تصرفی نکرده باشد و اگر تصرف کرده
باشد در صورتیکه حال معیوب نباشد برای مشتری چیزی واگذاشته
مثل سرخ کردن صورت و صل کردن مو و امثال آن

۵۲۲ تصریه میش تدلیس است و عیب نیست و میش یا مثل شیر بگیرد در وقت بیع و اشته
اگر آن شیر مفقود شده باشد رد میشود و با تمر بعد از آن حاصل شده رد

---

۱ یعنی قبل از بیع فهمیدانسته که شخص تخریبا و آزاد میشود و خوب بعد دانست ۲ یعنی میفرماید
که در وقت شوهر زن خود را یا زن شوهر خود را مالک شود و اگر شد نکاح باطل میشود
۳ تصریه آنستکه شیر را از پستان ندوشند تا جمع شده زیاد بنماید ۴ یعنی اگر شیر باشد همین
شیر با میش رد میشود و اگر شیر مفقود شده باشد مثل آن با میش رد میشود

۵۲۳ اگر وصف مبیع حتی طراوت آن زائل شود ارش واردنمیاید و اگر ارش منعدم نباشد قیمت بازار منظور میشود

۵۲۴ هیچ جا رد مبیع با وجود تصرف ثابت نیست مگر در نصریه و در کنیز آبستن با اینکه مشتری مضاربت کرده باشد

۵۲۵ در کالا و ماده و شئ ماده اقرب ثبوت نصریه است اما در ماده الاغ بطور اطلاق[۲] ثابت نیست

۵۲۶ اگر شهر در پستان میش بخودی خود جمع شود اقرب بجواز است که خیار فسخ ساقط میباشد

۵۲۷ امتحان نصریه سه روز است اگر نصریه قبل از سه روز زائل شود اخیار فسخ برای مشتری ثابت و لی اگر بعد از سه روز زائل شود خیار برای او ثابت خواهد بود

۵۲۸ اگر مشتری آگاه از نصریه باشد برای او خیاری نیست

۵۲۹ اگر مشتری قبل از سه روز نصریه آگاه شد بفوریت اخیار فسخ برای او ثابت میشود

---

۱ منشاء اشکال این است که عموم حکم خاکی است که شهر زاید بامیش در کودامنا از اینجا شکه در بهمشتری مقداری حاصل شده مال مشتریست ۲ غرض از اطلاق این است که در عقد قیدی نشده باشد

۵۳۰ اگر مشتری بصر بهرا نحس شد ما عیب بکری ظاهر کردد اگر آبستنی جوان
باشد نمیتواند زد بکند اگر غیر از آن باشد میتواند زد بکند

۵۳۱ اگر زیادتی شیر در ماده بان و ما چه الاغ شرط شود و خلاف آن ظاهر
کردد فسخ از برای مشتری خواهد بود

۵۳۲ اگر میش بواسطه خوراک اطرافش پر شود و مشتری تصور نماید بغز
است یا اینکه ناخن بسته یا لباس او را سیاه نماید بند و مشتری خیال نماید
که کانیاست و یا خلقهٔ پستانهای میش بزرک باشد و مشتری کمان کند
که شیر زیاد میدهد اختیار فسخ برای مشتری نیست زیرا آنچه کمان
کرده تغییر نکرده است

۵۳۳ اگر میشی که تصریه کرده باشند و کنیزیکه بند لبس دران شده بمیرند
چیزی برای مشتری نیست و همچنان است اگر نزد مشتری قبل از اینکه
بند لبس اکاه شود معیوب کردند

مطلب چهارم در لواحق

۵۳۴ اگر فروشنده ادعاء نماید که از عیوب تبری کرده و مشتری انکار نماید

---

۱ در بد مشتری

قول مشتری اگر شاهد نداشته باشد مقدم است با اینکه قسم بخورد
و اگر مشتری ادعاء نماید که عیب رسانی بوده قول فروشنده را مقدم
میدارند با قسم و در صورتیکه شاهد نباشد و شهادت حال باشد[1]
۵۳۵ خیار عیب فوریت ندارد و تا اسقاط نکند ساقط نمیشود اگرچه
مشتری از عیب آگاه بوده و زمان سکوت او طول کشیده باشد
۵۳۶ برای فسخ معامله بحضور طرف و بحضور حاکم احتیاجی نیست
۵۳۷ اگر عیب قبل از قبض و بعد از عقد حادث شود دیناً برای بعضی علماء
مشتری مخیر است که مال را رد کند یا ارش بگیرد
۵۳۸ اگر بعضی از مال را مشتری کرفت و در باقیمانده عیبی حادث
شد مشتری میتواند ارش بگیرد یا همه را رد کند فقط مال معیوب را
نمیتواند رد کند بنا بر اشکال[2]
۵۳۹ اگر عیبی در حیوان بعد از قبض و قبل از گذشتن مدت خیار حادث
شود در آن در مدت سه روز ما نع نخواهد داشت[3]

---

[1] شهادت حال کاهی قطع حاصل میشود که عیب رد شده مشتری حاصل نشده مثل اینکه بنده انگشت زیادی نداشته باشد [2] منشاء اشکال این است که چون بیع بر همه مال واقع شده رد بعضی نمیشود و از اینجا میکه عیب در بعض حادث شده و ضمان بائع میباشد پس رد آن معیب وارد میشود [3] غیر از طرف مشتری

۵۴۰ اگر مبیع زیاد شود بعد مشتری بسبب سابق ان آگاه بشود میتواند رد کند
اما از زیادتی منفصل[1] متعلق بمشتری بپیوست و زیادتی متصل[2] مثل فربه شده آ

۵۴۱ اگر وکیل چیزی بفروشد مشتری میتواند بواسطهٔ عیب بموکل رد کند
و اقرار وکیل[3] در حضور بر مشتری بسابق بودن عیب یا امکان حدوث آن
قبول نمیشود پس اگر مشتری بواسطهٔ اطلاعی بر وکالت ترا بوکیل
رد نماید وکیل نمیتواند بموکل خود رد کند چونکه موکل میتواند در
برائت خود قسم بخورد اگر وکیل انکار عیب نماید باید قسم بخورد و هرگاه
نکول کند رد قسم بمشتری بشود احتمال دارد که مبیع بموکل رد شود
چون[5] بهمین مردوده جاری بجزای اقرار است و احتمال دارد رجوع
بموکل قهرا برای وکیل ثابت باشد چون بهمین مردوده قائم مقام بتنهاست

۵۴۲ اگر کنیز را بشرط بکارت خرید و ادعای عدم بکارت کرد بشهادت
چهار نفر زن موثقه حکم میشود

---

[1] زیادتی منفصل مثل بچه حیوان [2] زیادتی متصل مثل بزرگ شدن درخت
و آسوختن پنبه صنعتی را [3] بضرر موکل [4] این در صورتی است که
موکل قبول عیب ننماید تا وقت نکول وکیل اقرار است بر عیب بضرر موکل
است و او میتواند رد بکند [5] چون بهمین مردوده را بعضی جاری مجرای اقرار
میدانند بعضی جاری مجرای بینه

۵۴۳ اگر مشتری مالے را بواسطه عیبے رد کرد و فروشنده انکار کرد که این مال او بیّنت قول او با قسم مقدم است

۵۴۴ اگر مشتری مالے را بواسطه خیارِ فسخ رد کرد و فروشنده انکار کرد که این مالِ او بیّنت احتمال مساوات در قول آنها مرود و احتمال مرود که قولِ مشتری با قسم مقدم باشد برای اینکه بایع و مشتری در استحقاق فسخ اتفاق دارند بخلاف مسئله عیب[1]

۵۴۵ اگر زیوری از طلا و نقره بمساوی خود جنسًا و قدرًا فروخته شود و مشتری در آن عیبے بیابد که از قدیم بوده و نزد مشتری عیب تازه بر آن وارد آید برای مشتری ندارش میباید نه اینکه مجانًا رد کند و نه اینکه با ارش[2] رد کند ـ نگاهداشتن مالِ معیوب هم مجانًا واجب نیست پس داهش این است که معامله فسخ شده و مشتری قیمت را از غیر جنس قبول کند بطوریکه در مقابل عیب قدیم[3] معیبًا تقویم شود و در مقابل عیب جدید سالمًا و احتمال دارد که با رضای فروشنده فسخ

---

[1] که در عیب هر دو اتفاق ندارند [2] ارش عیبے که در نزد مشتری حادث شده
[3] چون عیب قدیم در دست فروشنده بوده باید در اینحال معیبًا قیمت شود ولے عیب جدید در دست خریدار بوده و قیمی رد نمیباید با بدان عیب را منظور نداشت

شده ومشتری عین را با ارش رد نماید در اینصورت ربا حاصل نمیشود

ویا از بود در مقابل قیمت و ارش برای عیبی است که مشتری ضامن

بوده مثل مال ما خود برای عموم

مقصد ششم

در احکام عقد — در آن چند فصل است

فصل اول

در آنچه در مبیع مندرج است و ضابط آن از فصل است بآنچه لفظ لغة و عرفا بر آن شامل میشود

(الفاظ شش هستند)

اول — زمین

و آنچه در معنای زمین است از قبیل عرصه و ساحت

۵۴۶ درخت و بنا و زراعت و در بیشه بقولات و تخم اگرچه در زمین باشند

در زمین مندرج نیستند اینها مانع صحت فروش زمین نمیشوند

ولکن مشتری اگر آنها را نخواند ولو کهنه شود زمین بحقوق با فرد خانه

---

۱ حکم مطالب را میگویند که اگر در زمین مقبوضه عیبی پیدا شد ارش آن گرفته میشود همانطور که در اینجا در بیت در آنجا هم خواهد بود

میشود اختیار دارد که فسخ نماید یا مجانا امضاء کند — اما اگر کنده
شود زمین را با آنچه در زیر آن بسته شود یا آنچه در او هست و یا آنچه
حدود دیوار شامل است معامله میکنم هرچه هست داخل معامله
میشود — و اگر کنده نشود داخل در ضمان مشتری میشود و یا باید تسلیم
بیایع نماید اگرچه انتفاع مشتری از معامله مشکل باشد

۵۴۷ سنان اگر طبیعی باشد یا در بنا داخل باشد در زمین داخل است و اگر
دفن کرده باشند داخل نیست پس اگر مشتری نداند اختیار دارد برای
او نیست اما میتواند بایع را بکندن سنگها مجبور نماید و برای مشتری
اجرتی جهت مدت کندن نیست اگرچه طول بکشد — فروشنده گودالها را
باید تسویه نماید و اگر مشتری نداند اختیار دارد که فسخ نماید یا امضا
کند — اقرب اینست که برای مدت کندن سنگها و یا باقی بودن
زراعت برای مشتری اجرتی نیست چرا که این مدت مثل مدت حمل انتفاع
مستثنی است — و اگر با تحویل سنگها عیبی وارد آید برای مشتری
ارش ثابت است

---

۱ یعنی انتفاع مشتری بواسطه بودن آن اشیاء در زمین مشکل بشود ۲ اگر در
بنای زمین باشد یا شرط شده باشد که بنای عمارت داخل باشد

۵۴۸ اگر فروشنده سنگها را بخود بدارد و اکذار کند و بقاء آنها هم بنفع بائع

خیار مشتری ساقط میشود ولی بمجرد اعراض فروشنده مشتری مالک

نمیشود بلکه عقد معامله لازم است

دوّم - بستان و باغ

۵۴۹ در بستان و باغ درخت و زمین و دیوارها داخل هستند

۵۵۰ در دخول بنا اشکال است اقرب داخل نبودن است

۵۵۱ عریش که برای شاخها را میگذارند بنا بر اشکال داخل است

۵۵۲ راه و شرب بنا بر اشکال داخل است

سوّم - خانه

۵۵۳ در خانه زمین و بنا با اختلاف از حیث حمام که اسباب آسایش خانه است

داخل میباشد

۵۵۴ طبقهٔ بالا و طبقهٔ زیرین داخل در خانه هستند مگر انکه عادت شهر

بمجرد اعراض فروشنده از سنگها و عدم تصرف در آنها مشتری در مبین مالک آنها نمیشود پس باید معامله نمایند ۲ عریش چیزیست که از چوب و غیره مثل شبکه درست مینمایند که شاخهای انگور و غیره را بر آن میگذارند ۳ وجه اشکال شاید دخول آن در بستان در این باب بوجوع معرفی میشود ۴ اشکال در شرب باشد برای شکی است که از شمول لفظ بر آن میباید ولی ظاهر این است که فرقی مابین آنها نیست و هر دو لازمند

دهد که طبقهٔ بالا مستقل است

۵۵۵ آنچه در خانه ثابت باشد ـ خواه از اجزای خانه شمرده شود مثل سقفها و
درهای منصوب حلقه‌ها و کلونها ـ خواه از اجزای خانه شمرده نشود
بلکه برای سهولت باشد مثل پله چوبی منصوب و رفهای ثابت و منجهای
کوبیده داخل خانه هستند

۵۵۶ آسیا و حب و تغارهای ثابت و چوب لباس شوی و خمهای مدفونه و
گنجهای پنهان و سنگهای مدفون جزو خانه نیستند

۵۵۷ آنچه متصل نیست مثل فرشها و پردها و رفها بلکه بر منجها قرار داده باشند
بدون کوبیدن طناب و دلو و چرخ و قفل جزو خانه نیستند

۵۵۸ کلیدهای خانه داخل هستند

۵۵۹ در الواح دکاکین اشکال است از جهت اینکه نقل و تحویل میشوند مثل فرش
حساب میشوند و از جهت اینکه در دکان شمرده میشوند داخل میباشند

۵۶۰ راه داخل خانه است و اگر بکوبد خانه را بحقوق فروخته و راه منعدد
باشد تماماً داخل میشود و اگر نکوبد بحل اشکال است ـ اگر همه را هوا

---

۱ غیر تخته‌هائی که نصب کرده باشند

داخل بدانیم بحق شفیع والا واجب است که تعیین نمایند

چهارم - قریه و دهکده

۵۶۱ بناها و فضاهائیکه احاطه برخانها دارند داهای عبور و مرور داخل در قریه هستند

۵۶۲ دیدخوار رخهائیکه مسافر بیمار شده باشند اشکال است اقرب عدم دخول است

۵۶۳ مزرعهائیکه در اطراف قریه است اگرچه بگویند قریه بحقوقش فروخته میشود داخل نیستند مگر اینکه قرینه در دست باشد مثل اینکه بایع و مشتری اتفاق نمایند در معامله آنقدر بروند مزارع آن بقیمتی که بازقیمت کل آن خرید شود یا قیمتی داده شده باشد که صلاحیت همه را داشته باشد

پنجم - درخت

۵۶۴ شاخهای تر و برگها و ریشه‌ها بدون یا جوشها داخل هستند

۵۶۵ اگر پا جوش تازه در ابد مالک زمین میتواند وقتیکه صلاحیت بریدن داشته باشد آن را قطع کند

۵۶۶ صاحب درخت مادامیکه درخت برپا باشد مستحق بقاء آنست ولی ما محل آن نیست چنانکه اگر درختی[1] را بکنند حقش ساقط میشود

---

[1] این در صورتیست که درخت کهنه در ملک دیگری باشد

۵۶۷ اگر درختی را بجفوقها بخرد مالک زمین نمیشود فقط حق ابقاء آنرا دارد

۵۶۸ مشتری حق ابقاء درخت خشک را در محل ندارد مگر اینکه شرط شده باشد یا جوشهای آن عوض درخت بمانند

۵۶۹ میوهٔ مؤبّرهٔ در درخت مندرج بیست خواه باع تابیر کرده باشد خواه درخت شق شده و با دگرفت داخل کرده باشد مگر اینکه مشتری شرط کند — درصورتیکه شرط نشده باشد مشتری باید تا رسیدن میوه مجانا آنرا باقی بگذارد — و در رسیدن میوهٔ خرما رجوع بعادت میشود آنچه باید بسیر چیدنا وقتی که بحد شیرینی برسد تامل میشود و آنچه باید رطب چیدنا وقتی است که رطب بودن آن بکمال برسد و آنچه ترجیدنی میشود وقتیست که خشک شده و خشکی آن بحد تمام برسد

۵۷۰ اگر کسی میوه را بخرد از برای او ابقاء میوه است

۵۷۱ اگر میوهٔ مؤبّر نباشد بدو شرط داخل در معامله درخت میشود اول اینکه ثمر درخت خرما باشد پس اگر درختی غیر از درخت خرما بخرد و میوه آن ظاهر باشد داخل در معامله نخواهد بود خواه میوه در غلاف

---

۱ منتهی ابرد در ماده (۵۷۴) ذکر میشود و این بخصوص خرما است ۲ یعنی بر درخت

باشد کہ بیرون نیامدہ باشد و خواہ میوہ بے غلاف باشد

دوم ۔ انکہ بفروش منتقل شدہ باشد پس اگر درخت خرما بفروش

منتقل شدہ باشد مثل صلح بعوض یا بغیر عوض یا ہبہ بعوض یا بغیر عوض

یا اجارہ یا صداق یا غیر اینہا داخل در معاملہ درخت نمیشود

فروع

۵۷۲ اگر میوہ بعد از فروش درخت ظاہر شود اگر در زمان عقد موجود بود

متعلق بخریدار است مگر اینکہ فروشندہ برای خود شرط کردہ باشد

۵۷۳ اگر مقصود از درخت گل بودہ و در حال عقد موجود باشد متعلق

بفروشندہ درخت است اگرچہ باز نشدہ باشد

۵۷۴ تابیر در مادہ نخل معتبر است برای اینکہ تابیر عبارت از شق غلافہا

نخل مادہ و در بعض شکوفہ نخل نر دران پس اگر شکوفہ نخل نر در وقت

فروش موجود باشد برای مشتری دران حقی ہست[1]

۵۷۵ اگر فروشندہ بعضے از درختہای خرما را تابیر کردہ باشد میوہ آنہا

---

[1] چون شکوفہ نخل از برای تابیر لازم است و مثل میوہ است کہ در وقت فروش موجود باشد مال بایع است شکوفہ ہم مال بایع است

متعلق بامانت میوه درخت نابرنشده متعلق بخریدار است خواه درختها
در نوع متحد باشند یا مختلف خواه بستان یکی باشد یا متعدد اما اگر
بعضی از طلع درخت خرما مؤبر باشد و بعضی دیگر مؤبر نباشد احتمال
دارد که غیر مؤبر تنها داخل در معامله باشد و احتمال دارد که مطلقا
میوه داخل نباشد زیرا تمیز دادن مشکل میشود

۵۷۶ شاخه خشک درخت میوه و درخت خرما بنابر اشکال داخل معامله درخت
نیست و بر ترک قوت نظر است

۵۷۷ اگر خوف ضرر کلی باصل درخت بواسطه باقی گذاردن میوه باشد قطع
میوه واجب نیست ولی اگر ضرر بسیاری احتمال داشته باشد جواز بر بدن
میوه اقرب است و در کرفتن ارش نظر است

۵۷۸ گفته شد که اگر میوه درخت خرما مؤبر باشد متعلق بفروشنده است پس
اگر در درخت خرمای دیگری تجدید تابیر شود آن مال خریدار است -
اگر ما بین دو درخت تمیز داده نشود خریدار و فروشنده در میوه آن دو

---

۱ مؤبر و غیر مؤبر ۲ وجه اشکال اینست که چون جزء درخت است داخل و
از اینجا نکه عادة قطع آن لازمست خارج میشود ۳ از اینجا نکه قطع جایز است
ارش نمیاید و از اینجا نکه حق طرف بدون ارش ساقط میکردد ۴ از طرف خریدار
تا بر شود

درخت شریک هستند اگر ندانند آنچه هر کدام تعلق میکرد صلح میکنند
فسخ جایز نیست بجهت اینکه نمیدانیم حق هر یک امکان پذیراست ـ واگر
مشتری کندم وجوی بخرد که بکارد وجوی فروشنده قبل از کرفتن
ممزوج شود برای خریدار اختیار فسخ است

۵۷۹ اگر زمینی را بفروشد ودر آن زراعت باشد آن زراعت متعلق بفروشنده
است خواه زراعت ظاهر شده یا نشده باشد مگر اینکه خریدار شرط
کند که زراعت از او باشد در اینصورت خواه ظاهر باشد یا نباشد
صحیح است و جهالت ضرری باینمعامله ندارد برای اینکه زرع تابع زمین
است و حق فروشنده است که زراعت او تا زمان درو مجانا باقی بماند
اما اگر فروشنده قبل از درو آنرا بکند که زراعت دیگری نماید حق
ندارد ولو مدت سبز حاصل دوم کمتر از سبز حاصل اول باشد

۵۸۰ برفروشنده زمین لازم است که اگر ریشه های مضر در زمین باشد
مثل ریشه پنبه وذرت بکند وگودالها را پر کند

۵۸۱ اگر برای زراعت ریشه ثابتی باشد که بعد از چین اول باز حاصل بدهد

---

۱ این وقتیست که فروشنده زراعت را برای خود نگاهداشته باشد

برابع لازم است که بعد از چیدن اول زمین را از آن فارغ نماید بنابر
اشکال[1] ولی اقرب صبر است تا ریشه مزبور کنده شود

۵۸۲ اقرب اینست که معادن داخل در فروش زمین نیستند اگر فروشنده
عالم بمعدن نباشد — هرگاه بگوید هم معدن در فروش زمین داخل است
فروشنده اختیار فسخ خواهد داشت

۵۸۳ چاه و چشمه با آب آنها در زمین داخلند

۵۸۴ اگر فروشنده یک درخت خرما را استثناء نماید برای او راه آمد و شد
و فضا برای کشیدن شاخهای درخت لازمست — اگر آن درخت کنده
شود صاحب آن نمیتواند درخت دیگری بکارد مگر اینکه زمین اندرا هم
استثناء کرده باشد — و هم چنین است اگر زمینی را بفروشد که در
آن درخت خرما[2] و درخت میوه باشد

ششم — بنده

---

[1] چون برای این شرط زراعت دو طرف است یکی اول حاصل که چین
اول باشد یکی اخر حاصل اگر چین اول غرض باشد باید بعد از ان
کنده شود و اگر چین اخر منظور باشد باید صبر کرد و اقرب صبر است
[2] یعنی ثمر خود را بدهد بعد کنده شود [3] یعنی زمین را بفروشد
درخت را نفروشد

۵۸۵ مالیکه افای بنده یا و تملیک کرده فروش بنده شامل آن مال
نمیشود مگر اینکه مشتری شرط کرده باشد — اگر بگوئیم که بنده
مالک میشود مال او یا بنده بخریدار منتقل میشود و قرار دادن مال
برای مشتری ابقای مال است برای بنده پس جایز است که مال مجهول
باشد یا غایب باشد — اما اگر مالکیت بنده را جایز ندانیم وقتی
با آنچه با او است بفروشد آنمال جزو مبیع میشود و شرایط بیع در
آن معتبر است — اما لباس غلام داخل در معامله است در ان اشکال
است اقرب انستکه آنرا عرف تعیین میکند والله اعلم

فصل دوم

در تسلیم — در آن دو مطلب است

مطلب اوّل — در حقیقت تسلیم

۵۸۶ حقیقت تسلیم — در آنچه نقل و تحویل در آن نمیشود مثل اراضی و
ابنیه و درختها مطلقا تخلیه بدانست برای بعضی علماء — و نقل است
در منقول — و کیل و وزنست در آنچه قابل کیل و وزن باشد برای
بعضی علماء — در اینصورت اگر با کیل بخرد و با کیل بفروشد برای

هر مبیع کہ زمین بازدہ لازم است تا قبض تمام باشد ۔ وقبض تمام
میشود بتسلیم فروشندہ بخریدار یا غیر خریدار

۵۸۷ خریدار میتواند برای خود قبض کند چنانکہ پدر و قیم متولی طرفین
عقد میشود قبض میکند برای پسرش از جانب خودش و قبض میکند
برای خودش از طرف پسرش

۵۸۸ واجب است کہ مبیع تسلیم شود در صورتیکہ فارغ از امتعۂ بایع
باشد پس اگر در خانہ متاعی باشد واجب کہ نقل شود ۔ واگر
در زمین زراعت سبدۂ باشد نقل آن واجب ۔ وهمچنین
نقل ریشۂ مضر مثل ریشۂ درخت و نقل سنگ مدفون کہ مضر
باشد واجب ۔ برفروشندہ است کہ زمین را تسویہ نماید و
اگر محتاج بخراب کردن چیزی باشد خراب نماید و اگر از خرابی
او خسارتی برسد تفاوت بدهد

۵۸۹ قبض مبیع قبل از پرداخت ثمن و بعد از آن باختیار فروشندہ یا بغیر
اختیار او صحیح است

---

۱ کہ قائم مقام او باشد ۲ یعنی متولی طرفین معامله بشود

۵۹۰ اجرت کیل کننده و وزن کننده و شمارنده و دلال فروش متاع بر
فروشنده است ـ اجرت صراف ثمن و وزن کننده آن و دلال خرید
متاع و حمال بر خریدار است ـ برای یک مکلف شرعاً یکی از کارهای
مزبوره را بکند اگرچه مالک متاع اجازه داده باشد اجرت نیست

۵۹۱ دلال واحد برای بایع و مشتری نمیتواند عمل کند که اجرت از هر دو
بگیرد بلکه برای یک طرف عمل میکند و اجرت فروش برکسی است که
حکم بفروش میکند و اجرت خرید برکسی است که امر بخرید مینماید

۵۹۲ اگر متاع در دست دلال بدون تفریط تلف شود دلال ضامن نیست
ولی اگر تفریط کرده باشد ضامن است در عدم تفریط اگر شاهد
نداشته باشد قول او با قسم مقدم است ـ و اگر تفریط بواسطه
اقرار او یا شاهد ثابت شود در قیمت قول او با قسم مقدم است

مطلب دوّم
در حکم قبض و وجوب آن

۵۹۳ حکم قبض ـ انتقال ضمان است بخریدار و تسلط او است در تصرف
مطلقاً برای بعضی علماء بجهت آنکه در فروش آنچه قبض نشده خصوصاً

کنندم وجه فی است ولی اقوی حمل این نهی بکراهت است

۵۹۴ اگر یکی چیزی بغیر بیع مثل میراث وصداق وعوض خلع[1] متقابل شده باشد میتوانند قبل از کرفتن بفروشند

۵۹۵ اگر کسیه از دیگری بطور سلم کندم وجو طلب داشته باشد و بدیگری مثل آنرا سلماً مقروض باشد وحواله نماید باقبی کراهتی است اگر بنا بر خرمنت باشد عین معامله باطل است برای اینکه او متوجه مال خود را کرفته قبل از اینکه قبض حق خود را کرفته باشد

۵۹۶ اگر کسی مالی بدهد وحکم کند که کندم وجو برای خود بخرد صحیح نیست وبکرفتن برای او متعین نمیشود امّا اکر بکوید که با مال من کندم وجو بخر و باسم من قبض کن پس از آن برای خودت قبض کن خرید صحیح است

۵۹۷ در قبض دو قول است اکر قیمت و عوض با آنچه حواله میشود قرض باشد صحیح است و همچنین همچو است که بفروشد مال را بکسیکه از او طلب دارد

۵۹۸ صاحب دیعه با مضاربه یا شرکت میتوانند آنچه در دست دارند رد

---

[1] خلع آنستکه کراهت از طرف زوجه باشد و بذل مهر و زیاده از آن بنماید که شوهر او را طلاق بدهد ۲ این در صورتیست پولیکه میدهد بطرف تملیک کرده باشد ۳ مضاربه آنستکه سرمایه از یکی و عمل از دیگری بوده در منفعت شریک باشند

با عامل یا شریک دارد بفروشد و هم چنین است هر امانتی را که در دست غیر باشد مثل نگاهدارنده رهنیه و وکیل

۵۹۹ اگر آنچه میراث میبرد بفروشد صحیح است مگر اینکه میت چیزی را خریده و قبض نکرده باشد در اینصورت در مسئله خلاف است و همین اشکال در صداق دادن و نظایر آن هست

۶۰۰ اگر یکی از دو طرف معامله آنچه قبض کرد فروخت و خود دیگری قبل از قبض تلف شد معامله اولی باطل میشود و فروشنده دوم ثمن آنچه را فروخته خواهد داشت

۶۰۱ اطلاق معامله مقتضی است که ثمن و مثمن تسلیم شود پس اگر دو طرف معامله امتناع نمایند اجبار خواهند شد و اگر یک طرف امتناع کند اجبار میشود خواه ثمن عین باشد یا دین اما اگر یک طرف تاخیر آنچه بر عهده دارد شرط نماید صحیح است

۶۰۲ اگر فروشنده سکنای خانه را بکسال با سواری چهارپا مدتی شرط نماید صحیح

---

۱ یعنی در نبکه با او مهریه صداق قرار بدهد ۲ اگر کسی اسبی را بیع خیار معامله نماید و اسب را بکسی دوخاصه را ندهد و اسب بفروشد بعد از آنکه بدست او تلف شود معامله اولی باطل میشود ولی چون اسب فروخته شده قیمت آن بفروشنده میرسد ۳ یعنی نفس معامله بدون قبض ۴ از تسلیم ثمن و عوض آن

۶۰۳ اگر آنچه فروخته شده پیش از قبض خریدار تلف شود فروشنده ضامن است و عقد معامله فسخ میشود

۶۰۴ تلف کردن خریدار مبیع را مثل دریافت کردن او است و تلف کردن اجنبی[1] بنا بر اقوی موجب فسخ نمیشود ولی برای خریدار خیار فسخ ثابت است اقوی[2] این است که تلف فروشنده مال را مثل تلف کردن اجنبی است

۶۰۵ اگر مال بجنایت اجنبی معیوب شود مشتری میتواند فسخ نماید و میتواند از جانی مطالبه تفاوت نماید اقوی این است که حکم جنایتی که فروشنده وارد آورده همین است

۶۰۶ اگر عیب بواسطهٔ آفت سماوی باشد خریدار میتواند مال را رد نماید یا تفاوت بگیرد بنا بر اشکال[3]

۶۰۷ هر جملهٔ مال که بعضی از آن تلف شود و برای تلف شده سهمی از قیمت باشد سهم تلف شده از قیمت کل کسر میشود و اگر تلف شده سهمی از قیمت

---

[1] خریدار میتواند باجنبی برای گرفتن مثل ثمن رجوع نماید

[2] این در صورتی است که در ید بایع عیب حاصل شود یا در مدت خیار

[3] وجه اشکال این است چون مال از مشتری بسبب سماوی معیوب شده تفاوت نیست ولی چون مال در ضمان بایع بوده ارش وارد میاید

نداشته باشد مثل بر بدن او بپوشد بنده مشتری حق دارد که رد نماید
و در کرفتن ارش نظر است[1]

۶۰۸ اگر سقف خانه خراب شود مبیع در آنصورت فسخ شده و بنده در قیمت آن
از کل قیمت خانه کسر میشود

۶۰۹ اگر چیزی را بکسی بسپارد و زیاد تر داده خواهد بغلط یا بعمد یا در تی در دست
فروشنده امانت است و برای خریدار در سپارد مرهون مشاعاً حق ثابت است

۶۱۰ اگر خریدار ادعا کند که مال نقصان دارد و شاهد نداشته باشد
وقت کیل و وزن هم حاضر نبوده باشد قول او با قسم مقدم است و اگر
حاضر بوده قول فروشنده با قسم مقدم خواهد بود بخلاف اینکه اگر
فروشنده[2] ادعا کند که تمام مبیع را خریدار کرفته است

۶۱۱ اگر کندم و جو در عرانی سلماً بفروشد واجب نیست که در غیر عرانی
بدهد و اگر قیمت آنرا خریدار مطالبه کند برای بعضی علماء جایز است

---

[1] چون آنهم قسمی از ثمن نداشته ارش وارد نمیاید و چون قیمت بواسطه
آنهم تفاوت میکند ارش وارد میاید [2] و او انکار نماید اگر حاضر
باشد قول خریدار با قسم مقدم است [3] اگر قیمت آنرا خریدار مطالبه
کند مثل این است که فروشنده چیزیکه بقبض نداده دوباره بخرد و
این مکروه است

برای اینکه فروش جدی میشود قبل از قبض اما اگر جنس نزد بود قرض
باشد جایز است که مبیع قبل از قبض تلف شود ـ واگر گندم و جو
دست کسی غصب باشد بر او واجب است که مثل آنرا در هر جا هست بدهد
واگر متعذر باشد قیمت وقت شکی را باید بدهد

شروع

۱۲ اگر قبل از قبض و بعد از عقد از مال نمائی حاصل شود متعلق مجریدا
است ـ اگر اصل مال قبل از قبض تلف شود بیع باطل میشود و
قیمت هم بر مشتری وارد نمیشود لیکن نماء متعلق بمشتریست ـ واگر نما
بدون تفریط فروشنده تلف شود او ضامن نخواهد بود

۱۳ اگر مبیع پیش از قبض بغیر آن مخلوط شود مشتری اختیار دارد که فسخ
کند یا با فروشنده شراکت نماید

۱۴ اگر مبیع پیش از دریافت غصب شود هرگاه پس گرفتن آن بروجهی
ممکن باشد مشتری حق فسخ ندارد والا اختیار فسخ دارد ـ
و در اینکه اجرت مدت غصب بر فروشنده لازم باشد

---

۱ متعذر باشد که مثل بدهد یا بدهد قیمت وقت شکی که گرانتر است بدهد

نظر است ـ واگر بایع از تسلیم ممانعت نماید برا و اجرت مدت منع واردست

فصل سوم

در شرط

۶۱۵ عقد بیع قابل شروطی است که منافی بیع نباشد

۶۱۶ شروط دو قسم است ـ یکی آنستکه خود عقد تقاضای آنرا دارد مثل ـ تسلیم ـ وخیار مجلس ـ وگرفتن دو طرف ـ وخیار حیوان در صورت وجود این شروط مثل عدم آنها است ـ دیگر آنکه عقد تقاضای آنها را ندارد در اینصورت یا بمصلحت متعاقدین متعلق است مثل وعده ـ وخیار ـ ورهن ـ وضمانت ـ وشهادت ـ وصفتی که مقصود در مال باشد مثل زرگری ـ وکتابت ـ این قبیل شروط اجماعاً جایز است ـ وبا متعلق منفعتی در این مورد با منافی مقتضی عقد نیست مثل شرط منفعتی برای فروشنده مانند ـ خیاطی جامه

---

۱ وجه نظر این است که چون عین در دست فروشنده در ضمان او بوده منفعتی مضمون است ولی چون نفعی است که قبل از قبض در دست بایع حاصل شده واز توابع مال نیست چیزی بر فروشنده نیست ۲ مثل تعلیل عرفی یا قرار شرط بکه منافی شرع باشد ۳ یعنی اگر شرط هم نشود عقد بیع این شروط را تقاضا دارد ۴ غرض خیار شرط است ۵ خیاطی جامه غیر از جامه که فروخته است

یا زرگری نفره - یا شرط عقدی در عقدی مثل اینکه بفروشد بکسی
بشرطیکه از او بخرد - یا باو بفروشد - یا برای او نروبجی نماید - یا سلفی
باو بفروشد - یا قرض باو بدهد - یا از او قرض نماید - یا باو اجاره
بدهد - یا از او اجاره نماید - یا شرط نماید چیزیکه مبنای آن بر تغلیب یا
سرایت است مثل آزادی بنده تمام این شرطها جایز است - و یا منافی
مقتضی عقد است مثل اینکه شرط شود چیزیکه مشتری مبخرد نفروشد
یا بنده را آزاد نکند - یا مال را هبه نکند - یا اگر غاصبی زخریدا
غصب نماید او فروشنده مطالبه ثمن نماید - یا اگر بنده را آزاد میکند
ولاء آن برای فروشنده باقی باشد تمام این شروط باطل هستند

۱۱۷ ضابط شرط اینست که آنچه منافی شرع باشد و یا منجر بجهالت قیمت و
عوض قیمت بشود باطل است و اقوی اینکه باچنان شرایط بیع هم باطل است

۱۱۸ جایز است آنچه از منافع فروشنده تحت قدرت در آید شرط بشود و غیر
آن جایز نیست مثل زراعت را تسلیل کردن یا بسر را تمر کردن

---

۱ آنچه مبخرد باید غیر آن باشد که میفروشد ۲ ولاء حق است که
بواسطه آن برای چند طبقه ارث هست مثل اقائی که غلامی آزاد کند و شرط
کند که بعد از مردن ارث او با قا برسد

۴۱۹ اگر بقای حاصل را شرط نماید صحیح است

۴۲۰ اگر رهنده کتابت باند بپردازد شرط نماید صحیح است

۴۲۱ اگر شرط نماید که خسارت با فروشنده باشد صحیح نیست

فروع

۴۲۲ اگر شرط مدتی بکنند که طرفین معامله بدانند قبل از آن مدت هم خواهند شد مثل اینکه تا خبر قیمت یا انتفاع از مبیع را مدت زیاد و عمده بکدارند قریب صحت است بنا بر اشکال

۴۲۳ اگر مدت مجهولی شرط قرار داده شود بیع باطل خواهد بود بعلت اشتمالش بر جهالت یکی از دو عوض

۴۲۴ اقرب بنا است تعیین رهنی که شرط نماید بوصف یا بمشاهده واجب است

۴۲۵ تعیین کفیل یا باسم و نسب یا بمشاهده یا بوصف لازم است مثل اینکه بگوید مرد دار نده موثق است

---

۱ کتابت مطلقه و مشروطه گذشت ۲ نه بر اینکه قرار بدهند بنده بعد از مردن آقا آزاد باشد و بغلام بگوید انت حر بعد وفاتی ۳ یعنی اگر کسی چیزی را بفروشد و شرط شود که اگر در ثلث خیار فسخ واقع شود فروشنده از عهده برآید صحیح نیست ۴ وجه اشکال اینست که چون المؤمنون عند شروطهم شرط صحیح است از اینجا معلوم میشود که بایع یا مشتری خیار فسخ نمیتواند صحیح نیست ۵ اگر در ثمن مدت مجهول قرار بدهند موجب جهالت است و اگر در مثمن قرار بدهند موجب جهالت نمیشود

۶۲۶ درشهود احتیاج بتعیین نیست بلکه ضابط درشاهد عدالت است اما
اگر تعیین آن شرط شود اقرب تعیین است

۶۲۷ ایا شرط است که رهینه غیر مبیع باشد در آن نظر است[1] بلی مغایر در مبیع
شرط است پس اگر بگوید این را بتو فروختم بشرطیکه او را بمن بفروشی صحیح نیست
اما اگر شرط کند که بفلان شخص بفروشد صحیح است

۶۲۸ اگر خیار در شرطیکه در باب هر دو کنیا شده اخلال نماید فروشنده در فسخ
مغابنه مختار است و اگر فروشنده اجازه دهد برای خریدار خیار نخواهد بود

۶۲۹ اگر دو شاهد بگویند سه روز شبانه روز استثناء از تحمل شهادت نمودند یا فروشنده
خیار فسخ خواهد بود

۶۳۰ اگر رهینه تلف شود یا پیش از قبض عیب نماید یا عیب قدیم در آن پیدا شود
فروشنده خیار فسخ خواهد داشت ولی اگر بعد از قبض عیب نماید خیار نخواهد بود

۶۳۱ اگر شرط کنند که چهارپا حامل باشد صحیح است اما اگر چهارپا و حملش را
فروخته باشد یا طفل است نه بر اینکه فروش حمل تنها صحیح نیست اگر جزء

---

[1] وجه نظر این است که بواسطه احتمال عدم جایز است و بواسطه اینکه مرهون
باید عندالله باشد و مبیع هنوز ملک نیست جایز نیست

مقصود معامله هم باشد صحیح نیست اما اگر تابع باشد صحیح است

۴۲۲ اگر مبیع متساوی الاجزا[1] بفروشد بنا بر اینکه قدر معین باشد و لی زیاد
کم بیاید فیاد تی متعلق بفروشنده است برای خریدار هم خیار فسخ نیست اما اگر
بیاید خریدار اختیار دارد که فسخ نماید یا بقدر حصه خودش از ثمن امضا کند

۴۲۳ اگر مبیع مختلف الاجزاء باشد و کم بیاید بنا برای بعضی علماء مشتری مابین
فسخ و امضای آن بقدر حصه خودش از ثمن مخیر است

۴۲۴ اگر زمینی که فروخته کم بیاید و فروشنده زمینی در کنار آن داشته باشد
برای بعضی علماء خریدار حق ندارد از آن زمین بگیرد و هر گاه مبیع زیاد بیاید
احتمال بطلان معامله میرود و احتمال صحت دارد در صورت صحت زیادی
متعلق بفروشنده است و تمام ثمن هم باو میرسد و خریدار بواسطه عیب
شرکت خیار فسخ خواهد داشت و اگر تابع تمام زمین را بمشتری واگذارد
خیار او ساقط میشود

۴۲۵ اقرب بحق این است که اگر مبیع زیاد بیاید فروشنده اختیار دارد که فسخ
نماید یا در تمام امضاء کند خواه مبیع متساوی الاجزاء باشد خواه مختلف

---

[1] یعنی نماد در اصل معامله باشد و بعد تابع باشد ۲ مثل گندم و جو

الاجزاء واگر کم نباشد چه در صفوت متساوی الاجزاء و چه در مختلف
الاجزاء خریدار اختیار دارد که فسخ کند یا در تمام امضاء نماید

۶۳۶ اگر کسی ده زرع از زمین بفروشد و بگوید از اینجا تا آنجا فروختم صحیح است اما
اگر بگوید از اینجا تا جائیکه زرع منتهی میشود صحیح نیست بجهت عدم علم بمنتهای زرع

۶۳۷ اگر بگوید نصیب خود را از این خانه بتو فروختم و فروشنده و خریدار قدر
آنرا ندانند و یا بگوید نصف خانه خود را از آنجا که پشت خانه تو است بتو
فروختم بسبب ندانستن منتهای آن صحیح نیست

۶۳۸ هر شرطیکه مقتضی جهالت یکی از عوضین باشد بیع بان باطل میشود
واگر مقتضی جهالت نباشد اما فاسد باشد یا قوی بطلان بیع است
و ملکی برای مشتری حاصل نمیشود خواه قبض شده باشد خواه نشده
باشد و تصرف مشتری در آن ملک بفروش یا هبه یا غیر آنها نافذ نخواهد
بود و بر خریدار است که مبیع را با نمای متصل و نمای منفصل و اجرة
المثل آن واگر نقصی پیدا کند با ارش آن رد کند و اگر تلف شود قیمت
روز تلف را یا احتمال دارد عالی ترین قیمت را باید رد نماید

---

۱ یعنی قیمت و متاع

۴۳۹ اگر مشتری ایفه فاسد خرید و بفروشد جمع نیست و مالک آن حق دارد
که از خریدار دوم آنرا بگیرد و دوم اگر جاهل بفساد باشد بخریدار
اول برای مطالبهٔ ثمن مراجعه میکند ـ اگر مال در دست خریدار دوم
تلف شود فروشنده در رجوع بهریک مخیر است پس اگر قیمت از ثمن زیاد
تر باشد و مالک بخریدار دوم برای مطالبه رجوع کند چون تلف در
دست خریدار دوم شده برای زیادتی بخریدار اول رجوع نمیتواند کند
و اگر برای قیمت بخریدار اول رجوع کرد زیادتی را از خریدار دوم مطالبه
نماید ـ اگر قیمت مال در دست مشتری اول زیاد شده بعد کم شود تا بقیمت
اول برسد احتمال دارد که مالک زیادتی را از او مطالبه نماید چون
زیادتی در عین مضمونه است و احتمال دارد مطالبه نکند برای اینکه مسئله
داخل میشود تحت قاعده که در مقابل زیادتی عوضی نیست و ابطال اگر
مال بتفریط مشتری تلف شود ضامن خواهد بود والا ضامن نخواهد بود
۴۴۰ اگر فروشنده ثمنی که از معامله فاسد گرفته تلف کرده باشد بعد مفلس

---

۱ قیمت آنچیزیست که هر شیئی ارزش دارد و ثمن وچیزیست که در معامله عوض
متاع داده باشند ۲ یعنی تفاوت قیمت برش ۳ یعنی مالی که در دست
مشتری در ضمانش بوده است

شود عین مال باو برمیگردد و با مشتری بغیر ما رفتار میشود

۴۴۱ جایز است که در یک عقد ما بین دو چیز مختلف و زیاد ترجیع نمایند مثل فروش و سلف - با اجاره و فروش - با نکاح و فروش و اجاره - پس وقتیکه در عوض کرفته میشود بقیمت مبیع و اجاره مثل و مهر المثل[1] قسمت میشود و مهر بمهر سنت منحصر نیست بنابر اشکال و اکر یکی از عوضها وعده داشته باشد بهمان وعده تقسیط میشود

۴۴۲ جایز است که روغن با ظرفش فروخته شود و جایز است که بکوید این روغن زیت را با ظرفش از قرار هر رطلی بیک درهم بتو فروختم

فصل چهارم

در اختلاف

۴۴۳ عقد بطور اطلاق اقتضای نقد شهر را دارد و اکر متعدد باشند هر کدام اغلبیت دارد منظور میشود اکر هر دو یا متساوی باشند باید لفظا تعیین شود پس اکر مبهم بکذارند معامله باطل خواهد بود و همچنین است در دین

---

[1] یعنی مشتری حق خود را از فروشنده بغیر ما میبرد [2] مهر المثل مهریست که باو زن میدهند نظیرا بخویشان او داده میشود [3] مهر سنت مهریست که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله مجری بوده

۵۴۴ اگر خریدار و فروشنده در قدر آنچه تعیین کرده اند باد در وصف آن اختلاف
نمایند ولی اتفاق داشته باشند که در هنگام ذکر شده و شاهد نباشد
و متاع موجود باشد قول قول فروشنده است با سوگند و قول بعضی
این است که اگر متاع در دست فروشنده باشد حکم آن بطوری است که
ذکر شد و اگر متاع تلف شده باشد قول قول مشتری با سوگند خوردن او
و قول بعضی این است که اگر متاع در تصرف مشتری باشد حکم بطور مذکور
است و احتمال است که قول مشتری مقدم نباشد زیرا که او منکر است و
احتمال است که یکدیگر را قسم بدهند و بیع باطل باشد و احتمال است
که مستحب باشد قول فروشنده را قسم بدهند زیرا که مال با او برمیگردد
و بجانب او قوی است و احتمال دارد که اول مشتری را قسم بدهند زیرا که
او منکر زیادتست و احتمال دارد که هر دو مساوی باشند برای آنکه
هریک از آنها هم مدعی هستند و هم مدعی علیه پس فروشنده مدعی
زیادتی مال است و منکر است که بدو زیادتی خریدار مالک مبیع نمیشود
و خریدار برعکس آنست پس میان آنها قرعه زده میشود و احتمال دیگر

---

۱ این قول ابن جنید است

این است که هریک از فروشنده و خریدار یک قسم جامع بین نفی و اثبات
بخورد پس فروشنده بگوید که بده دو درهم نقد خرما بلکه به بیست درهم فروختم
و مشتری بگوید به بیست درهم نخریدم بلکه به ده درهم خریدم یا قسم بر نفی
بخورند — و هرگاه یکی از آنها بعد از قسم رفیق خود که جامع بین نفی
و اثبات باشد از خوردن قسم نکول نماید حکم بر خلاف او صادر میشود
و بعد از اینکه یک طرف قسم بر نفی خورد قسم اثبات باو برمیگردد و اگر
نکول نماید مثل این است که هر دو طرف قسم خورده باشند زیرا کسیکه
قسم باو برمیگردد اگر نکول نماید مثل این است که طرف او قسم خورده باشد
— اگر مبیع تلف شده باشد واجب قیمت روز تلف در موقعیکه بیکدیگر
قسم بهم داده شود و احتمال است که قیمت روز قبض واجب باشد
— اگر بعضی از مال تلف شده باشد یا معیوب شده باشد یا مشتری[1]
بنده را مکاتبه نموده باشد یا رهن گذارده باشد یا بنده فرار کرده باشد
یا اجاره داده باشد فروشنده برای قیمت تلف شده و ارش عیب و قیمت
مکاتب و مرهون و فراری و مال الاجاره بمشتری رجوع میکند — حق

---

[1] مکاتبه کتابت بنده ذکر شد

فروشنده است آنچه را باجاره داده شده بخود راجع نماید انماد زیرا مستاجر[1]
بگذارد تا آخر مدت اجاره و از اینجا ثابت اجرة المثل حق شفعه ثابت و
او باید اجرة المثل بفروشنده بدهد اگر بعد از اینکه قیمت را مشتری
داد موانع رفع شود یا بمعنی که بنده فراری برگردد یا رهن فک شود
یا کتابت بنده باطل شود اقرب این است که ملک فروشنده بعین
باو برمیگردد و قیمت بمشتری مسترد میشود و نمای منفصل هم از مشتری
بنا بر اشکال[2]

۴۴۵ اگر فروشنده وخریدار در تاخیر ثمن و تعجیل آن اختلاف نمایند یا در نقد
وعده اختلاف نمایند یا در شرط رهن یا ضامن دادن فروشنده یا ضامن دادن
او برای ذلک معامله اختلاف نمایند یا در مبیع اختلاف نمایند
مثل اینکه فروشنده بگوید یک جامه بتو فروختم خریدار بگوید دو
جامه خریدم و شاهد هم نباشد قول فروشنده با قسم او مقدم است

---

[1] اجرتی است که در وقت عقد ذکر شده باشد [2] اجرة المثل آن مبلغی است که عرفا با مثال آن مال الاجاره تعلق میگیرد [3] منشاء اشکال این است که مبیع بدادن عوض داخل ملک مشتری شده پس نماء از او است و چون بملک فروشنده عود کرده معلوم است که علاقه ملکیت فروشنده بر او باقی بود پس نماء از فروشنده است ولی قول اول را ترجیح داده اند

واگر بگوید غلام را بصد بنا دینو فروختم و مشتری بگوید کنیز را فروختی بگذار را قسم میدهند و بیع باطل میشود ـ واگر فروشنده بگوید که این را ببنده فروختم و مشتری بگوید که با بن آزاد را فروختی ـ یا یکی بگوید قبل از تفرقه از مجلس فسخ کردم و دیگری انکار نماید قول مدعی صحت با قسم او مقدم است ـ واختلاف ورثه مثل اختلاف خود ایشان است

فروع

۶۴۶ اگر بگویند در اختلاف یکدیگر را قسم میدهند پس اگر در قیمت مال تلف شده اختلاف کردند بقیمت مثل مال که موصوف باشد بصفات آن رجوع مینمایند واگر در صفت مال اختلاف کردند قول مشتری با قسم او مقدم است

۶۴۷ اگر مبیع را اقاله کردند یا بواسطه عیبی بعد از ذکر فلان قیمت رد شد پس از آن در مقدار قیمت اختلاف کردند قول فروشنده با قسم او مقدم است زیرا آنچه را مشتری بعد از فسخ ادعاء میکند او منکر است

---

۱ برای اینکه بیع را باطل نماید چون فروش بنده آزاد باطل است ۲ قول مدعی صحت که فروشنده باشد مقدم است ۳ اقاله فسخ است چنانکه میاید

۶۴۸ اگر فروشنده گفت که من وقت فروش کودک بودم احتمال است که قول مدعی صحت[1] با قسم او مقدم باشد و احتمال است قول فروشنده مقدم باشد بنا بر اصالة بقاء ولی اگر بگوید نمیدانم و سابقه و معلوم نباشد قول مشتری با قسم او مقدم است و الا حکم آنهم مثل حکم کودک است

۶۴۹ اگر کسی بگوید که احتمال اینکه معامله کردی و دیگری بگوید آنرا نظر داردم فروختم احتمال دارد که هر یک برنگ آنچه دیگری ادعاء میکند قسم بخورند و مال بما لکش برگردد و احتمال دارد قول آنکه ادعا هبه میکند با قسم او مقدم باشد

۶۵۰ اگر فروشنده بگوید بنده که قیمت آن وعده داشت بمن رد کردی و مشتری بگوید بلکه قیمت آن فوری بود و هر دو در جنس و قدر و قیمت اتفاق داشته باشند قول قول فروشنده است با قسم و ولی اگر در جنس و قدر اختلاف داشته باشند یکدیگر را قسم میدهند و بیع باطل میشود

---

[1] مدعی صحت مشتری است که قیمت مبیع را ادعاء میکند و قول مدعی اصالة بقاء قول فروشنده است که میگوید در آنوقت بر کودک بالغ بودم

خاتمه

۶۵۱ اقاله فسخ است نه بیع چه در حق طرفین عقد چه در حق غیر آنها ـ شرط اقاله عدم زیادتی و کمی است در قیمت و بدون این شرط باطل است ـ و هر کدام از عوضها اگر موجود باشد بصاحب خود میگردد و اگر موجود نباشد مثل آن یا قیمت آن بنا بر تفصیل[1] برمیگردد

۶۵۲ با اقاله شفعه ثابت نمیشود و اجرت دلال فروش ساقط نمیگردد

۶۵۳ اقاله صحیح است در تمام و در بعض و در سلم و در غیر آن

۶۵۴ اگر طرفین معامله در قیمت مال تلف شده اختلاف نمایند قول قول کسی است که زیادتی را منکر باشد با قسم او

بفضل الهی و در یکشنبه پنجم جمادی الاول سنه مطابق بیست و یکم شهر ذی القعده الحرام سنه یکهزار و سیصد و هفت هجری این ترجمه باتمام رسید

والحمد لله رب العالمین و الصلوة علی نبیه محمد و آله اجمعین

---

[1] تفصیل اشاره است بآنچه گذشت از ثبات احتمالات قیمت که قیمت روز تلف منظور میشود یا قیمت روز قبض.

توضیح

مادهٔ ۱۲۷ کما از قلم افتاده

در اینجا مخرج دوازده قرار داده میشود بین شریکین که یکی
از آنها اعتراف مینماید که نصف متعلق بدیگری است در صورت تصدیق
شریک سه سهام از مقر و سه سهام از شریک او بمقر له داده میشود
و در صورت تکذیب چون تکذیب در حکم تلف است کانه سه سهام
از دوازده سهم تلف شده و بالنسبه از مقر و مقر له گرفته میشود
لهذا دو سهم از مقر له و یک سهم از مقر گرفته شده و بمقر له داده
میشود در این صورت دو ثلث ما فی ید مقر بمقر له داده میشود

كتاب
قضاء و شهادات

کتاب قضاء و شهادات

در آن چند مقصد است

مقصد اول

در تولیت و عزل

در آن چند فصل است

فصل اول

در تولیت قضا

۱ تولیت باذن امام یا نایب امام ثابت میشود و بنصب اهل شهر ثابت نمیشود

۲ اگر متداعیین بحکم بعضی از رعیت راضی شوند و حکم نماید اطاعت حکم او بر ای آنها در تمام احکام حق در عقوبات لازم است و در آنچه احکام قضا در آن نقض نمیشود نقض حکم او هم جایز نیست اگرچه بعد از حکم طرفین راضی نشوند در صورتیکه آنشخص بشرایط قاضی منصوب از طرف امام باشد

---

۱ تولیت مباشرت بقضا و نیابت

۲ قاضی تحکیم در زمان غیبت تصور نمیشود زیرا امر مجتهدی میتواند در غیبت قضاوت نماید

بلی اگر یکی از منتخبین قبل از صدور حکم از حکمیت او برگردد حکم او نافذ نخواهد بود

۳ در غیبت امام قضاوت فقیهی که جامع شرایط منوی باشد نافذ است پس کسیکه از حکومت وی عدول کرده نزد قضاة جور محاکمه نماید کار خواهد بود

۴ اگر قضاتی که شرایط مزبوره را حائز بوده باشند متعدد باشند اختیار با مدعی است نه با منکر که در توافع هر کدام بخواهد رجوع نماید

۵ هر گاه یکی از قضاة در زمان غیبت افضل باشد مرافعه باو متعین خواهد شد

۶ هر گاه ما بین دو قاضی یکی افضل باشد و دیگری زاهد تردد دست بر شرایط متساوی باشند برای مرافعه افضل معین خواهد بود

۷ در حال حضور امام اقرب این است که عدول بمفضول جایز باشد زیرا که خطای او بنظر امام جبران میشود و هم چنین است حکم تقلید در فتاوی

۸ کسیکه در قیام بشرایط قضاوت بنفس خود اعتماد داشته باشد مستحب است عیناً متولی قضا بشود و واجب است کفایةً

---

۱ کسیکه فضلش کمتر باشد ۲ وقتی است که انکس منحصر باشد والا واجب عینی میشود

۹ بر امام واجب است که بشهرها قضاة مأمور نماید اگر اهالی شهری از
ترافع نزد او امتناع نمایند برای قبول آنها قتال با آنها حلال میشود

۱۰ اگر اشخاص جامع الشرایط متعدد و مساوی در شرایط باشند اگر یکی از آنها
از ترافع امتناع نماید او را اجبار نمینمایند مگر اینکه امام او را الزام نماید

۱۱ اگر قاضی جامع الشرایط غیر از یکی پیدا نشود برای او امتناع حلال نیست
مطلقا بلکه هرگاه امام غائب[1] بوده او نباشد بر او واجب که حال خود را
بامام معرفی نماید چونکه قضا از بابت امر بمعروف است

۱۲ جایز نیست که مالی بذل نماید تا او را متولی قضا نمایند مگر انکه بر کسی
قضا واجب عینی باشد و بداند که حاکم ظالم او را بدون مال قاضی نمینماید
و در اینحال بذل مال جایز است

۱۳ ولایتی از طرف ظالم جایز نیست مگر وقتیکه بداند قادر بر حکم حق
خواهد بود والا اگر نداند حلال نخواهد بود مگر اینکه الزامش نمایند
انوقت جایز میشود مگر در حکم قتل کسیکه قتل او حلال نیست در اینصورت
حرام است مطلقا

---

[1] این فقره را برای دو احتمالی ذکر کرده اند والا خیلی امام غفلت از حال رعیت

۱۴ اگر کسے متعین برای قضاوت باشد ولے برسد که مبادا خیانت نماید
براو واجب است که درخواست قضاوت کند و خیانت نکند و اگر از خود
صالحے برای قضاوت بیابد بر او حرام است که درخواست نماید

۱۵ بر قاضی لازم است که خلیفه قرار بدهد درصورتیکه اذن صریح یا اذن
فحوی داشته باشد یا بشاهد حال معلوم باشد مثل اینکه ولایتی که باو
سپرده شده وسیع باشد و با یکنفر امر آن منضبط نشود ولے اگر او را
امام از خلیفه گذاردن منع کرده باشد یا بطور اطلاق او را معین کرده
باشد حرام است

۱۶ ولایت قاضی باستفاضه و شیاع ثابت میشود هم چنانکه نسب و طلاق
مطلق و عزل و نکاح و وقف و ازادی بان ثابت میشود اگر بحد استفاضه
نرسد و بغیر شاهد بر ولایت او باو روا نه میباشد باینبودن شاهد
قبول قول او واجب نیست اگرچه امارات ظنیه شاهد باشند

۱۷ حکم قاضی بحکم مجری است اگرچه در انشهر قاضی باشد اما اباو میتواند

---

۱ یعنے از طرف امام ۲ یعنے فعلها احتمال داده اند با اطلاق هم جایز است
چرا که امام نظر بکار عامه را باز تفویض فرموده و اگر مصلحت بداند تعیین
خواهد کرد

مبسر کند یا عقوبت نماید محل اشکال است وحکم قاضی تحکیم برعهده و
نظری که بحکومت او رضایت داده اند نافذ بهست حتی در خطاء را
از عاقله کسیکه بحکمت قاضی شاه بحکم او میگیرند

۱۸ جایز است که قاضی را تولیت بدهند بعموم نظر در خصوص عمل یا بمعنی
که در تمام احکام برای شهر بخصوصها او را مقرر دارند در اینصورت
حکم او نافذ است نسبت باهل آنشهر و کسیکه وارد آنشهر بشود و هم چنین
جایز است که بخصوص نظر در عموم عمل او را مقرر دارند چنانکه بگویند
حکم تو را بر قروض بالخصوص در جمیع ولایت خود قرار دادم پس حکم او
خود مسئله مزبوره نافذ نخواهد بود

۱۹ اگر امام بگوید کسیکه در بین فلان و فلان حکم نماید او را قاضی قرار
دادم در انعقاد ولایت باین عبارت نظر است

۲۰ الفاظیکه ولایت قضا با نها منعقد میشود هفت لفظ است و تبانی الحکم

---

۱ از اینجا تا اینکه امر بمعروف وطنی از منکرات میتواند و از اینجا تا اینکه حکم قاضی
تحکیم حکم قاضی منصوب از طرف امام نیست نمیتواند

۲ و جز نظر بتبیین و ابهامی است راجع بکسیکه صلاحیت تولیت ندارد و
حالانکه در تولیت قضا باید تبیین و تمیز باشد

۳ تو را والی حکم قرار دادم

قلدتک استنبتک استخلفتک رددت الیک الحکم ومنت
الیک جعلتک الیک

فصل دوم

در صفات قاضی

۲۱ شرط است در قاضی که بالغ باشد - عاقل باشد - مرد باشد - ایمن
در امانت - وطهارت مولد داشته باشد - وعالم باشد

۲۲ قضاوت کودک اگرچه نزدیک بلوغ باشد - وقضاوت دیوانه - وکافر
وفاسق - وزن هرچند سایر شرایط هم جمع باشد وقضاوت ولد الزنا
وجاهل باحکام نافذ نیست

۲۳ کسی که مستقل بشرایط فتوی نباشد حکمش نافذ نیست وکفایت نمیکند
دانستن فتوای علماء بلکه واجب است که بتمام آنچه ولایت دارد عالم
باشد - ضابط باشد بر فعل واجبات - محافظ باشد - امین باشد

۲۴ اگر بر قاضی فراموشی غلبه نماید یا فراموشی وذکر شی مساوی باشد تولیت او

---

۱ تورا مقلد کردم ۲ تورا نایب قرار دادم ۳ تورا خلیفه قرار دادم
۴ حکم را بتو راجع کردم ۵ حکم را بتو تفویض کردم ۶ حکم را برای
تو قرار دادم

جا بزنیست

۲۵ در شرط اینکه قاضی باید عالم بنوشتن باشد اشکال و شکی هم چنین در اینکه بینا باشد اما اقرب این است که هر دو شرط لازم است چنانکه شرط آزادی و سلامت از کنگی لازم است اما کوری عیب ندارد

۲۶ اگر شرایط متعدد شد و مغلبون از فسقه در ولایات غلبه کردند حکم کسی که صاحب جور معین نماید نافذ نخواهد بود

۲۷ تعدد قضاة در بلد شهر جا بزاست خواه آنها را شریک قرار بدهند یا هر یک از آنها را مستقل نمایند یا بانها محله یا طرفی را واگذار نمایند اگر اتفاق دو نفر آنها را در حکم شرط نمایند اقرب جواز است

۲۸ اگر چند قاضی در تمام بلد مستقل باشند مدعی اختیار دارد که نزد هر کدام بخواهد مرافعه نماید

۲۹ اگر مصلحت تولیت کبیر اکه شرایط در او کامل نباشد تقاضا نماید در جواز از این مطلب با رعایت مصلحت نظر است[1]

۳۰ کسیکه شهادتش برد بکری قبول نمیشود حکمش نافذ نمیشود مثل پسر و

---

[1] از یکطرف بواسطه عدم شرایط جا بزنیست از طرف دیگر با قضای مصلحت جا بزاست

بندہ برادر - دشمن برد شمن - اما پدر بر نفع وضرر پسر - وبرادر بر
برادر حکمش نافذ است

۳۱ جایز نیست کہ حاکم یکے از متنازعین باشد بلکہ واجب کہ غیر انہا باشد

۳۲ اگر کسے قاضی شود کہ متعین برای قضاوت نباشد افضل اینست کہ
اگر صاحب کفایت باشد یا واجب المال روزے داده نشود ومیشود
داد بجہت اینکہ از مصالح است

۳۳ جایز است برای قاضی کہ فتن روزی اگر متعین باشد وصاحب کفایت
نباشد واگر کفایت روزی داشته باشد جایز نیست برای اینکه
ادای واجب مینماید

۳۴ اگر از متحاکمین حق الجعاله بگیرد هرگاه متعین نباشد وضرورت
باعث شده باشد قولے بر جواز است اما اقرب بحق اینست کہ نستاند
حق الجعاله بگیرد واگر متعین باشد وکفایت نه کانرا داشته باشد جایز نیست

۳۵ برای شاهد اجرت بجہت ادای شہادت وبرای تحمل ان حلال نیست

---

۱ یعنی قاضی از متداعیین حق الجعاله بگیرد
۲ یعنے حاضر شود کہ برامری شہادت حاصل نماید

۳۶ برای مؤذن - ومباشر قسمت - وکاتب قاضی - ومترجم قاضی
ومباشر کل ووزن - ومعلم قرآن وآداب شرع - وصاحب دیوان
ووالی بیت المال کوفتن روزی از بیت المال جایز است برای اینکه تمام
اینها از مصالح شمرده میشود

خاتمه

۳۷ شرایط اجتهادی که مجوز قضاوت وصدور فتاوی علمیه باشد
نه چیز است - کتاب[1] - سنت[2] - اجماع[3] - خلاف[4] - ادله عقلیه
از استصحاب و اصل برائه و نحو آنها[5] - زبان عربی - اصول عقاید
اصول فقه - شرایط برهان[6]
اما معرفت کتاب بدانستن چیزی محتاج است - دانستن -

---

[1] خواننده قرآن [2] احادیث [3] مسائل اجماعی بین علماء [4] مسائلیکه بین علماء در آنها اختلاف باشد [5] اصول دین با دلیل و برهان [6] از منطق [7] تمام آنست که شامل همه باشد بدون حصر مثل کل من علیها فان خاص آنستکه اختصاص ببعضی داشته باشد مثل یا ایها الناس ارجعوا لنا ویک مطلق آنستکه دلالت برماهیت نماید بدون قید مثل یا ایها الناس امنوا مقید آنستکه قیدی داشته باشد مثل اشهدوا ذوی عدل منکم محکم آنستکه معنای آن واضح باشد وتاویل بردار نباشد مثل وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه
متشابه ضد آنست مثل کهیعص واوائل سوره که از این قبیل باشد (بقیه در صفحه آتیه)

عام - خاص - مطلق - مقید - محکم - متشابه - مجمل - مبین -
ناسخ - منسوخ در آیات متعلقه باحکام که تقریبًا باضداد هستند
پس دانستن جمیع آیات قرآن عزیز لازم نیست
امّا دانستن سنّة محتاج است بشناختن آنچه از احادیث متعلق
باحکام باشد وغیر آنها لازم نیست وشناختن - متواتر -
احاد - مسند - متصل - منقطع - مُرسل - شناختن راویها
شناختن مسائل اجماع وخلاف

(بقیه صفحه قبل) مجمل آنستکه دلالتش واضح نباشد مثل ثلاثة قروء که فرد
هم حیض را میگویند هم طهر را
مبین آنستکه توضیح کند مثل الخیط الأبیض من الخیط الأسود من الفجر که من الفجر مبین است
منسوخ آیه ایست که حکم آن برداشته شده باشد مثل الزانیة لا ینکح الا زانیا که
ناسخ آن است که قائم مقام آیه منسوخه باشد مثل انکحوا الأیامی منکم
متواتر آنستکه مفاد آن از چند نفر اخبار کرده باشند بطوریکه استنباط شود مثل وجوب نمازهای پنجگانه
آحاد غیر از آن است
مسند آنستکه سلسلهٔ سند را تماماً بداند
متصل آنستکه بمعصوم اتصال داشته باشد
منقطع آنستکه در وسط یکی از راویها قطع شده باشد
مُرسل آنستکه همه رواة از سقط شده باشد
راویها ثقه هستند یا صحیح یا حسن یا غیر آن

دانستن ادلهٔ عقلیه و تعارض و تراجیح[1]

و از زبان عربی دانستن - لغت - نحو - صرف - بقدریکه قرآن و حدیث بآن محتاج باشد

۳۸ شرط است که مجتهد صاحب قوتی باشد که بسبب آن بتواند استخراج فروع از اصول نماید و بدون قوهٔ استخراج حفظ همهٔ ما گفته نمیکند

۳۹ دانستن مسائلی که فقهاء بیان نموده اند شرط نیست

۴۰ در تجزی اجتهاد اشکال است اقرب بآنست که جایز است[2]

فصل سوم

در عزل قاضی

قاضی معزول نمیشود مگر بدو وجه

اول

۴۱ وجود چیزیکه مانع از قضاوت بشود مثل - فسق - و دیوانگی - و اغما یا کوری - و فراموشی - اگر مصروع شود و بعد خوب بشود در عود

---

[1] تعارض ادله از کتاب و سنت و اجماع و عقل [2] تراجیح باقسام مقرره که بانطریق ترجیح ادله داده میشود [3] تجزی اجتهاد آنستکه در بعضی مسائل بخصوص اجتهاد نماید و در بعضی دیگر مجتهد نباشد

بولایت شرعیه قول ضعیفی است خواه امام او را عزل نماید یا نماید
خواه اشهاد بعزل او نماید یا ننماید اگر با امکان حکم نماید حکمش نافذ نخواهد شد

دوم

۴۲ از کار افتادن قاضی اصلی — پس هرگاه فسق قاضی اصلی معلوم شود
یا دیوانگی او یا عزل او یا مرگ او واقع گردد نایب معزول میشود خواه
امام او را عزل کند یا نکند و قولی بر این است نایب عزل نمیشود بجهت اینکه
نایب قاضی مثل نایب امام است چرا که نصب نایب مشروط باذن امام است
ولی در این نظر است

۴۳ اگر امام وفات نماید قریب باین است که قاضی ها عزل میشوند

۴۴ هرگاه امام یا نایب امام عزل قاضی را بطوری مصلحت بداند یا بواسطه
وجود کسیکه کامل تر از اول است لازم بداند قاضی را عزل مینمایند
و آیا عزل قاضی قهراً جایز است در آن نظر است

---

۱ یعنی بعد از وجود اسباب عزل ۲ از یک طرف اجازه در او ظهور صریحی ندارد
دلالتی بر آن ندارد ولی از طرف دیگر نایب قاضی که از طرف امام است مثل
نایب امام است ۳ یعنی مرتجلا و بمیل خود ۴ از اینجا نیکه منصب این است
که از جانب امام تا وقتی بخواهد او را عزل میتواند بکند و از اینجا نیکه وکالت
شرعیه است و کالت برای مصالح عموم بدون ملت نمیشود عزل کرد

۴۵ اما عزل قاضی متوقف بر رسیدن خبر باو است و این مسئله دو احتمال است
و منشاء آن این است که از یک طرف قاضی با وکیل مساویست و از طرف
دیگر اگر قبل از رسیدن خبر عزل شود قطعاً موجب ضرر مردم خواهد بود

۴۶ اگر بقاضی گفته شود که وقتی این کاغذ را خواندی معزولی و قتی کاغذ را
خواند معزول خواهد بود و قبل از خواندن کاغذ معزول نمیشود و در
اینکه با عزل او هر کسیکه از طرف او در شغلی باشد و نایبهای او در هر
ناحیه معزول بشوند خلاف است

۴۷ اگر قاضی بعد از عزل بگوید که چنان حکم کردم بدون شاهد از او قبول نشود

۴۸ اگر قاضی با تفاق شاهد عادلی شهادت بدهد که این حکمی است که
قاضی کرده و اسم خود را ذکر نکند در قبول آن اشکال است و لی اگر قبل
از عزل بگوید بدون حجت از او قبول میشود

۴۹ اگر کسی بر قاضی معزول ادعاء نماید که از او رشوه گرفته قاضی حاضر
قاضی معزول را حاضر نموده مابین آنها حکومت مینماید

---

۱ چون قاضی مثل وکیل است در رسیدن خبر باو شرط نیست و اینجا فتوای علامه
قدس سره برابر است با اصل باین که رسیدن خبر بقاضی و وکیل معزول کافی است

۲ چون تهمت و عدل لازم است بهمت اینکه شاید قاضی حکم خود را منظور داشته قبول نمیشود

۵۰ همچنان اگر کسے بگوید مالے از من بشہادت دو فاسق گرفتہ شد و اکرچہ گیرندہ مال را ذکر نکند اقرب شنیدن دعوی است بحجت اینکہ بافتن قاضے در حکم اگرچہ خود[1] و نکرفتہ باشد غرم بر قاضی است

۵۱ اگر کسے بگوید کہ قاضی بشہادت دو فاسق بر من حکم کردہ احضار قاضے واجبست اگرچہ مدعی شاہد اقامہ نکند و قتیکہ قاضے حاضر شد اگر اقرار نمود بجبر از خصومت ملزوم میشود و اگر گفت حکم نکردم مکذب شہادت دو عادل قولے براین است کہ چون اعتراف بنقل مال از مدعی میکند و ادعای او[2] رفع ضمان از خود او میکند از او شاہد میخواہند ولے در این نظر است چرا کہ حکام ظاہر را در احکام خود احتیاط بجا میباورند پس واجبست کہ قسم بخورد برای اینکہ ادعای او[3] مطابق ظاہر است

۵۲ اگر نایب قاضے معزول بگوید باین مال را داد و مقابل اجرت کار کرفتہ ام قبول نمیشود هرچند قاضی معزول هم تصدیق نماید مکر حجتی بیاورد

در اکتفای بقسم او در قدر اجرة المثل نظر است[4]

---

[1] در صورتیکہ قاضے تمزیط در حکم کردہ باشد و بشہادت دو فاسق واضح حکم داده باشد غرامت بر خود قاضی است نه بر بیت المال و چون بحکم او استیفای حق طرف حاصل شده باید غرامت بدهد [2] ادعای او کہ بشہادت دو عادل حکم کرده ام رفع ضمان از قاضے مینماید [3] از یکطرف مدعی است کہ اکتفا بقسم نمیشود کرد از طرف دیکر این است فقط قسم باو وارد میباید و غرض اجرة المثلی است کہ نایب قاضے تعلق میکرد

۵۳ اگر بعد از شنیدن شاهد و قبل از دادن حکم قاضی معزول شود و دو
باره معین شود واجب که دو باره شهود را بشنود اما اگر بعد از شنیدن
شاهد از ولایت خود بیرون رفته و دو باره برگردد واجب نیست

مقصد دوم

در چگونگی حکم

در آن چند فصل است

فصل اول

در آداب حکم

۵۴ سزاوار است که قاضی وقتی بشهری که ولایت دارد مهرود — حال
آنشهر را از اهل آن بپرسد — و از آنها آنچه محتاج بشناختن است
بشناسد — و وقتی وارد بشود ورود خود را انتشار بدهد
— و اهالی را برای خواندن حکم خود روزی دعوت نماید — و وسط
شهر منزل کند — و برای قضاوت در محل ظاهری بنشیند مثل جا
و مسجدی و فضا کاهی تا رسیدن باو آسان باشد — و شروع کند
بتحویل گرفتن دیوان حکم از معزول و بتحویل گرفتن آنچه در دیوان

مزبور از وثیقه های مردم هست ـ وتحویل کردن محاضر که عبارتند از آنچه حاکم ثابت شده ـ تحویل کردن سجلها که نسخه های حکم حاکم باشد تحویل کردن حجت ها و اسناد مردم ـ و هر نوعی را در محفظه علیحده بگذارد

۵۵ قاضی باید برای قضاوت در طبقه بن هبنی برون بیاید و از غضب و گرسنگی و تشنگی و غم و خوشحالی و درد و احتیاج بقضاء حاجت و چرت زدن خالی باشد

۵۶ اگر در مسجد قضاوت کند وقت داخل شدن بمسجد دو رکعت نماز بکند و پشت بقبله بنشیند برای اینکه روی اشخاصی که در مجلس حاضرند بقبله واقع شود و گفته شده که رو بقبله بنشیند

۵۷ در اول جلوس باید بامر محبوسین نظر کند پس هر کدام که بظلم یا برای تعزیر محبوس شده آزاد نماید و هر کدام اعتراف کند که حقا محبوس شده نگاه بدارد

۵۸ اگر محبوس بگوید من مظلوم هستم یعنی معصوم[2] اگر طرف او تصدیق نماید

---

۱ غرض جلدیست که دران اوراق گذارده میشود و باید در روی آنها محتویات را ذکر نمایند

۲ ندارم

آزاد میشود و اگر نکند نیب نماید هرگاه حق مدعی مال باشد و بایشان
ثابت شده باشد که برای محبوس مالی هست محبس برمیگردد مگر اینکه
بتلف مال شاهد اقامه نماید — و اگر دعوی شامل کرفتن مال نباشد
و برای او هم اصل مالی ثابت نباشد در نزد ری او قول قول محبوس است
با قسم او

۵۹ اگر محبوس بکوید که من مظلوم هستم برای اینکه حقی بر من ثبت از خصم او
شاهد طلبیده میشود اگر اقامه شاهد کرد باقی میماند والا بعد از
اینکه قسم مخصوص داده میشود

۶۰ اما محبوسیکه ادعا نماید مظلوم واقع شده و خصم او را حاضر نکرده باشند
میشود از او کرد اقرب باین است که جایز نیست

۶۱ اگر محبوسی بکوید که من خصمی ندارم و نمیدانم چرا حبس شده ام برای
خواستن خصم و جا رخواهند کشید اگر حاضر نشود آن محبوس آزاد خواهد
شد و اگر بکویند خصم او غایب است و کمان شود که محبوس مظلوم است در
آزادی او نظر است اقرب بحق باین است که او را در حبس میکنند و نمیگذارند

---

۱ از اینجا تا آخر حبس عقوبتی است تا موجبات آن ثابت نشود حبس نباید کرد
از طرف دیگر چون قاضی حبس کرده ظاهر این است که حق باشد

مینمایند بلکه در تحت مراقبت میدارند تا خصم او حاضر شود و با او
مینویسند که بتعجیل نمایند اگر حاضر نشد از اداره میشود

۶۲ بعد از آن نظر میکنند در اوصیاء اموال اطفال و دیوانگان و با
آنها آنچه موجب اعتماد باشد قرار میدهند از کفیل ضامن — یا
انفاذ وصایت — یا اسقاط ولایت خواه بواسطهٔ بلوغ و رشد باشد
خواه بواسطهٔ خیانت — یا ضمیمه کردن شریکی اگر وصی یا ولی عاجز باشد

۶۳ بعد از آن نظر میکنند در امنای حاکم که حافظ اموال ایتام و دیوانگان
و کسانی هستند که بعلت سفاهت یا علت دیگری از مال خود محجور
میباشند — و نظر میکنند در امنای ودایع و امنای پرداخت مال
وصیتی در میان فقراء پس خائن را عزل میکنند — و برای عاجز شریک
قرار میدهد — و تبدیل میکند اگر صالحتری یافت شود — و مستقر
میدارد کسیکه امین و قوی باشد — و اگر امین حاکر تصرف کرده
و اهلیت داشته باشد عمل او نافذ است و اگر فاسق باشد ولی کسانیکه
وصیت برای آنها شده تا بالغ و عاقل و معین باشند داد و مال بخود

---

۱ واولیای آنها ۲ وصی و ولی

آنها صحیح است و اگر غیر معتمن باشند مثل فقراء و ساکنین احتمال
ضمان میرود چرا که اوصی تصرف نداشته و احتمال عدم ضمان پرود
برای اینکه مال را باهلش رسانیده و هم چنین است اگر غیر وصی
مال وصیتی را تفرقه نماید

۴۴ بعد از ان نظر میکنند در جوانها[1] و مالهای گمشده پس انچه بیم
تلف دارد و انچه خرجش متمتع از او پر میکنند آنها را میفروشند و
آنچه پیدا کننده بگوید یک سال است تعریف کرده و صاحبش پیدا
نشده اگر در دست امین باشد و پیدا کننده قبول نماید بخود او تسلیم
میکنند — آنچه غیر از آنها باشد چون جواهر و نقود نگاه میدارند
تا صاحب انها پیدا شود

۴۵ بعلماء امر میکنند که در وقت صدور حکم نزد او حاضر باشند که
اگر خطائی از او واقع شود او را اگاه نمایند و اگر چیزی بر او مشکل
شود از آنها استیضاح نماید اما نه بطوریکه آنها را مقلد حکم نماید

۴۶ اگر قاضی خطاء نماید مال او را تلف کند از مال خود ضامن نخواهد بود بلکه

---

[1] جوانها و مالهائیکه از مردم گمشده و در نزد حاکم جمع شده باشد

از بیت المال ادا خواهد شد

۶۷ بعد از آن در ترتیب منشی و مترجم و مباشر همت و مباشر وزن و صراف دقت مینماید

۶۸ منشی باید عادل و غافل و مطیع باشد ولی چند نفر باشند شرط نیست

۶۹ مترجم باید دو نفر باشند و عادل

۷۰ اگر در قاضی گری باشد کسیکه میشنواند باید دو نفر و عادل باشند و شرط نیست که مترجم و مسمع بگویند ما شهادت میدهیم — آزاد بودن هم در انها شرط نیست اگر مسمع اجرت نخواهد در وجوب آن بر صاحب حق اشکال است

۷۱ اگر کسی در مجلس قاضی بی ادبی کند اول بزبان او را زجر میکند اگر اصرار نماید تعزیرش میکنند

۷۲ اگر دروغ شاهد ظاهر شود او را در ملاء تعزیر مینمایند و دروغ

---

۱ یعنی هر قدر لزوم اقتضاء نماید ۲ یعنی آنچه میشنوند باید بگویند ما هم بگوئیم شهادت میدهیم که فلان این طور گفته است ۳ از انجا نیکه از مصالح عامه است اجرت قرار داده نمیشود از انجا نیکه نیابت از مدعی میکند میتواند اجرت بخواهد ۴ بلکه او را سوا دار کرده میگویند که مردم او را نشناسند که شهادت دروغ میدهد

او را اجازه میدهند

۲۳ برای قاضی مکروه است ـ وقت قضاوت دربان برای خود قرار بدهد
ـ هیئت برای محل قضاوت مسجد را مجلس قرار بدهد ـ با وجود غضب
و احوالی که نظیر آن خاطر را مشغول میدارد قضاوت نماید و اگر با این
حال حکم کند نافذ خواهد بود ـ برای خود شخصاً خرید و فروش نماید
ـ بنفسه[1] حاضر حکومت بشود ـ طوری خود را منقبض و کرفته نشان
بدهد که مانع از اظهار حجت نزد او باشد ـ طوری خود را نرم ظاهر
نماید که موجب کاستن مقامش باشد ـ مضبّ[2] شهود معین نماید

فصل دوم ـ در بینه

۲۴ بر حاکم واجب است که ما بین مدّعی و مدّعی الیه اکرد با سلام و کفر متساوی
باشند در قیام و نظر و جواب سلام و انواع اکرام و نشستن و کوش دادن
و عدالت در حکم بطور تساوی رفتار نماید و بر او است که مسلم را در
مجلس با الاتر از ذمّی قرار بدهد که مسلم با الاتر از ذمی بنشیند و جائز

---

[1] اگر کسی بر قاضی در محضر دیگری فاسد دعوی نماید خودش حاضر شود
مکروه است باید وکیل بفرستد
[2] چند نفر معین نماید که انها برای همه شهادت بدهند

که مسلم بنشیند و دعوی بشنید — نشوید در مجلس قاضی واجب نیست

۷۵ اگر یکی از دو خصم اوقات نماید گوش خواهد داد و اگر حرف نزنند مستحب است که قاضی هر دو یکبار تکلم کنند یا بگوید هر کدام از شما مدعی است تکلم کنید و اگر احتراز کنند که آنها احتشام او را منظور میدارند امر بدهد که کسی دیگر تا آنها آنطور بگویند

۷۶ کراهت دارد که قاضی یکی از دو خصم را بخطاب تخصیص بدهد

۷۷ اگر یکی از دو خصم ادعای خود را اظهار کرد از دیگری جواب میخواهد هر گاه اقرار کرد حق ثابت خواهد شد هر چند قاضی هم قضیت[2] نکوید و اگر انکار کرد بمدعی بگوید یا شاهد داری پس اگر بگوید ندارم ولی بعد شاهد بیاورد اقرب شنیدن شاهد است برای اینکه شاید فراموش کرده بوده و بعد بخاطر آورده است

۷۸ اگر مدعیها زیاد باشند هر کدام که اول وارد شده باشد او مقدم است اگر در ورود مساوی باشند قرعه بین آنها زده میشود ولی

---

[1] یعنی ممکن است بیکی از مدعیان در قلب ما میل باشد اما ظاهر نباید بکنند

[2] قضیت یعنی حکم کردم

مسافر یکه عجله داشته باشد وزن مقدم میباشند - برای مفتی
و مدرس هم در فتوی و درس اینقاعده جاری است - هرکس نفر
دوم میباید دعوی قناعت میکند اگرچه مدعی علیه یکی باشد

۷۹ اگر یکه از متخاصمین سبقت بیان دعوی کرد و دیگری گفت که من
مدعی هستم التفات بحرف او نمیشود مگر بعد از منتهی شدن حکومت

۸۰ اگر دو نفر یکدفعه مبادرت کردند از کبی دعوی شنیده میشود که در
طرف راست خود قرار گرفته باشد

۸۱ برقاضی مکروه است که یکی از متخاصمین را بدون دیگری مهمانی نماید
مگر اوازینکه بمهمانی متخاصمین حاضر شود ولی بولیمه غیر
آنها حاضر شدن ضرر ندارد اگر یکی از متخاصمین متصدی از دعوت نباشد

۸۲ مستحب است که قاضی عیادت ناخوش کند و حاضر جنازه بشود

۸۳ رشوه برگیرنده و دهنده آنهم اگر قضاوت مسلمین باطل
باشد گناه کار است ولی بسبب بحق چنین نیست

---

۱ در شنیدن دعوای آنها

۲ اگر کبی یک نفر چند دعوی داشته باشد بعد از اینکه قرعه در اول یکی
دعوی قناعت میکند

۸۴ برگیرندهٔ رشوه واجب است که ارتداد نماید خواه برای دهندهٔ آن بحق حکم کرده باشد یا بباطل و اگر رشوه قبل از اینکه بدهندهٔ آن برسد تلف شود گیرندهٔ ان ضامن است

۸۵ جایز نیست که قاضی بیکی از دو خصم تلقینی نماید که ضرر خصمش در آن باشد و نه اینکه او را راهنمائی بصور احتجاج نماید زیرا قاضی برای بستن باب منازعه منصوب است

۸۶ اگر مدعی علیه دعوای مدعی را بدعوی دیگر قطع نماید شنیده نمیشود تا حکومت آن دعوی تمام شود

۸۷ اگر حکم قضیه واضح باشد بر قاضی لازم است که حکم بدهد و مستحب است که طرفین را بصلح ترغیب نماید و اگر صلح متعذر باشد بمقتضای شرع حکم مینماید هرگاه حکم مشکل شود تا چیزی بماند از دو تا حق ظاهر شود و حدی برای تاخیر غیر از ظاهر شدن حق نیست

۸۸ برای قاضی کراهت دارد که در اسقاط یا ابطال حقی شفاعت نماید

۸۹ مستحب است که هر دو خصم را قاضی پیش روی خود بنشاند و لکن با ایستادهم جایز است

فصل سوم
در شنیدن قضا

۹۰ امام مطلقا بعلم خود حکم نماید و غیر امام در حقوق مردم بعلم خود حکم نماید و همچنین در حقوق الله بنا بر اصح

۹۱ در صورت حکم قاضی بعلم خود حضور شاهد برای مشاهدهٔ حکم شرط نیست لکن مستحب است

۹۲ اگر قاضی دعوی را داند محتاج نمیشود بدلیل و حجت

۹۳ اگر قاضی فسق دو شاهد یا در دو نوع آنها را بداند حکم نخواهد کرد اگر عدالت آنها را بداند از تزکیهٔ آنها مستغنی بوده حکم خواهد کرد اگر باهل باحوال شاهد باشد تحقیق خواهد کرد و برای دادن حکم دانستن اسلام شاهد باندانستن عدالت او کفایت نمیکند و صدور حکم متوقف میماند تا عدالت ظاهر شده حکم نماید یا فسق ظاهر شده رد کند

---

۱ چه حق الله چه حق الناس ۲ یعنی اگر داند بعلم خود عمل میکند والا بحجت و دلیل میپردازد ۳ یعنی برای مدعی که شاهد آورده ۴ یعنی باید عدالت شهود ثابت باشد

۹۴ اگر بظاهر شاهد[1] حکم نماید پس از آنها وقت حکومت واضح شود حکم را نقض خواهد کرد و جایز نیست که قاضی بر حسن ظاهر شاهد اعتماد نماید

۹۵ اگر بیده کار در پنهانی نزد قاضی اقرار نماید قاضی بعلم خود حکم خواهد داد مثل اینکه او در مجلس حکومت اقرار کرده باشد

۹۶ جایز نیست که قاضی بخط خود اعتماد نماید در صورتیکه بادش نباشد و هم چنین است شاهد هرچند با او شاهد ثقه دیگری شهادت بدهد برای اینکه در خط امکان ساختگی میرود[2] اگر خط محفوظ و از تحریف ایمن باشد میتواند روایت خبر بکند نه اینکه بموجب آن خط شهادت بدهد یا حکم کند

۹۷ اگر نزد قاضی دو نفر شهادت دهند که او در قضیه حکم داده است و در یاد قاضی نباشد اقرب اینست که حکم میتواند بکند چنانکه محدثی خبر میدهد از کسیکه حدیث او را بخودش خبر داده که فلان از قول من چنین روایت کرد

---

[1] یعنی بظاهر الصلاح بودن شاهد حکم نماید

[2] شاهد بخط خود نباید اعتماد کند ولو شاهد ثقه بعد از آن خط شهادت بدهد

۹۸ همچنین قاضی دیگر بشهادت دو شاهد میتواند بحکم قاضی حکم نماید اگر او تکذیب شهود را ننماید

۹۹ اگر کسی ادعا نماید که قاضی برای او حکم کرده و قاضی انکار نماید بر قاضی قسم وارد نمیشود چنانکه بر شاهد قسم وارد نمیشود

۱۰۰ سزاوار است بر حاکم که در موضع شبهه بخواهد احتیاط نماید در میان شهود جدائی بیندازد خاصه شهود یکه قوتی در دین نباشد اما در صورتیکه شهود صاحب بصیرت و صاحب دین قوی باشند این کار کراهت دارد

فصل چهارم

در تزکیه شهود

۱۰۱ بر قاضی واجب است که در صورت شک بعدالت شاهد هرچند خصم ساکت باشد شهود را تزکیه نماید مگر اینکه خصم بعدالت شاهد اقرار کند بنابر اشکال[1]

---

[1] از اینجا تا آخر کتاب شهادت فساق حکم میتوان داد و از طرف دیگر استیزکا برای خود مدعی است و قضاوت فرار کرد ممنوع است

۱۰۲ ایا بر قاضی لازم است که حال شهود تزکیه را باطن دعوی
معین نماید یا این احتمال میرود بجهت اینکه امکان دارد بین آنها
دشمنی باشد و یا قدر مال را داند و شاهد تزکیه معلوم میدارد
احتمال میرود برای اینکه ممکن است که در مال کم شاهد را تعدیل
نمایند در مال بسیار — اقرب این است که این ممنوع است برای
انکه عدالت تجزیه پذیر نیست

۱۰۳ صفت شاهد تزکیه مثل صفت شاهد اصل است و واجب است
که نزکیه بواسطه کثرت صحبت و معاشرت قدیم بباطن کار کسی که تعدیل
مینماید عارف باشد طرف معامله بودن شرط نیست اگرچه حوط است

۱۰۴ شاهد جرح نمیشود مگر او را در فعلی مضر بعدالت به بیند یا در
میان مردم فعل او طوری شایع باشد که موجب علم بشود و بقول
یکنفر یا دو نفر یکه حال آنها معلوم نباشد اعتماد نمیشود - و اگر
فرض نمائیم که علم حاصل شود شاهد جرح میشود

---

۱ یعنی در حضور دو شاهد تزکیه مدعی این را هم حاضر نماید برای تزکیه
شاهد اصل
از حیث عدد و کمال و عدالت

۱۰۵ قاضی میتواند بشهادت دو عادل بعدالت یا فسق شهود حکم نماید
اگر برای حکومت در تعدیل و جرح منصوب شده باشد
در تعدیل لابد است که شهادت بآن داده شود و لفظ شهادت ذکر
بشود یا گفته شود که مقبول الشهاده است پس میگوید شهادت میدهم
که فلان شخص عادل و مقبول الشهاده است
بنا عادلی هست که شهادت او قبول نمیشود
اقرب بآنست بعبارت دومی که مقبول الشهاده است قناعت میتوان
کرد و شرط نیست بگوید مقبول الشهاده است برضرر من و بر نفع من
و کفایت نمیکند که بگوید از او غیر از خیر نمیدانم
خط در تعدیل کفایت نمیکند و لو دو فرستادهٔ عادل بفرستند که
بآن خط شهادت بدهند

۱۰۶ اگر بعد از شنیدن از شاهد مدعی از قاضی بخواهد که تا ثبوت عدالت
آنها غریم او را حبس نماید قولی بر آنست که جایز است برای اینکه اقامهٔ

---

۱ بنا عادلی است که گول خورد و غفلت دارد ۲ مفروض
چون مدعی شاهد خود را اقامه کرده تا قاضی عدالت آنها را روشن
نماید خواهش حبس غریم را میکند

شاهد بدعوی خود کرده ولی اقرب بجواز است که ممنوع است ـ

وهم چنین واجب نیست که از غریم مطالبهٔ رهن یا ضامن بشود

۱۰۷ سزاوار است که سؤال از تزکیهٔ شاهد در پنهانی باشد چونکه از تهمت

دور تر است

۱۰۸ جرح وتعدیل باشنیدن تنها جایز نیست ـ عدالت بطور اطلاق

ثابت میشود اما جرح برای بعضی علماء بدون تفسیر ثابت نمیشود ـ

اگر شاهد تزکیه ورا بزنا نسبت دهد قاذف نمیشود

۱۰۹ در جرح اشتباج بسابقهٔ معرفت نیست بخلاف عدالت یا که در جرح

علم بموجب آن کفایت میکند

۱۱۰ اگر شهود در جرح وتعدیل اختلاف نمایند جرح مقدم خواهد بود

واگر دو شاهد جرح باد و شاهد تعدیل تعارض کنند بعضی علماء

گفته اند که حاکم در ردادن حکم توقف میکند واحتمال دارد که عمل

بجرح نماید

---

۱ باید شیاع حاصل باشد ۲ غرض این است که سبب فسق را بیان

نماید شاید حقیقهٔ فسق نباشد

۱۱۱ اگر عدالت شاهد ثابت شد قاضی باستمرار آن حکم مینماید تا منافی آن ظاهر شود و ولی احوط آنست که بعد از گذشتن مدتی که ممکن است تغییر حال برای شاهد حاصل شود طلب تزکیه او را بکنند و از جهت طول زمان یا قصر از نسیه بنظر حاکم است

۱۱۲ اگر بعد از تزکیه شاهد حاکم شک نماید بنحوی که شاهد شاهد غلط کرده باشد تحقیق مینماید و از شاهد چند بار و بتفصیل سؤال مینماید برای اینکه شاهد در کلام اش اختلاف حاصل شود اگر شاهد اصرار کند در اعاده همان لفظ بر حاکم جایز است که بعد از تحقیق حکم بدهد اگرچه شبهه باقی بماند بنا بر اشکال

۱۱۳ جرح و تعدیل ثابت نمیشود مگر بشهادت دو شاهد عادل مرد

۱۱۴ یک شاهد جرح تنها یا شهود تعدیل مقابلی نمیکنند

۱۱۵ اگر خصم راضی شود که شهادت فاسق برا و حکم شود صحیح نیست

۱۱۶ اگر خصم بعدالت شاهدی اعتراف کند در حکم برا و نظر است شرکا

---

۱ یعنی همینکه عدالت شاهدی معتبر شد قاضی او را عادل خواهد دانست و شهادت او را قبول خواهد کرد تا منافی آن معلوم شود ۲ تحقیق از طرف بکر ۳ منشاء اشکال از یکطرف بقاء شبهه است و از طرف بکر عمل او بر شرایط تزکیه و غیرها که حق را اثبات مینماید ۴ منشاء نظر سابقاً ذکر شد

دربارهٔ او جایز نباشد بل آنشاهد در حق غیر ثابت نخواهد بود

۱۱۷ اگر مدعی علیه فاسق شاهد نماید که این دو شاهد باین حق در نزد قاضی شهادت دادند و بعلت فسق شهادت آنها رد شد شهادت آنها باطل خواهد شد

فصل پنجم

در نقض حکم

۱۱۸ اگر قاضی حکمی نماید که کتاب یا سنّت[1] متواتره یا اجماع مخالف آن باشد و بالجمله اگر مخالف یا دلیل قطعی داشته باشد بر خود حاکم و غیر او واجب است که آن حکم را نقض نماید و امضای این حکم جایز نیست خواه بر حاکم آن پوشیده باشد یا نباشد خواه جاهل بان حکم آنرا تنفیذ کرده باشد یا انکار کرده باشد

۱۱۹ اگر دلیل ظنّی با حکم قاضی مخالفت نماید نقض نمیشود چنانکه اگر حکم بشفعه[2] یا کثرت نماید مگر اینکه حکم بخطا واقع شده و بدون

---

[1] قرآن یا احادیثی که معنای آن از چند تن خبر رسیده باشد [2] رأی اکثر اینست که شفعه میان دو نفر است و قلیلی در میان بیشتر هم جایز میدانند

دلیل قطعی یا دلیل ظنی یا عدم استیفای شرایط اجتهاد حکمی کرده باشد

۱۲۰ اگر اجتهاد قاضی قبل از ادای حکم تغییر کرده باشد بطوریکه تغییر کرده حکم خواهد داد

۱۲۱ بر قاضی تتبع قضایای سابقین او یا تتبع قضاء حکام دیگر لازم نیست اگر تتبع نماید باید نظر باموری قاضی قبل از خود بکند اگر از اهل قضاوت بوده آنچه از احکام او صواب بوده نقض نمیکند و غیر صواب را نقض میکند اگرچه حق الله باشد مثل آنکه زنی بنده وطلاق واگر خواستار باشد بمطالبه صاحب آن نقض خواهد کرد - اگر از اهل قضاوت نبوده احکام او را تماما نقض مینماید اگر حکمی بصواب داده نقض آن محل اشکال است و اشکال ناشی است از اینکه



میتواند حق دهد

۱۲۲ اگر قاضی سابق حکمی داده باشد که نزد خود او خطا باشد و نزد حاکم ثانی صواب باشد در نقض او یا اینکه حاکم اول اهلیت قضا را داشته نظرات

---

۱ یعنی رسیدگی نماید که قضاوت سابق چه حکم داده اند - منشاء نظر صحت حکم است نزد قاضی حاضر و اهلیت قاضی سابق و از طرف دیگر حکم نافذ میشود در صورتیکه حاکم بآن اعتقاد داشته باشد چون حاکم سابق باز اعتقاد نداشته

اقرب باین است هر حکمی که بر قاضی حاضر ظاهر شود که خطا است خواه
از خود او باشد و خواه از قاضی سابق باین قاضی نقض کرده
بطور یکه حق میداند تجدید حکم مینماید

۱۲۳ اگر محکوم علیه تصور نماید که حاکم اول بر او بناحق حکم کرده
بر این قاضی لازم است که در آن باب نظر کند و همچنین اگر نزد او
ثابت شود که حکم اول باطل است آن حکم را باطل مینماید

۱۲۴ حکم حاکم چیزی را از وصف خود تغییر نمیدهد ظاهرا[1] اثبات میکند
اما باطنا نمیکند

۱۲۵ اگر کسیکه حکم بمنفعت او صادر شده بطلان حکم را بداند نه بر ای
او حکم داده شده بجهت او مباح نخواهد بود خواه مال باشد خواه
عقد و باشد یا طلاق باشد یا غیر

۱۲۶ اگر کسیکه شاهد در وقایع است نماید که زنی را تزویج کرده برای آنمرد
مقاربت آن زن حلال نیست اگرچه حکم بر وجوب او صادر شود و
بر زن واجب است که از نزدیکی او اجتناب نماید و بر مرد

---

[1] در ماده بعد نتیجه ذکر میشود

گناه و مهر زن و حد آبر فعل وارد نمیباید و اگر اعتقاد داشته باشد
که با بزنا قدام زن بر او مباح میشود فقط حد ساقط میشود و زن
میتواند که در باطن شوهری دیگر بکند لکن باید جمع بین آب و مرد نکند
۱۲۷ اگر دو شاهد که باطنا فاسق باشند و ظاهرا عادل بر طلاقی
شهادت بدهند طلاق واقع میشود و هر یک از آن دو شاهد هم
میتوانند با آن زن نکاح نمایند بنا بر اشکال

تتمه

۱۲۸ صورت حکمی که نقض نمیشود اینست که حاکم بگوید که حکمت بذلک
یا قضیت بذلک (یعنی حکم کردم باینطور) یا بگوید یا نفذت (یعنی
انفاذ کردم) یا امضیت (یعنی امضاء کردم) یا الزمت (یعنی
الزام کردم) یا ادفع الیه ماله (یعنی مال او را باو بده) یا اخرج
من حقه (یعنی از حق او خارج شو) یا امر میکند بفروش یا غیر فروش

---

۱ اگر با آن زن نزدیکی نماید ۲ منشاء اشکال وقوع طلاق صحیح است
ظاهر او با طنا چون شاهد ظاهر الصلاح بوده و از طرفی چون
شاهد طلاق باید عادل حقیقی باشد و چون نبوده مشکل میشود
۳ یا امر میکند که مال را بفروشند و حق مدعی را بدهند یا غیر از
فروش معامله دیگر نمایند که مدعی بحقش برسد

۱۲۹ اگر بگوید ثَبَتَ عِنْدِی (یعنی نزد من ثابت شد) یا ثَبَتَ حَقُّكَ (حق تو شد) یا اَنْتَ قَدْ مُتَّ بِالْحَجَرِ (تو دلیل خود را اقامه کردی) یا اِنَّ دَعْوَاكَ ثَابِتَةٌ شَرْعًا (دعوای تو شرعًا ثابت است) اینها حکم نیستند و جایز است که باطل شوند

۱۳۰ سزاوار است که قاضی قضایای هر هفته را و وثیقه‌ها و حجتها و استنساخ هر هفته را جمع نموده و برآنها بنویسد که مال فلان ماه و فلان سال

فصل ششم

در اعذار

۱۳۱ اگر کسی بعلیه کسی از حاکر اعانت بخواهد بر حاکم لازم است که باو کمک نموده خصم او را اگر در آن شهر حاضر است بطلبد خواه مدعی تحریر دعوی کرده باشد خواه نکرده باشد خواه حاکم بداند که در بین آنها معامله بوده یا نداند و اگر خصم او غایب باشد او را نخواهد طلبید مگر بعد از آنکه مدعی بحضور دعوی نماید بواسطه مشقتی که در رد وی

۱ در مبسوط مقرر است که اگر قضایای روزانه زیاد باشد قضایای هر روز را جمع کرده و در روی قلمدان مینماید که قضای روز فلان از ماه فلان از سال فلان بعد مال هر هفته و هر ماه و هر سال را بهمین طور جمع او دی مینماید

۲ اعذار اعانت و انتقام برای کسیکه باو تعدی شده

هست اگر بخبر دعوی کرد و او در قلمرو حکومت حاکم باشد و در آنجا
خلیفه برای حاکم نباشد او را حاضر میکنند - و اگر خلیفه باشد او حکم
میکنند - اگر در غیر قلمرو او باشد و لو مدعی علیه حاضر نباشد مدعی
حکم را با حجه و دلیل بر قاضیے ثابت میکنند

۱۳۲ مدعی علیه میتواند و لو در همان شهر باشد وکیلے معین نماید که بجای
او نزد حاکم حاضر شود

۱۳۳ اگر کسیرا دعائے بر زنی داشته باشد اگر آن زن میان مردان بیرون میاید
حکمش حکم مرد است و اگر مخدره باشد قاضی کسیرا نزد او میفرستد
که در حکم بین او و مدعی او در خانه زن حکومت نماید یا زن کسی را
وکیل نواهد کرد که در مجلس حکم از طرف او حاضر شود و اگر قاضی
بر آن زن وارد شد حاکم امین خود را با دو شاهد نزد آن زن بفرستد
که در حضور شاهدها او را قسم بدهند و اگر زن اقرار نماید آنرا و نفر
شاهد باشند

۱۳۴ کسیکه از حضور خود و فرستادن وکیل امتناع نماید بر حاکم است

---

۱ یعنی در محلی که مدعی علیه هست ۲ قاضی صورت دعوی را بقاضی
آن محل میفرستد تا قضاوت را با تمام برساند

که اورا احضر بنماید

۱۳۵ اگر مدعی علیه نتواند شد سه روز در جلو خانه او جار میزنند که اگر حاضر نشود در خانه اش منکوب و مهر خواهد شد و اگر بعد از مهر حاضر نشد حاکم کسبرا میفرستد جار زنند که اگر حاضر نشود وکیلی از طرف او معین کرده و حکم بر او خواهد کرد - با وجود این اگر حاضر نشود همین کار را خواهد کرد و حکم بر او مینماید و بر حاکم لازم است که ابتداءً بر او حکم غیابی صادر ننماید

۱۳۶ اگر کسیکه بر قاضی معزولی ادعا نماید ولی این بر است بجهت حفظ مقام قاضی از اهانت حاکم از مدعی مطالبه تحریر دعوی نماید وقتی که تحریر کرد قاضی را حاضر مینماید - خواه ادعای مدعی راجع بمال باشد - خواه راجع بظلم و حکم باشد - خواه برشوه باشد - خواه با مدعی بینه باشد خواه نباشد

۱۳۷ اگر کسیکه بر دو شاهد ادعاء نماید که بر او بد دروغ شهادت داده اند قاضی آنها را حاضر مینماید اگر شاهدها اعتراف نمودند آنها را ملزم بغرامت میکنند والا از مدعی در اعتراف آنها بینه خواسته

مبشود[1] اگر مدعا علیه منکر نشده باشد در قسم دادن او از منشاء هذا اشکال[1] مشاء وث
اینجاست که قسم داده میشوند

۱۳۸ اگر دعوی بر قاضی منصوب دعوا نموده باشد اگر در آنجا قاضی
باشد یا وی عرض خواهد کرد اگر نباشد و مدعی در غیر حوزه ولایت
آن قاضی باشد ادعای خود را بقاضی محل اظهار میدارد و اگر در
حوزه ولایت آن قاضی باشد بخلیفه و نایب او اظهار میدارد

مقصد سوم

در دعوی و جواب و دعوی

در آن چند فصلست

فصل اول

در تعریف مدعی

۱۳۹ مدعی کیست که اگر دعوی را ترک نماید دعوی متروک میماند - یا
کیست که خلاف ظاهر را دعا نماید - یا خلاف اصل را دعا کند

---

[1] منشاء اشکال آنستکه چون منکر قسم بانها وارد میشود و از
اینجا شبکه حق لازمی برانها ادعا نمیکند و ثابت هم نشده قسمی وارد
نمیاید

منکر مقابل او است

۱۴۰ اگر زن و شوهری قبل از مقاربت مسلمان شوند شوهر را دعا کند
که با هم اسلام آورده اند پس نکاح باقیست و زن ادعا نماید که یکی بعد از
دیگری اسلام آورده است و عقد باطل است پس شوهر کسی است که
با وجود سکوتش[1] دعوی ترک نمیشود و زن مدعی ظاهر است که
تعاقب[2] باشد بجهت اینکه با هم اسلام آوردن بعید است - در اینصورت
در مقدم بودن هر کدام از آنها دو اظهار دعوی احتمال هست

۱۴۱ کسیکه نزدش ودیعه باشد اگر بگوید رد کرده ام و قسم بخورد تصدیق[3]
میشود برای رخصتی که در آن هست اگر قول ما هم همین باشد

۱۴۲ در مدعی شرط است که بالغ و غافل باشد و ادعای او هم باراجع
بشخص خودش باشد یا راجع بکسیکه باشد که ولایت دعوی از طرف او
داشته باشد و در چیزی باشد که تملک آن صحیح باشد

۱۴۳ دعوای بچه و دیوانه - و دعوای کسیکه مالی برای غیر خود ادعا کند

---

[1] یعنی و لو سکوت نماید او مدعی است [2] یعنی اسلام آوردن یکی
بعد از دیگری [3] با اینکه بر مدعی است که شاهد بیاورد اما چون
امین بوده بیشتر از قسم بر او وارد نیست

شنیده نمیشود مگر اینکه انکار و طلب داشته باشد یا وکیل باشد
یا وصی یا خاکه یا نایب حاکم هم چنین دعوای مسلمان را جمع شراب
و خواه ولو بر کافر فی شنیده نمیشود ولی اگر متهم بشراب و خوک را
ادعا نماید و معامله آن نموده باشد بزمان کفر مدعی صحیح است
۱۴۴۳ دردعوی ـ صحت ولزوم شرط است ـ پس اگر کسی ادعای هبه
کند شنیده نمیشود مگر اینکه دعوی کند که هبه را قبض کرده بوده است
و همچنین است در رهن نزد کسیکه قبض را در آنها شرط میدانند
۱۴۴۵ اگر کسی ادعا کند که قاضی فاسق است یا شاهدها فاسق هستند
ولی شاهد نداشته باشد و ادعا کند آنکسی که برای او حکم کرده
یا آنکسی که برای او شهادت داده اند اینمسئله را میدانند در توجه
منع بر نفی علم بآنها اشکال است و اشکال ناشی است از اینکه اگر
اقرار ننمایند حکم قاضی باطل میشود و از آنطرف مدعی حق لازمی را
ادعا نمیکند و بواسطه نکول از قسم و بمین مردوده بطلان حکم ثابت
نمیشود و بعلاوه آنعمل مشتمل بر فساد است

---

۱ یعنی محکوم له و مشهود له ۲ زیرا که مردم جری شده و هر کس میخواهد باین اقرار قاضی و شاهد را متهم بدهد

۱۴۶ اگر منکر بعد از اقامهٔ بیّنه بر او خواهش نماید که مدعی را بر استحقاق
خود قسم بدهند اجابت میشود و اگر منکر هم مدعی را باشهادت خواهش
نماید اجابت او لازم نیست

۱۴۷ اگر یکی از متخاصمین ادّعا کند که خصم او برحق اقرار کرده اقرب
این است که طرف را بجواب الزام میتوانند

۱۴۸ شنیدن دعوی در نکاح و غیر آن احتیاج بکشف از خصوصیات ندارد
امّا در قتل احتیاج دارد

۱۴۹ اگر زنی ادّعا کند که این شخص شوهر من است در دعوی نکاح کفایت
میکند هر چند چیزها از حقوق زوجیت ضمیمه نکند اگر
مرد انکار کرد و شاهد نباشد قسم میخورد و اگر نکول بکند زن قسم
میخورد و نکاح ثابت خواهد بود و بحث مسئله همینطور است اگر مرد
ادّعا نماید

۱۵۰ اگر کسی ادّعا نماید که این دختر کنیز من است شنیده نمیشود چرا که

---

۱ مراد شاهد واحد است ۲ که این قسم را قسم استظهاری میگویند
۳ یعنی در قتل احتیاج دارد که از جزئیات و خصوصیات تحقیق شود
۴ یعنی زن شاهد نداشته باشد

جائز است در ملک دیگری تولد شده باشد ـ اگر بگوید که مادر او
در ملک من او را زائیده شنیده نمیشود باحتمال آنکه شاید دختر
آزاد باشد ـ یا دیگری مالک او باشد ـ شاهد هم در این باب شنیده
نمیشود مادامیکه مدعی تصریح نکند که آن دختر ملک اوست و
هم چنین شاهد این تصریح را انکرده باشد
وهمینطور است اگر کسی ادعا کند که این میوه نخل من است ـ اگر متصرف
اقرار نماید که دختر از کنیز دیگریست و میوه هیچ نخل دیگر بسبب چیزی
بر او لازم نمیاید و اگر تفسیر کرده باشد بطوریکه منافی ملکیت او
نباشد ـ اما اگر بگوید که این بافته از پنبه اوست یا این آرد و نان
از گندم اوست لازم میاید
۱۵۱ اقرب آنست که دعوای مجهول مثل ادعای براءت پذیرفته نشنیده
میشود چنانکه اقرار بان و وصیت بان قبول میشود
۱۵۲ اگر دریابند که دعوی جزم بان شرط است در آن اشکال است پس

---

۱ یعنی ملکیت صادق نمیشود ۲ یعنی ملکیت صادق میشود ۳ یعنی
سبب غیر معلوم و جائز غیر معلومی ۴ از بعضی اصول و عمومات معلوم
است که احتیاج بجزم است از بعضی دیگر معلوم نیست

اگر شنیدن دعوی را با خلف جایز بدانیم قسم بر تهمت را هم بجوبند
خواهیم کرد اما این قسم بمدعی رد نمیشود

۱۵۳ اگر علم بمقدار را شرط بدانیم در ثمن مذکر حبس و قدر و نقد محتاج
خواهد بود - و در دعوی غیر ثمن بوصفیکه رافع جهالت باشد
احتیاج خواهد بود و در ان مذکر قیمت احتیاج نیست اگرچه ذکر
قیمت باحتیاط نزدیکتر است - و در انچه مثل نداشته باشد ذکر
قیمت واجب است

فصل دوم

در انچه بر دعوی مترتب میشود

۱۵۴ وقتیکه دعوای مدعی تمام شد اقرب اینست که خود حاکم
از خصم او جواب بمطلبد تا مدعی از او خواهش کند بحسب اینکه
سوال حق مدعی است و موقوف بمطالبه او است

۱۵۵ همینکه حاکم از خصم سوال کرد اقسام جواب بر سه قسم است

قسم اول - اقرار است

---

۱ قسم منکر را ۲ مثل طلا و نقره ۳ مثل جواهر و ثیاب

۱۵۶ اگر خصم اقرار کند و خود او هم جایز التصرف باشد در حضور تبکه
مدعی از قاضی خواهش نماید بر محکومیت خصم حکم میکند باینطور
که میگوید قد الزمناک (تو را الزام کردم) یا اخرج الیه من حقه (حق او را
باو واگذار کن) یا آنچه بایر عبارات شبیه باشد

۱۵۷ اگر مدعی خواهش نماید که قاضی حکم را بنویسد بر قاضی لازم است
که اگر او را باسم و نسب بشناسد حکم بنویسد یا دو نفر عادل معرفی نمایند
یا شهادت داده شود

۱۵۸ اگر مدعی خواهش نماید که باقرار خصم دو نفر شاهد قرار بدهند
بر قاضی عمل بان لازم میشود

۱۵۹ اگر قاضی قیمت کاغذ حکم را از بیت المال داد نمیتواند والا کسیکه
خواهش حکم کتبی میکند قیمت بر عهده او است بر حاکم واجب نیست
که قیمت را از خود بدهد

۱۶۰ اگر خصم ادعای اعسار نماید و صدق او یا باشاهد یکه مطلع
بحال او باشد یا بتصدیق مدعی ثابت شود حبس او جایز نیست

---

۱ یعنی بالغ و رشید و عاقل باشد ۲ مدعی علیه میگوید

ومهلت داده میشود تا دارا شود واگر با حال فقر بمیرد دعوی
ساقط خواهد شد - اگر دروغ او شناخته شد حبس میشود تا
حق مدعی را بدهد - واگر حاکم تحقیق کرد و سرکاه ندارد او ثابت
شود مهلت داده میشود - دادن و بدست طلبکار دانش که از او
کار بگیرند واجب نیست - واگر شبیه باشد دارائی و ندارد او
اگر مال دار شناخته شود یا اصل دعوی مال باشد حبس میشود
تا ندارد او ثابت شود و اگر بر فقر خود قسم میخورد اگر نکول از قسم
کند مدعی بر قدرت او قسم میخورد و او حبس میشود

فصل دوم - انکار است

۱۶۱ پس از انکار خصم قاضی از مدعی سوال میکند که آیا شاهد داری
و این سوال را وقتی میکند که مدعی نداند که موضع چنین سوال
است و اگر بداند بر قاضی واجب نیست - اگر مدعی گفت بلی
امر باحضار آنها میکند بعد بکار دیگران میپردازد - اگر گفت
شاهد ندارم حاکم او را مستدعی میشود که حق قسم دادن را دارد
پس اگر قسم داد مدعی علیه را بخواهد حاکم او را قسم میدهد

ولی حاکم را از پیش خود بدون طلب مدعی طرف را قسم نمیدهد
وکسیهم که باید قسم بخورد ابتدا بقسم نمیکنند تا حاکم او را قسم
بدهد - پس اگر حاکم بدون سؤال مدعی قسم را دیا طرف از
پیش خود قسم خورد قسم لغو خواهد بود و اعتناء بان نخواهد شد
و حاکم بعد از سؤال مدعی تکرار قسم خواهد کرد و هم چنین است
اگر بدون قاضی او را قسم داده باشند

۱۴۲ و قسمیکه منکر قسم خورد دعوی از او ساقط میشود و بعد از آن
برو مدعی حلال نیست که چیزی از او مطالبه بکند اگرچه قسم دروغ
خورده باشد و اگر مدعی بعالی از مدعی علیه ظفر پیدا کند حلال
نیست که تقاضا کند - و اگر عود بمطالبه کند گناه کرده است -
دعوی و شاهد او هم شنیده نمیشود و لی قولی بر این است که اگر
مدعی شاهد بیاورد حکم میشود مگر کسیکه قسم میخورد حق را
بقسم خود ساقط کرده باشد - و قولی هم بر این است که اگر مدعی
شاهد خود را فراموش کرده باشد بعد بیاورد شنیده
میشود - هم چنین اگر مدعی اقامه بک[1] شاهد نماید و قسم

[1] در این هم دو وجه اخر احتمال میرود

بخورد شنیده میشود ـ بلی اگر کسیکه قسم خورد خود را انکذب
نماید جایز است که حق مدعی از او مطالبه شود و از مال او تقاص[1] شود
۱۶۳ اگر منکر قسم را بمدعی رد کرد اگر مدعی قسم خورد دعوی او ثابت
است اگر نکول کرد ادعای او ساقط میشود یا بعد از این مدعی
بیتواند مطالبه کند دران اشکال است
۱۶۴ اگر مدعی بمنکر بگوید که این قسم را از تو ساقط کردم دعوای او
ساقط نمیشود اگر دعوی را دفعهٔ دوم اقامه کند میتواند منکر را قسم
۱۶۵ اگر منکر نکول کرد با نیمینے که نه قسم خورد و نه بمدعی رد کرد حاکم
سه مرتبه باو میگوید یا قسم بخور یا تو را نکول کننده قرار میدهم
و این سه مرتبه محض احتیاط است نه انکه واجب باشد ـ اگر منکر
اصرار بعمل خود کرد اقرب این است که حاکم قسم را بمدعی رد
میکند اگر قسم خورد حقش ثابت میشود اگر او هم امتناع از قسم
کرد حقش ساقط میشود

---

[1] یعنے اگر امتناع از تسلیم حق مدعی کرد و او از مال چیزی پیدا کرد
تقاص نماید ۲ عموم اخبار حق مطالبه را در صورت نکول نفی میکند
و بعضے فقط در همان مجلس نفی کرده در مجلس دیگر بحق نو میشنوند

۱۶۶ قولی براین است که بنکول منکر حکم بر محکوم بہ است و مطلقا صادر میشود
و اگر منکر بعد از نکول از فہم حاضر متہم بشود مورد توجہ نخواهد شد[1]

فصل سوم سکوت است

۱۶۷ اگر سکوت بواسطہ آفتی باشد مثل کری یا گنگی حاکم برای شناختن
جواب او بواسطہ اشارہ مفہمہ که بیقین حاصل شود اهتمام میکند
اگر محتاج بہ هیجا باشد یکنفر کاتب تعیین میکند بکند ابدا از دو نفر
عادل است ـ اگر سکوت از روی عناد باشد حاکم او را بجواب
الزام میکند اگر امتناع کند حبس میشود تا اظہار کند ـ قولی
براین است که اجبارش میکنند بجواب دادن ـ و قولی براین است که
حاکم با و میگوید اگر جواب دادی فبہا والا تا کل قرارت داده و
قسم را مدعی رد میکنم ـ اگر با زاظہار نماید قسم را بمدعی رد مینماید

فصل سوم

در کیفیت تشخیص شاهد

۱۶۸ اگر بعد از انکار منکر قاضی از مدعی سؤال کند که بینہ دارد و

---

[1] یعنی بعد از انکہ حاکم او را تا کل قرار داد

مدعی بگوید که دارم قاضی با او امر نمیکند که شاهد خود را حاضر کن
بجهت اینکه این هنوز حق مدعی است اگرچه قولی بر این است که قاضی
میتواند بگوید - اگر مدعی جاهل مسئله باشد خاکم میگوید برو
که شاهد خود را اگر میخواهی حاضر کن بعد از آنکه حاضر کرد قاضی
از آنها سؤال نمیکند تا مدعی از قاضی خواهش نماید - چرا که
حق مدعی است و بدون اذن مدعی قاضی در آن تصرف نمیکند
وقتیکه مدعی سؤال از آنها را خواهش کرد قاضی میگوید کسیکه
شهادت دارد اگر میخواهد اظهار نماید و نباید با نها بگوید که شهادت بدهید
۱۶۹ وقتیکه مدعی اقامه شاهد کرد قاضی حکم نخواهد
داد تا مدعی خواهش نماید اگر خواهش کرد و قاضی هم عدالت
شاهدها را از روی علم شناخت یا از روی تزکیه دانست و شهادت
هر دو هم با یکدیگر متفق و با اصل دعوی موافق بود آنوقت بخصم
میگوید اگر چیزی با تو باشد که جرح شهادت آنها را بکند نزد من
اظهار نما اگر خصم مهلت بخواهد سه روز مهلت خواهد داد اگر
شاهد جرحی نیاورد قاضی بعد از خواهش مدعی حکم صادر خواهد کرد

۱۷۰ اگر قاضی در شهادت شهود شک پیدا کند ما بین آنها را جدا خواهد
کرد و علیحده از هر یک از جزئیات قضیه سؤال خواهد نمود و میگوید
در چه وقت بدی و در چه مکان دیدی آیا با شما بودی یا اول کسی
بودی که دید اگر اقوال شاهدها اختلاف پیدا کند شهادت
انها را ابطال خواهد کرد والا حکم خواهد کرد

۱۷۱ اگر شهادت با اصل دعوی توافق نکند و لو شاهدها متفق باشند
شهادت را قاضی باطل میکند

۱۷۲ اگر کسی بر زیدی ادعا کند که یکصد دینار نقد از او گرفته است و
زید انکار نماید و یک از شاهدها شهادت بدهد بگرفتن ان مبلغ
ولی بگوید بعضی را نقد و بعضی را جنس گرفته و دیگری شهادت
دهد که تمام را نقد ولی از وکیل او گرفته شهادت ساقط میشود

۱۷۳ اگر مدعی بگوید که من شاهد دارم ولی میخواهم منکر را قسم بدهم
بعد از آن برای اثبات حق خود شاهد حاضر میکنم این حق را ندارد

۱۷۴ اگر مدعی را قاضی بقسم مدعی علیه بشود شرط اسقاط شاهد
از طرف خود نیز جایز است

۱۷۵ اگر مدعی تنها یک شاهد اقامه کرد و قسم[1] خورد حق او ثابت میشود و اگر از قسم نکول کرد حق او در آن مجلس ثابت نمیشود

۱۷۶ اگر مدعی دو شاهد عادل اقامه کرد با شاهد قسم نمیخورد مگر اینکه شهادت برده باشد آنوقت با دو شاهد عادل برای بقای حق حق برده مثبت احتیاطاً قسم میخورد

۱۷۷ اگر مدعی راجع بعین غایبه که نزد مثبت بوده یا غصب مالی از طرف او شاهد اقامه نمود حق دارد که مال مزبور را بدون فسخ انتزاع نماید و اگر شهادت بر بیع یا هبه دادند با غایب باشد اقرب این است که قسم بشهادت ضمیمه میشود

۱۷۸ حاکم از مال غایب[2] حق ثابت مدعی را میدهد ولی از او کفیل میگیرد

۱۷۹ اگر کسی دعا کند که دیگری وصیتی برای او در حال مردن کرده و در وجوب ضمیمه کردن قسم با شاهد اشکال است[3]

---

۱ مدعی میتواند بجای شاهد دیگر قسم بخورد و اگر از قسم نکول کرد در آن مجلس حق او ثابت نمیشود ولی بعد میتواند در مجلس دیگر مثبت را دعوت نماید و این در صورتیست که دعوی مال باشد یا مآل آن مال باشد چنانکه در شهادات ذکر خواهد شد ۲ زیرا که غایب بر حجت خود با مثبت ۳ چون نص بر این است که ادعای بر میت شاهد و قسم هر دو میخواهد و احتمال ادای مال و ابراء ذمه میت هست پس قسم لازم میاید اما از اطراف ظاهر احتمالات مزبوره منتفی است و اصل هم بقای مال است بر ذمه مثبت

۱۸۰ اگر مدعی یک شاهد اقامه کرد یک قسم هم میخورد

۱۸۱ اگر مدعی بگوید که من شاهد غایب دارم قاضی او را مخیر میکند مابین صبر و قسم دادن منکر و مدعی حق ندارد که ملازمت مدعی علیه را[1] بنماید یا از او مطالبه کفیل بکند و همچنین است اگر اقامه یک شاهد بکند و او هم عادل باشد

۱۸۲ اگر شهود از اهل بصیرت و دین و اهل تقوی باشند کراهت دارد که قاضی با نها سختی بکند و انها را از هم جدا نماید - اما در موضع شبهه و شک این کار مستحب است

۱۸۳ برای حاکم جایز نیست که مداخله در بیانات شاهد بکند یا او را تعجیز کند بلکه او را واگذارد که آنچه دارد ذکر کند اگرچه مردد باشد و همچنین شاهد اگر بخواهد توقف کند قاضی او را ترغیب باقامه شهادت نمیکند و او را هم باز نمیدارد - و اگر طرف بخواهد اقرار نماید او را متوقف نمیسازد مگر در حق الله تعالی[2][3]

---

[1] تا وقتی که شاهدها حاضر شوند [2] نمیتواند ملازمت نموده یا کفیل بخواهد [3] مثل زنا و لواط و خمر که در انجا توقف اقرار جایز است بلکه مستحب است فان الله ستار یحب الستار

مقصد چهارم

در قسم دادن

در آن چند فصل است

فصل اوّل

۱۸۴ قسمی که موجب برائت ذمه از دعوی باشد منعقد نمیشود مگر به (الله تعالی)
اگرچه قسم خورنده کافر باشد

۱۸۵ گفته شده است که در قسم خوردن بجز سر بلفظ جلاله[1] چیزی باید علاوه
کرد که مزیل احتمال باشد چونکه آنها نور را خدا میدانند

۱۸۶ بغیر اسم خدا قسم خوردن بچیزی از کتب منزله و انبیای مرسل و امام و
مکان شریف و پدر و مادر جایز نیست

۱۸۷ اگر قاضی به بیند که قسم خوردن ذمی بطور یکه در دین خودش مقتضیات
او را بیشتر از فاجر باز میدارد جایز است که بآنطور قسم بدهد

۱۸۸ قسم برای هر مدعی علیحده ثابت است خواه مسلم باشد خواه کافر خواه زن
باشد خواه مرد

---

[1] مثل الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم

۱۸۹ برای حاکم مستحب است کسیرا که قسم میدهد قبل از آن موعظه کند

۱۹۰ در قسم کفایت میکند که قاضی بگوید بگو والله برای او بر عهدهٔ من چیزی نیست

۱۹۱ شایسته است که حاکم در باب قسم در قول و مکان و زمان در خصوص دعاوی حقوقی تمام سختی کند اگرچه کم باشد اما در مال در کمتر از نصاب قطع دست سختی نمیشود

(ا) سختی در قول مثل - وَاللّٰهِ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ الطَّالِبُ الْغَالِبُ الضَّارُّ النَّافِعُ الْمُدْرِكُ الَّذِیْ یَعْلَمُ مِنَ السِّرِّ مَا یَعْلَمُ مِنَ الْعَلَانِیَةِ که برای این مدعی از آنچه دعاء میکند بر من چیزی ثابت و غیر از اینها از الفاظیکه حاکم مناسب بداند

(ب) سختی در مکان مثل - مساجد و حرم

(ج) سختی در زمان مثل - روز جمعه و روز عید و بعد از زوال ظهر

۱۹۲ بر کافر سختی میکند باینکه بشرافت آن از مکان و زمان و اقوال معتقد است

۱۹۳ اگر ادا کننده قسم از سختی امتناع نماید بر ازاحبار نخواهد شد

۱۹۴ اگر بنده ادعای آزادی نماید و قیمت او کمتر از نصاب قطع دست باشد و اقرار او انکار نماید در قسم فاسختی نمیشود و اگر رد کند و بنده قسم بخورد

سخنی میشود چرا که او ادعای ازادی میکند

۱۹۵ در آنچه بیک شاهد و قسم ثابت نمیشود و در عیب نان در قسم تغلیظ می شود[۲]

۱۹۶ قسم گنگ باشاره است و گفته شده است که دست او را بر اسم خدای تعالی

میگذارند و گفته شده است که در لوحی صورت قسم را مینویسند و

باب میشوند اگر اخرس[۳] اشاره بذمه اش بری میشود و اگر امتناع کند

نکول کرده است

۱۹۷ قاضی قسم نمیدهد مگر در مجلس قضاوت خود چرا نکه عذری داشته

باشد و غایب میگردد که ناخوش و زن مخدره را در خانه آنها قسم بدهد

۱۹۸ شرط قسم این است که با انکار یا دعوی مطابقه کند و بعد از عرض

تقاضی واقع شود

فصل دوم

در ادا کننده قسم

۱۹۹ کسیکه قسم میخورد بلوغ و عقل و اختیار و قصد و توجه بطرف صحیحه اراد

شرط است

---

۱ آنچه مال نباشد ۲ تغلیظ سخنی است چنانکه گذشت ۳ اخرس گنگ است

۲۰۰ بصبی کودک اعتبار نیست و اگر ادعای بلوغ نماید بر این ادعا قسم داده نمیشود بلکه با امکان آن تصدیق او میشود و اگر بکوید من طفلم قسم نمیخورد بلکه انتظار بلوغ او خواهد رفت

۲۰۱ اگر دیوانه با کبی یا کراه یا مست یا خفته یا غافل یا مغمی علیه قسم بخورند اعتباری بر آنها نیست

۲۰۲ شخص کامل در انکار مال و نسب و ولاء[1] و رجعت[2] و نکاح و ظهار[3] و ایلاء[4] قسم میخورد

۲۰۳ در حد و در الله قسم خورده نمیشود — قاضی و شاهد هم قسم نمیخورند ولی قاضی بعد از عزل قسم میخورد

۲۰۴ وصی و قیم قسم نمیخورند زیرا که اقرار آنها بر قرض میت قبول نمیشود

۲۰۵ کسیکه انکار وکالت وکیلی را در باب استیفاء حق نماید اگرچه وکالت وکیل را بداند قسم نمیخورد زیرا جایز است که موکل انکار نماید

---

1 ولاء حقی است که برای چند طبقه بواسطه آزاد شدن مثل آقائی که غلامی را آزاد کند و امام و قاضی من جزیره و کسیکه کافری مسلمان کند در صورتیکه میت وارث نداشته باشد

2 رجعت رطلاق مقصود است 3 ظهار آنست که شخص بزن خود بگوید انت علی کظهر امی یعنی تو بر من مثل پشت مادر من هستی زن با او در اینصورت حرام میشود و باید کفاره بدهد تا رفع آن بشود 4 ایلاء آنست که مرد قسم بخورد بنام خدا که با زن خود مجامعت نکند ۵ یعنی حد زنا و لواط و غیره چون در اینجا تسامح است

۲۰۶ برای وکیل دعوی جا بز است که بر وکالت خود بدون حضور خصم قاضی شاهد نماید

۲۰۷ ادا کننده قسم دو قسمند - منکر است - و مدعی

اما منکر که با نبودن شاهد برای مدعی قسم میخورد با با بودن شاهد در صورتیکه مدعی راضی شود که اگر منکر قسم یاد نماید ترک شاهد خود را نماید

اما مدعی قسم میخورد بارد منکر یا نکول منکر بنا بر رأی پس اگر قسم را منکر رد نماید بمدعی متوجه میشود و اگر مدعی نکول نماید ادعا او اجاعًا ساقط میشود

۲۰۸ اگر منکر قسم را رد کند ولی قبل از انکه مدعی قسم بخورد حاضر شود قسم خوردن قولے بر انست که این حق را ندارد مگر برضای مدعی و در این قول اشکال است و منشاء اشکال این است که رد قسم از طرف منکر تقویض است نه اسقاط حق

۲۰۹ در ادعای خون در صورتیکه لوث باشد مدعی قسم میخورد

۲۱۰ دعوی در حدود الهی با نبودن شاهد شنیده نشده و قسم متوجه منکر نمیشود

۲۱۱ اگر کسے را قذف نماید و شاهد نباشد تهمت زده بر تهمت زننده ادعا

---

۱ کسے را بزنا نسبت دهد

نماید قولے براین است کہ میتواند قذف شدہ قسم بخورد تا بر قذف کنندہ
حد ثابت شود و دراین قول نظر است برای اینکہ در حدود قسم نیست
۲۱۲ منکر زدی قسم میخورد برای اینکہ غرامت از او ساقط شود پس هرگاه
نکول نماید مدعی قسم میخورد و غرامت مال بر دزد ثابت میشود اما
قطع دست او ثابت نمیشود و هم چنین است اگر مدعی بایک شاهد قسم بخورد
۲۱۳ کہ بکند تبدیل نصاب زکوٰۃ را ادعا کند یا ادعای نقصان تخمین نماید یا
قبل از اتمام سال مدعی اسلام بشود قسم نمیخورد بلکہ قول انہا را تصدیق میکنند
۲۱۴ اگر کسے اقامۂ شاهد نماید پس از اعراض کردہ بقسم منکر قناعت
کند یا شاهد کامل داشتہ باشد و از اعراض کند یا بگوید شاهد
اسقاط کردم و قناعت بقسم منکر نماید اقرب باین است کہ میتواند قبل از
قسم منکر بگوید یا بقسم یا شاهد رجوع نماید
۲۱۵ اگر یکنفر شهادت دهد کہ فلان متبنّا زید است و کس طلبے ندارد و متبنّا
نداشتہ باشد قولے براین است کہ منکر حبس میشود تا قسم یاد نماید یا اقرار

---

۱ یعنے قطع در اینجا ثابت نمیشود و مال ثابت میشود ۲ تبدیل نصاب را قبل از سال ادعا
کند برای اینکہ زکوٰۃ ندهد ۳ ادعا کند کہ قبل از اتمام سال مسلمان شدہ تا جزیہ
ندهد ۴ قول شیخ است در مبسوط

میت را میتوانند قسم بدهند اگر قسم خورد ذمه او از طلبکاران بری
میشود ولی از وارث بری نمیشود اگر وارث بعد ازان قسم خورد و
طلب را گرفت طلبکاران میت از وارث خواهند گرفت و در اخذ انها
از مقروض اشکال است[1]

فصل سوم

در اجع بانچه برای ان قسم میخورند

۲۱۸ شخص در کار یکه خود کرده یا دیگری کرده یا در نفی کار خود بطور
قطع قسم میخورد اما در نفی کار دیگری قسم بعدم علم میخورد - ضابطه
این است که قسم نمیخورد مگر بر آنچه عالم باشد و جایز نیست که تا ظن
غالب قسم بخورد - پس قسم قطعی بظنی که از گفته عادل[2] یا از روی
خطی یا از فهرستی که از نکول خصم و غیران حاصل میشود حلال نیست

۲۱۹ اگر کسیرا حاجر بود بعد یا خرید یا فرض یا جنایت بر دیگری ادعا نماید
منکر قسم نفی میخورد و اگر مورث او ادعائی نماید قسم بر او متوجه
نمیشود مگر ادعا کند که وارث علم دارد آنوقت وارث بنفی علم قسم

---

[1] چون مقروض را قسم داده اند حق انها از او ساقط شده از طرف دیگر چون مال
از ترکه است حق طلبکار بیشتر که تعلق میگیرد [2] یعنی یکنفر عادل

میخورد و میگوید که بر موکل خودم قرضی دارم نمیدانم

۲۲۰ و نفی تلف چهار پائی که تقصیر در هلاکش نموده قسم قطعی

واجب است

۲۲۱ اگر بگوید که وکیل تو فلان مال را در یافت کرده منکر قسم نفی

العلم خواهد خورد

۲۲۲ اگر منکر انکار دعوی نماید ولی در موقعیکه قسم میخورد قسم را بر نفی

استحقاق مدعی بخورد کافیست و لو در موقع انکار نفی دعوی کرده

باشد برای بعضی مجتهدین

۲۲۳ اگر منکر بتر نخورد یا پرداخت بمدعی را ادعا نماید مدعی خواهد شد

و مدعی منکر میشود آنوقت کافیست که مدعی قسم بر بقای حق خود

بخورد و منکر بر نفی این ادعا قسم میخورد و این قسم برای ناکافیست

و بیوا و لازم نیست

---

۱ اگر چهار پائی چیز برا تلف نماید و بر مالک او ادعا نماید که تقصیر در حفظ دابه نموده او قسم بر قطع باید بخورد که تقصیر نکرده

۲ مثل اینکه کسی از دیگری ادعای طلبی نماید و او اصلا انکار نماید ولی در موقع قسم قسم بخورد که او حقی بر من ندارد کافیست چرا که ممکن است طلبی داشته و طرف پرداخته باشد و نخواهد اقرار نماید

۲۲۴ هر دعوی که قابل توجیه جواب باشد قسم[1] با جواب توجیه مینماید

۲۲۵ بر منکر بانکار او یا نکول از قسم و رد قسم حق در نسب و ازادی و نکاح حکم میشود

۲۲۶ قسم بوارث توجیه نمیکند مگر مدعی ادعا نماید که وارث علم بمرگ مورث خود دارد یا بحق مدعی عالم است یا میت در تصرف وارث مال دارد اگر مدعی تسلیم نماید که وارث جاهل این مسائل است حق بر وارث تعلق نمیگیرد — در علم بمرگ و بحق قسم نفی العلم کفایت میکند — و در بودن مال در تصرف وارث قسم مبتی لازم است

۲۲۷ در قسم مثبت نیست قاضی است پس تو بر کسیکه قسم میخورد و کفتن انشاء الله در پیش خود صحیح نیست

۲۲۸ اگر عقیده قاضی آن باشد که شفعه با کثرت ثابت است برای کسیکه معتقد این عقیده نباشد قسم بر نفی باعتقاد خود که شفعه با کثرت ثابت نمیتواند ادا نماید بلکه اگر قاضی او را الزام نماید ظاهرا لازم میکرد دکه قسم بخورد و یا بر او لازم است که باطنا قسم بخورد

---

[1] خبرا زحدود

دران اشکال[1] است اقرب اینست که اگر مقلد باشد و مجتهد نباشد

براو لازم است

فصل چهارم

در حکم قسم

۲۲۹ حکم قسم قطع خصومت دنیی است نه برائت ذمه انکه قسم میخورد

۲۳۰ بعد از قسم برای مدعی حق مطالبه نیست و هم چنین حق اقامه شاهد

نیست هر چند نداند که شاهد دارد

۲۳۱ اگر مدعی گفت که شهود من دروغ گفته اند شهادت باطل خواهد

شد ولی اقرب اینست که دعوی باطل نخواهد بود و دراینصورت

اگر منکر ادعا کند که مدعی بدروغ شهود خود اقرار کرده

و شاهد هم اقامه نماید لازم نیست که برای اسقاط بینه قسم

بخورد چرا که مقصود او طعن شهود بوده و اگر بگوئیم که دعوی

باطل خواهد شد برای او قسم جایز است تا اینکه دعوی بحال ساقط شود

---

[1] منشاء اشکال امر بامضای حکم حاکم از یکطرف و از طرف دیگر مبنی بودن حکم قاضی بر اجتهاد که احتمال خطا میرود ۲ یعنی در وقت قسم ندانند که شاهد دارد ۳ بلکه فقط شاهد اقامه نماید ۴ نزد حال

۲۳۲ اگر منکر بگوید که مرا بکر ندیده قسم داده و مدعی قسم بخورد که او را
قسم نداده است این حرف شنیده میشود بنا بر اشکال[1] ولی اگر مدعی
بگوید که مرا بکر ندیده قسم داده است یا اینکه من او را قسم نداده ام حالا او
قسم بخورد که مرا قسم نداده این حرف بعلت تسلسل شنیده نمیشود

۲۳۳ اگر مدعی بر انتزاع دین مال خود از دست خصم قادر باشد نمیتواند
اقدام کند اگرچه قهرا بیاعدت ظالم باشد مادامیکه فتنه
تولید نکند و اگرچه حاکم اذن نداده باشد

۲۳۴ اگر حق مدعی قرض باشد و مقروض اقرار داشته حاضر پرداخت
باشد مدعی نمیتواند مستقلا بدون اذن مقروض چیزی از مال
او بگیرد برای اینکه مقروض اختیار ادای قرض خود را دارد اگر مقروض
امتناع داشته باشد حاکم استقلال در وصول دارد نه مدعی
و اگر انکار داشته باشد و برای مدعی شاهد باشد که نزد حاکم
اثبات نماید و امکان وصول بحاکم هم باشد پس اقرب آنست که

---

[1] بعد از اینکه اعتراف نمود که قسم خورده دیگر قسم باو وارد نمیشود
اما چون مدعی قسم میخورد دعای او شنیده میشود

عن خود را بتواند بدون اذن حاکم بگیرد و اگر شاهد نباشد
بار سپردن بحاکم متعذر باشد و از حبس مال خود نزد مقرض
مبادا بخود او در گرفتن ابطال خواهد داشت و اگر مالی از مقرض
باشد نزد طلبکار رود بعید باشد در برداشتن آن عوض طلب خلاف
است اقرب این است که کراهت دارد و اگر مال از غیر جنس باشد بقیمت
عادله آنرا دریافت مینماید و در آن رضای مالک معتبر نیست
طلبکار میتواند آنمال را بفروشد و از بابت طلب خود محسوب
دارد و اگر آنمال قبل از فروش تلف شود مدعی ضامن نخواهد
بود ولی اقرب این است که ضمان باو تعلق میگیرد بجهت اینکه طلبکار
بدون اذن مالک مال را دریافت کرده است و از هم تفاصل مینمایند
۲۳۵ اگر کسی چیزی که احدی در آن تصرف نداشته و منازعی نباشد
ادعا نماید برای او حکم میشود مثل اینکه کسی در حضور جماعتی
باشد و یکی ادعا کند که آنها از آن است و دیگران با او نزاع نکنند و
در آن تصرفی در آن نداشته باشند

---

۱ در طلبکار همانطور یکه ذمه مقرض مشغول بوده بواسطه این ضمان مشغول میشود
و انوقت هیچ دو طرف در ذمه دارند تقاص مینمایند که تهاتر میشود

۲۳۶ اگر کشتی در دریا بشکند مالے کہ دریا بکنار اندازد متعلق باہل کشتی است و آنچہ [illegible] پیدا کرد صاحبانش ترک نمودہ و اعراض کردہ باشند از کیست کہ در میان آورد

۲۳۷ اگر وارثی بر نفی علم از قرض مورث خود یا نفی علم از استحقاق مدعی قسم بخورد مدعی را از اقامہ شاہد مانع نمیشود

فصل پنجم

در قسم باشاہد

۲۳۸ آنچہ بیک شاہد مرد و دو شاہد زن ثابت میشود با یک شاہد مرد و قسم نیز ثابت میشود مگر عیوب زنان ـ و اعتبار است از آنچہ مال باشد یا مقصود از آن مال باشد مثل طلب و قرض و غصب و عقود یکہ در آنہا معاوضہ باشد مثل بیع و صلح و اجارہ و مضاربہ و ہبہ و وصیت برای کسے و جنایتے کہ باعث دیہ بشود مثل جنایت خطائی و جنایت[1] عمد خطائے و کشتن پدر پسر خود را و آزاد بندہ را و شکستن استخوان و ضربتی کہ بجوف بدن برسد و ضربے کہ مامۃ[2] الدماغ برسد

---

[1] جنایت مثل آنکہ کسے بکسے را بزند نہ بقصد مرگ ولی او بمیرد [2] مغز سر

۲۳۹ خلع و طلاق و رجوع در طلاق و آزادی کتابت بناء و تدبیر[1] بندہ و نسب و وکالت و وصی قرار دادن کسے و عیوب زنان بیک شاهد مرد و قسم ثابت نمیشود اما در نکاح اشکال است اقرب اینست که ثابت میشود اگر مدعی زن باشد — در وقف بیک شاهد مرد و قسم قبول میشود بجهت اینکه وقف بموقوف علیه منتقل میشود

۲۴۰ فرق نیست که مدعی مسلم باشد یا کافر — عادل باشد یا فاسق — مرد باشد یا زن

۲۴۱ شرط است که شهادت شاهد و ثبوت عدالت شهود قبل از قسم واقع شود پس اگر قبل از ادای شهادت یا بعد از ادای شهادت و پیش از ثبوت عدالت قسم بخورد قسم لغو خواهد بود و محتاج است باعادهٔ قسم

۲۴۲ اقرب اینست که حکم بشاهد و قسم باهم تمام میشود و بیکی از انها تمام نمیشود و فایدهٔ ان در اختلاف وجوه غرامت و قبلکه شاهد از شهادت خود برگردد

---

[1] از انکاح است بعد از یکه مرد نزن میدهد [2] تدبیر بنده انستکه قرار بدهد بنده بعد از مرگ او آزاد باشد [3] فتوای علامه قدس سره است [4] بقول انکه باهم تمام میشود نصف غرامت بر او وارد میاید و بقولی که بشاهد تمام میشود کل غرامت باید بدهد

۲۴۳ ادعای چند نفر بایک شاهد ثابت نمیشود مگر بقسم هریک ازانها پس هرکدام که قسم خورد نصیب او ثابت میشود اما نصیب کسی که امتناع از قسم نماید ثابت نمیشود

۲۴۴ اگر کسیکه نکول از قسم نماید بعد از مرگ او اولاد او قسم نمیخورد مگر در خصوص وقف و اگر قبل از نکول مرده باشد اولاد او میتوانند قسم بخورند و در اینکه اعاده شهادت واجب میشود اشکال است[1]

۲۴۵ اگر ناکل وارث کسیکه باشد که قسم خورده و بحق خود نرسیده باشد اینچه مورث بر او قسم خورده ناکل خواهد برد در صورتیکه نکول او را در دعوی[2] نکرده باشد

۲۴۶ بر چیزیکه نمیشناسد قسم قطعی نمیخورد و برای شناختن اگر مکتوب بخط خود را بیابد کفایت نمیکند اگرچه در نزد خودش محفوظ بوده و بداند که در آن شناختگی نشده است و هم چنین است اگر چیزی بخط مورث خود بیابد

---

[1] منشاء اشکال این است که دعوی یکی است و وارث قائم مقام مورث است پس اعاده شهادت لازم نیست و از اینجا میگوید که وارث عین مورث است و مدعی نمیتواند قسم بخورد مگر بعد از شهادت پس اعاده لازم است

[2] در اینصورت ناکل باقرار خودش ماخوذ شده و چیزی باو نمیرسد

۲۴۷ کسے برای ثبوت مالے برای دیگری قسم نمیخورد

۲۴۸ اگر طلبکار متبے ادعا کند کہ برای ثبت مالے در نزد دیگری هست و
بکنفر شاهد اقامہ نماید وارث قسم میخورد هرچند قرض میت تمام اتمالوا
ببرد پس اگر وارث امتناع از قسم نماید طلبکار قسم نمیخورد و وارث
بقسم اجبار نمیشود و هم چنین است اگر طلبکار رهنے ادعا نماید بکنفر
شاهد اقامہ کند کہ آن رهن از آن[1] میت است طلبکار قسم نمیخورد برای
اینکہ متهم است در اثبات مال برای دیگری

۲۴۹ ورثہ برای اثبات مال مورث خود قسم میخورند و بطوریکہ فرض است
قسمت مینمایند اگر بعضے از آنها از قسم امتناع نمایند نصیب آنها
ساقط میشود و حق ندارند مزاحم کسیکہ قسم خورده است بشوند -
و اگر اتمال وصیت باشد بالسویہ قسمت مینمایند مگر اینکہ موصی تفضیل
داده باشد و اگر بعضے از ورثہ امتناع از قسم نمایند با کسیکہ قسم
خورده شراکت نخواهند داشت و اگر بعضے از آنها بچہ یا دیوانہ باشد
نصیب او توقیف خواهد ماند تا کہ بالغ و رشید شد قسم میخورد و محق

---

[1] کہ مقروض او باشد

حق خود میشود والا نمیشود واگر پیش از ان ببرد وارث و میتواند
قسم بخورد واستیفای نصیب خود را بکند

۲۵۰ بر ولی گرفتن نصیبی که برادر ولایت دارد از مقروض واجب نیست
آیا مطالبه کفیل از او میکند در آن اشکال است یا برای مولی علیه
در انچه از مال و رانیتی یا وصایتی قسم خورده دریافت نموده باشند
شرکت هست قریب این است که اگر کامل شده قسم بخورد هست

فروع

۲۵۱ اگر بعضی از ورثه ادعا نمایند که مورث آنها برای انها وصی
کرده با اقامه شاهد قسم میخورند وحکم در حق انها میشود واگر امتناع
ورزند برای مدعیهای ارث حکم میشود لکن برای مدعی وقفیت
نصیب او در حق خود او نه در حق طلبکاران حکم میشود واگر بعضی از انها
قسم بخورند نصیب کسیکه قسم خورده بطور وقف ثابت و باقیمانده

---

۱ منشاء اشکال این است که ثبوت چون بعمل نیامده کفیل گرفته نمیشود و از طرف
دیگر چون احتمال تضییع مال میرود گرفته میشود ۲ کسی است که ولی دارد
۳ این در صورتیست که مال مشاع باشد ۴ یعنی اگر مدعی امتناع از قسم
نماید و میت طلبکار داشته باشد بقدر طلب خود از مال میبرند و نسبت
بانها وقف نیست ولی نسبت بمدعی وقف است

ملک طلق میباشد و قروض و دیون بیا نمانده تعلق میگیرد و انچه
زیاد بماند میراث خواهد بود و انچه از فاضل مال برای منفعتهای
وقف که قسم نخورده اند حاصل شود وقف خواهد بود ـ اگر کسیکه
از قسم امتناع ورزیده مفترض شود برای بطن ثانی با اقامهٔ شاهد
قسم وارد است و حق بطن ثانی با امتناع بطن اول از قسم باطل نمیشود
۲۵۲ اگر کسی وقفی برخود و براولادش بطور وقف ترتیبی ادعا کند با اقامهٔ
شاهد قسم میخورد و لازم نیست که اولاد او بعد از او قسم دیگر بخورند
و هم چنین است اگر بواسطهٔ انقراض بطنها وقف راجع شود بفقراء و
بمصالح مسلمین و اگر وقف مابین بطن اول و بطن دوم شراکتی باشد
بطن دوم محتاج بقسم خوردن نیست برا که بطن دوم بعد از وجودش مثل
موجود در وقت دعوی حساب میشود و احتمال دارد که در شق اول[2]
همینطور باشد چونکه بطن دوم از واضع اصلی حق میبرد نه از بطن اول
۲۵۳ اگر سه پسر ادعا نمایند که وقفی مابین آنها و بطون آنها مشترک است

---

1 وقف ترتیبی انستکه اول بطن اول بمیرند بعد از انقراض انها بطن دوم ببرند

2 یعنی در وقف ترتیبی

وقتم هم بخورند پس از آن برای یکی از آنها پسری پیدا شود از زمان تولد
از پسر چهارم یک مال وقفی برای او توقف میشود اتوقف اگر این پسر
بعد از بلوغش قسم بخورد حق خود را دریافت میدارد و اگر امتناع
از قسم نماید قولی بر این است که آن چهارم یک بان سه نفر برمیگردد
زیرا آن سه نفر وقف را بقسم خود ثابت کرده و منازعم هم ندارند و
این پسر چهارمی مجرای معدوم شده است ولی مطلب مشکل میشود
بسبب اعتراف آن سه نفر بعد مراستحقاق خود در آنهم پس آنهم پس برمیگردد
بنا کل از قسم و بمدعی علیه اولا و بورثه او ثانیا راجع نمیشود اگر
یکی از آن سه پسر قبل از بلوغ این کودک بمیرد ثلث مال وقف برای
کودک از زمان وفات ثبت کار میکنند برای اینکه وقف را
سه قسمت کرده باشند و حال انکه برای او نا زمان وفات ثبت
چهار یک بود پس اگر بچه بعد از رسیدن سن کمال قسم خورد تمام را
دریافت خواهد کرد و اگر از قسم نکول نماید چهار یک مال وقف تا
زمان مردن آن ثبت مابین ورثه او و سایرین سه قسمت میشود و ثلث هم

---

۱ غرض اینست که بموجب اقرار سه پسر اول آنچه بپسر یکه از بطن ثانی است بهر یک از آن پسران برمیگردد

از زمان وفات متعلق بسا بر پر است و در این اشکال[1] است و ممکن است
بنا کل از قسم رجوع شود مدعی علیه و اگر نکول کند از قسم نکند
وقف را نماید با و قطعاً چیزی عاید نمیشود و حق از برای اداء کنندگان
قسم و واقف است برای اینکه این وقفی است که مصرف آن مشکل شده
و راجع میشود بورثه واقف

۲۵۴ اگر بطن اول وقف را بترتیب ادعا نموده و با اقامه شاهد قسم بخورند
و بطن دوم بعد از وجود بگویند وقف ثرا کتبی بوده آنوقت خصومت
ما بین آنها و بطن اول است پس اگر بطن دوم اقامه بر شاهد نموده یا
آن شاهد قسم بخورند با بطن اول شریک شده و حق دارند که از ادعای
وجود خود مطالبه حصه نماء خود را از بطن اول بنمایند

۲۵۵ اگر بطن اول ادعا نماید که وقف ترتیبی است و با اقامه شاهد از
قسم نکول نمایند و بطن دوم پیدا شود احتمال دارد که بطن دوم قسم
بدهند و احتمال دارد که قسم ندهند تا وقتیکه بطن اول بمیرد
منشاء این تردد از آنجا است که از یک طرف نکول را مثل اقرار

---

[1] همان اشکال که سابق ذکر شد در اینجا هم هست

قرار میدهند و از طرف دیگر اعتراف بطن دوم است بعد استحقاق[1]
بطن اول نه الحال و اگر بعضی از آنها قسم خورده بعد بمیرد احتمال
دارد که نصیب او بنا کل مصروف شود و احتمال دارد با ولاد که بعد
قسم خورده منصرف گردد و احتمال دارد که بواقف برگردد بواسطه
تعذر مصرف وقف

۲۵۰۶ اگر کسی ادعا نماید که بنده که در ملک او و فعلاً در دست دیگر است
از اوست با اقامه بینه شاهد قسم نخورد برای اینکه اثبات[2] از ادعای
میکند و اگر ادعای کنیز صاحب اولاد را نماید که در دست دیگر
باشد و نسبت آن اولاد را بخود بدهد و ادعا کند که آن کنیز مادر
بچه است با اقامه شاهد قسم میخورد تا کنیز بودن او را ثابت نماید
نه اولاد را زیرا حکم بحر که از او تولد شده باقرار آن شخص ثابت میشود

۲۵۰۷ در دعوی قتل خطا و شبه خطا با اقامه شاهد قسم بخورد[3] اما در قتل
عمد اینطور نیست بلی اگر شهادت شاهد لوث باشد دعوی با آن

---

[1] یعنی چون بطن اول از قسم نکول کرده مثل این است که منصرف شده باشد
پس قسم ببطن دوم وارد میشود [2] با اینها بعد از مردن بطن اول قسم وارد میشود
[3] یعنی در اثبات همان اقرار و یک شاهد کافیست [4] مدعی قسم میخورد

شهادت بقسم ثابت میشود

فصل ششم

در نکول

۲۵۸ اقرب باین است بمجرد نکول از قسم حکم صادر نمیشود بلکه قسم بمدعی رد میشود اگر مدعی نکول کرد دعوای او فی الحال ساقط میشود ولی در غیر آنمجلس میتواند اعادهٔ دعوی نماید و وقتی قسم بمدعی رد میشود که نکول منکر تمام بشود یا اینکه بگوید قسم نمیخورم تا من ناکل یا ساکت شده و قاضی بگوید که قسم بخور و سزاوار است که قاضی بعد از قسم را بر نکول کننده عرضه بدارد و حکم نکول را برای او شرح بدهد پس اگر شرح ندهد و حکم بنکول بکند و نکول کننده رجوع نموده و بگوید من حکم نکول را نمیدانستم پس رجوع از قسم خوردن نکول کننده اشکال[1] است و اگر ممنوع بداریم هرگاه مدعی بقسم منکر راضی شود اقرب باین است که جایز خواهد بود و احتمال

---

[1] منشاء اشکال این است از یک طرف که نکول محقق شده و حاکم بان حکم کرده است و از طرف دیگر قسم حق مدعی علیه است و اصل بناء او است تا بمدعی رد نماید

دارد که نکول مدعی از قسم مثل قسم مدعی علیه باشد و اگر مدعی
قسم بخورد با مثل اقرار خصم شمرده میشود و ازین اشکال[1] است اما
در هر صورت باین قسم مستحق حق خود میشود و اگر مدعی بگوید که
برای قسم من مهلت بدهید مهلت داده میشود بخلاف مدعی علیه
که باو مهلت داده نمیشود

۲۵۹ اگر مدعی اقامه بک شاهد نماید و از قسم با شاهد نکول بکند
احتمال دارد که بعد از ان حق قسم خوردن داشته باشد و احتمال
دارد که قسم او بعد قبول نشود مگر اینکه شاهد دیگری اقامه نماید

۲۶۰ اگر قاضی ادعا نماید که مال شیئی که وارث نداشته بر ذمه کسی هست و آن کس
نکول کند احتمال دارد که نکول کننده را حبس نمایند تا قسم بخورد یا
اقرار نماید و احتمال دارد که حکومت بر او دیشود و احتمال دارد که بر ذمه
حکومت بشود

۲۶۱ اگر فقیرها گیرند صدقات را دعا نمایند که مالکی بر ثبوت زکوة بر ذمه

---

[1] منشاء اشکال از یک طرف ترتب قسم مدعی است بر نکول منکر پس حکم اقرار را
دارد و از طرف دیگر صدور آن از مدعی مثل شاهد است ۲ احتمال اول برای این است که
مدعی چون مدعا است حاکم هم برای دیگری نمیتواند دعا بکند نمیتواند قسم بخورد احتمال دوم برای این است
که از قسم نکول کرده احتمال سوم برای این است که بدون اثبات نمیتواند طلبی بر منکر وارد آورد

خود اقرار کرده و ما لک نکول نما بد آنها متم نمیخورند بلکه احتمال آن فوق دران ثابت میشود

مقصد پنجم

در حکومت بر غایب — در آن چند فصل است

فصل اول — در مدعی

۲۶۲ مدعی بر غایب بنا است چیز را ادعا نماید که در جنس و وصف و قدر معلوم باشد و صریحاً بگوید که من مطالبان هستم پس اگر بگوید برای من بر عهده فلان چیز است در حکم کفایت نمیکند و صدور حکم محتاج است باقامه شاهد — و یا شرط است مدعی ادعا نماید که غایب انکار دارد در این نظر است[1] پس اگر این را شرط قرار بدهیم هرگاه مدعی اعتراف نماید که غایب معترف بادعای او است دعوای او شنیده نمیشود و اگر معترض بانکار غایب نشود ادعای او شنیده میشود و با اقامه شاهد در حق برای غایب و عدم اسقاط دعوی و نکرفتن عوض متم میخورد و واجب

---

[1] ازان جهت که نفی بطور مطلق است و فتوای اصحاب هم خاکی است این ادعا لازم میشود ازان جهت که بینه دال بر انکار شرط شده لازم است

مبنیست که برصدق شاهد در قسم تعرض نماید

۲۶۳ اگر وکیل مدعی بر غایب[1] دعا نماید قسم نمیخورد و حق را باو تسلیم نمینماید بعد از اینکه از او کفیل بگیرند پس اگر موکل غایب[2] قسم بخورد برای او مقرر میشود والا مسترد میشود

۲۶۴ همچنین ولی طفل و مجنون یا اقامه شاهد مال را دریافت میکند کفیل از او میگیرند اگر طرف ادعای برائت ذمه نماید

۲۶۵ اگر مدعی علیه بوکیل مدعی غایب[3] بگوید که موکل تو مرا بری الذمه کرده یا طلب او را باو داده ام فایده ندارد او را باید دادن مال الزام میکنند پس از آن اثبات برائت ذمه خود را میکند، و اینمال را دارد که در حکم توقف شود برای اینکه شاید راست گفته باشد

۲۶۶ بر مدعی واجب نیست که حجت خود را بدهد خواه مقروض حاضر باشد یا غایب باشد بحجت اینکه آنچه را داده اگر مستحق للغیر در آید آن سند حجت او است و همچنین فروشنده کتاب اصل (بنجاق) را بخریدار نمیدهد

---

[1] بعد از ثبوت [2] یعنی از مجلس غایب باشد [3] در صورتیکه وکیل مدعی دعوی را شرعاً ثابت کرده باشد [4] یعنی بعد از اینکه مقروض را بحق برا و حکم شده بمدعی داد بر مدعی واجب نیست که سند خود را بدهد

بنای اینکه اگر مبیع مستحق للغیر درآید بخواهد سند واسناما اگر خریدار
داد نیز اشرط نماید لازم خواهد شد واگر مشتری نسخه را نیز طلبید
یا مدیون نسخه سند را بخواهد اقرب اینست که باید اجابت کرد بلی
مدعی علیه میتواند از دادن سند امتناع نماید تا اینکه گیرنده شاهد
بیاورد اگرچه برای او بر طرف بینه نباشد واین برای استخلاص از قسم است

فصل دوم

در مدعی علیه ومدعی به

هر کسیکه از مجلس قاضی غایب باشد حکم میشود اگرچه برای بعضی
مجتهدین حاضر در شهر باشد یا بمسافت کمی مسافر باشد وقولی بر
اینست که در باره حاضر بشهر وقتی حکم معتبر است که حضور شرعی
در شهد زشاهد حضور مدعی علیه شرط نیست اگرچه در شهر حاضر باشد
اگر مدعی علیه غایب از شهر باشد احضارش وقتی جایز است که مدعی
شاهد داشته باشد بدون شاهد بواسطه زحمت مسافر نباید احضار
نمیشود وابن احضار در صورتیست که در شهر مدعی حاکم نباشد

---

۱ اگر مجدد ادعا کند ۲ این قول شیخ قدس سره است

۲۷۰ برخلاف در باب حقوق مردم از قرض و عقود و طلاق و ارادی و جنایات و قصاص حکم میشود ولی در حقوق الهی مثل زنا و لواط حکم نمیشود زیرا بنای حقوق الله بر تخفیف است و یراد در خصوص در دزدی حکومت میشود اما فقط در باب مال نزد در خصوص برید زدیست

۲۷۱ قاضی در مال حاضر نیست که از ولایت او غایب باشد نظر خواهد داشت

۲۷۲ مدعی به اگر قرض باشد یا عقار باشد ممکن[1] است که بحدود و تعریف شده و یا بچیزی از غیر آن تمیز داده شود مضبوط باشد و اگر محکوم براست یا چیزی شبیه آن باشد که بعلامت تمیز حاصل شود احتمال دارد که در باب آن بعلایم و صفات حکم شود چنانکه در خصوص محکوم علیه[2] حکم میشود و احتمال دارد که ذکر قیمت بشود و ذکر صفات نشود مثل جاریه و امعه و احتمال دارد که بینه شنیده شود بدون حکومت برای اینکه عین مال بشهر یکه شهود آن هستند فرستاده شود تا بعد از مال شهادت دهند ـ و اگر مدعی بخواهد بنده را از قریه بشهر یکه شهود

---

۱ مثلا اگر قرض باشد بمقدار و اگر ملک باشد بحدود معین باشد

۲ یعنی بطوریکه محکوم علیه اگر معروف نباشد بعلایم و صفات توصیف میشود

بفرستد از او کفیل گرفته میشود ولی خود بدان بر مدعی واجب نیست
از او ضامنی برای تهمت مطالبه میشود و احتمال دارد که مدعی ذا ید را
تهمت نزند فی الحال ملزم نمایند برای اینکه بین مال و صاحب آن حائل شده
تا اگر مدعی حق خود را ثابت نماید باو رد شود

۲۷۳ اگر منکر انکار کند که مثل این بنده که بفلان صفت موصوف در دست
او نیست بر مدعی واضح است که این عبد در تصرف او است قائم شاهد لازم است
پس اگر مدعی اقامه شهود کرد یا بعد از نکول منکر قسم خورد منکر را حبس
مینمایند تا بنده را احضار نماید و تا حضور بنده و یا ادعای تلف بنده
حبس او دائمی میباشد و در صورت ادعای تلف از منکر قبول تهمت
میشود - و قبول دعوای تلف برای است که منکر در حبس دائمی نماند

۲۷۴ اگر منکر قسم بخورد که این بنده در تصرف من نیست و برای مدعی هم شاهد
نباشد دعوی باطل خواهد بود و اگر مدعی بداند که منکر قسم میخورد
باینکه عین غلام در تصرف او نیست دعوی را بتهمت تحویل سپاید - و
اگر بگوید که من بنده را ادعا میکنم که قیمتش ده دینار است و بخواهد که
باعین او را احضار نمایند یا قیمتش را بدهد اقرب بصحت این دعوی است

---

۱ یعنی این دعوی شنیده میشود

اگرچه بطور ترديد بداند ـ واگر مدعی علیه بنده را احضار نماید ودعوی ثابت میشود بر مدعی است که مصارف احضار و مزاجعت بنده را بدهد ودر تضمین منفعت بنده اشکال است[1]

فصل سوم

در نوشتن قاضی بقاضی دیگر

۲۷۵ در نزد علماء اجماعاً اعتبار بنوشتن نیست خواه سرش مهر باشد یا نباشد خواه قاضی بدو شاهد انها بکوید که شما را شاهد میطلبم که آنچه در این نوشته است خط من است یا خط من نیست و همچنین است اگر بکوید آنچه در این نوشته است حکم من است و تفصیل ندهد

۲۷۶ اگر مقری بکوید که شهادت بده بر من بآنچه در این قباله نوشته شده در من بان عالم هستم قول باین است که اگر شاهد قباله را یا آنچه در قباله است حفظ نماید و باقرار او شهادت بدهد جایز است نه اینکه اقرار بمجهول صحیح است

۲۷۷ اگر بینه در مجلس حکم حاضر نباشند و قاضی انها را بر حکم خود شاهد بگیرد اقرب باین است که قاضی دوم حکم مزبور را انفاذ ننماید زیرا در بلاد دور

---

[1] بدای اینکه محکم خاکم جلب بینه اگر منفعت او ضایع شود بر مدعی ضمانی نباید یا ارجاع

از شهود برای اثبات حقوق بان احتیاج است و فرقشان شهود اصل آنجا منکر است
و بیم آنکه استماع شهود واجب است و شهادت[1] سوم شنیده نمیشود و برای آنکه اگر منکر
اقرار نماید که حاکم شرع حق را و حکم کرده است حاکم دوم آنحکم را انفاذ نماید و اگر بعد از اقرار
بخواهد انکار نماید شهود آنرا ثابت نمایند ـ و نص مانع از عمل
بمکتوب قاضی بقاضی دیگر فقط شامل است بانچه او لا منع از ان کردیم
اما آنچه را بجوز کردیم از حقوق مردم است نه در حدود و غیر حدود که
راجع بحقوق خداوند متعال باشد بشرط اینکه دو شاهد انها در
موقع خصومت مدعا علیهن حاضر باشند و حکم حاکم را مابین آنها
بشنوند و قاضی آنها را بر حکم خود شاهد بگیرد پس اگر انها دیگر
قاضی دیگر شهادت بدهند قاضی دوم حکم قاضی اول را انفاذ
مینماید ولی بصحت آن حکم نمیکند بلکه فایده ان قطع خصومت است که اگر
طرفین دعوی بخواهند دعوی را از سر بگیرند شنیده نمیشود ـ و اگر
دو شاهد مزبور حاضر مجلس دعوی نبوده باشند و حاکم دعوی و صورت
حکم را برای آنها حکایت نماید و انها را شاهد بر حکم بگیرد محل نظر است

---

[1] در شهادت فقط شاهد اصل و شاهد فرع شنیده میشود شهادت سوم بالاجماع

اقرب این است که اخبار قاضی در باب حکم خودش قبول است

۲۷۸ اگر دعوی بر غائب باشد و دعوی و اقامه بینه و حکم را شاهدها بشنوند پس حاکم انها را بر حکم خود شاهد بگیرد قاضی دیگر نیز انرا انفاذ میکند اگر قاضی بقاضی دیگر اطلاع بدهد که در فلان قضیه حکم کرده بقول آن مرجح است و اگر خبر بدهد که فلان قضیه نزد او ثابت شده باو شاهد در ثبوت آن شهادت داده اند فایده نخواهد داشت[1]

۲۷۹ اگر دو شاهد ابقاء بخواهند در باب حکمی نزد حاکم دیگر شهادت بدهند آنچه از دعوی دیده اند و از حاکم شنیده اند حکایت مینمایند و میگویند که بحکم و امضای او شهادت میدهیم و اگر مکتوب قاضی را برآنها بخوانند جایز است بگویند شهادت میدهیم که آن قاضی چنین حکم کرده است

۲۸۰ واجب است که شاهدها آنچه را شهادت میدهند مضبوط داشته باشند پس اگر برای قاضی دوم شهادت آنها محل شبهه واقع شود تا مطلب واضح نشود حکم نخواهد کرد

---

[1] زیرا حاکم به ثبوت نزد دیگری حکم نمیدهد

۲۸۱ شاهد بر حکم میتواند نزد کسیکه مکتوب باو نوشته شده و نفوذ او
شهادت بدهد اگرچه قاضی در مکتوب خود ننوشته باشد که یکدا
یک از قضاة آنرا برساند و یا کاتب و یا مخاطب مکتوب مرده باشند

۲۸۲ اگر حال قاضی اول بواسطهٔ عزل یا مرگ تغییر نماید در عمل بحکم او
ضرری نیست اما اگر بواسطهٔ فسق تغییر نماید بحکمش عمل نمیشود
ولی آنچه قبل از زمان فسق او انفاذ شده بقرار خود میماند

۲۸۳ در تغییر آنکسی که مکتوب باو نوشته شده اعتباری نیست بلکه
هر حاکمی که شاهدان نزد او شهادت بدهند حکم خواهد کرد

۲۸۴ بر شاهد ها واجبست اسم محکوم علیه و پدر و جدّ او و شکل و شمایل
او را بطوریکه او را از شریک تمیز بدهد ذکر نمایند و ذکر آنها در
مکتوب قاضی هم احوط است

۲۸۵ اگر کسی را که بجای مدّعی علیه حاضر کردند اقرار کرد که محکوم علیه
است بر او حق الزام میشود و اگر انکار نماید در صورتیکه شهادت
بوصفی باشد که غالبًا احتمال مشارک داشته باشد قول قول
منکر است با قسم او و اگر اینکه مدّعی اقامهٔ شاهد نماید که خود او

طرفات واگر وصف طور دیگر باشد که شریک متعذر باشد مکر
نادر را بانکار او التفات نمیشود زیرا انکار او خلاف ظاهر خواهد
بود واگر منکر بیک از صفات شریک او باشد اظهار نماید حکم
از او رفع میشود مکر وقتیکه مدعی اقامهٔ بینه نماید که خصم خود است
۲۸۶ اگر انکار نماید که با همی که میکوید موسوم بنست و مدعی اقامهٔ شاهد
بران نماید بر منکر حکم صادر خواهد شد والا منکر بانکار خود قسم
خواهد خورد و حکم از او منصرف خواهد شد واگر از قسم خوردن
نکول نماید مدعی قسم خورده و منکر الزام بادای حق میشود واگر بر
نفی اسم قسم نخورد ولی قسم بخورد بر اینکه چیزی از او بوعده ندارم
قبول نمیشود

۲۸۷ اگر قاضی در حکم اختصار نماید و فقط اسم مقر و پدر او را بنویسد
آنشخص اقرار کند که اسم او همین و پدرش همین اسم موسوم است و مقصود
از حکم هم او است اما حق را انکار نماید وجه صحیح این است که او را الزام
بادای حق خواهند کرد اما در این اشکالی است و منشاء اشکال این است
که حکم مبهم فی نفسه قابل الزام نیست

۲۸۸ اگر شخص ما خود را دعا کند که دزا نشر کیے هم اسم و هم توصیف او هست
اظهار او رسید کے میشود اگر انشخص ثانی زنده باشد از او سوال
شود هر گاه اعتراف کرد که او غریم است شخص اول آزاد میشود و اگر
انکار کرد حکم متوقف میماند تا معلوم شود که کدام یک طرف هستند
و اگر مرده باشد و او ضاع بر بالای مرده شهادت بدهد یا بواسطه
اینکه تاریخ حق مدعی از زمان موت او موخر باشد یا بسبب اینکه غریم
معاصر او نبوده باشد یا چیز های دیگر از این قبیل بحرف شخص اول
التفات نمیشود والا حکم متوقف میماند تا امر ظاهر شود

۲۸۹ اگر خاکم اول بشنیدن شاهد اختصاص کرده باشد خاکم ثانی باین حکم
نمیکند اگر چه ان شهود نزد او عادل باشند

۲۹۰ اگر مدعی علیه بگوید که من شهود اصل و شهود انهارا در شهر خود[1]
جرح میکنم متمسک نمیشود مگر اینکه مال را تسلیم کند پس اگر
جرح را ظاهر نمود مال باو برمیگردد

---

[1] بدو کار یعنی غرض این است که خاکم اول فقط شهود را شنیده ولی
حکم نکرده باشد و عزل شده یا مرده باشد و دیگری خاکم شود

مقصد ششم

در قسمت — و در آن چند فصل است

فصل اول

در حقیقت قسمت

۲۹۱ قسمت عبارتست از تعیین یکی از دو سهم از دو یکی و جدا کردن حقی از غیر و بیع نیست اگرچه متضمن رد[1] باشد پس جایز است که قسمت هبه بطور تعاطی بشود و آنچه قابل کیل است باوزن قسمت شود و بالعکس

۲۹۲ قسمت صحیح نیست مگر باتفاق شرکاء

۲۹۳ اگر شرکاء از قاضی قسمتی را خواهش نمایند اجابت خواهد کرد اگرچه ملکی برای آنها نزد قاضی ثابت نباشد بنا برای بعضی علماء خواه مقوم عقار[2] باشد که نسبت بمیراث بدهند خواه غیر آن باشد

۲۹۴ اگر بعضی از شرکاء خواهش قسمت نمایند کسی را که تمکین بقسمت ندارد حاکم مجبور خواهد کرد در صورتیکه در قسمت ضرری نباشد و این را قسمت اجبار مینامند شروط آن سه است — ۱ — انکه ملک در نزد حاکم

---

[1] یعنی قسمت محتاج شود بجای زیادت سهمی چیزی رد نماید [2] عقار در خت و زمین و آب

ثابت باشد یا انکه شریک تصدیق او را بنماید ۲ ـ ضرر منتفی باشد

۳ ـ امکان تعدیل سهام شرکاء باشد بطوریکه چیزی بکسی یا بها نرسد

۲۹۵ اگر قسمت متضمن آن باشد که یکطرف چیزی بطرف دیگر رد کند که

بقسمت تمکین ندارد حاکم مجبور نمیکند و این را قسمت تراضی نمیتواند

مثل زمینی که قیمتش صد دینار باشد و در آن چاهی باشد که مساوی

دویست دینار قیمت داشته باشد که سهم او از زمین زاده شود ممتنع

میشود با نکه بنجاه دینار از رفیق خود بگیرد

۲۹۶ قسمت برحسب تعدیل سهام و قرعه صورت میگیرد

۲۹۷ اگر یکی از شرکاء نخواهد باختیار خود قسمت نماید قسمت واجب نمیشود

و کسیکه بر آن تمکین نکند اجبار نخواهد شد

۲۹۸ اگر قسمت مشتمل ضرر باشد مثل قسمت جواهر و دکاکین نمک و شمشیر

کارد و امثال آن بقسمت اجبار نخواهد شد هرچند شرکاء بر آن

اتفاق نمایند

۲۹۹ اگر یکی از دو شریک بدون قسمت بخواهد نوبه قرار گذارد و خود و اجزا

۱ باید طرفین در چنین قسمتی رضایت داشته باشند

نوبه کند رد مثل انکه یکے در محل معینے منزل کند یا زراعت نماید
و دیگرے در قسمت باقی منزل یا زراعت کند و خواه در زمان کیکے
تمکین نمایا جبار نمیشود خواه چیزے باشد که قسمش صحیح باشد یا
نباشد و اگر هر دو اتفاق نمایند جایز است و لے انفراد لازم نمیشود
و هر یک از آنها میتوانند رجوع از ان قرار نمایند

فصل دوم

در قسمت کننده

۳۰۰ بر امام لازم است که قسمت کنند منصوب نماید بواسطه حاجتے که
باز هست و دران بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و شناخت حساب شرط
۳۰۱ امام بقسمت کننده از بیت المال روزے خواهد داد چنانکه امیر المومنین رضی الله عنه میداد
۳۰۲ آزاد بودن در او شرط نیست
۳۰۳ اگر شرکاء اتفاق نمایند بر قاسم غیر قاسم منصوب از طرف امام جایز
است امام در او شرایط مذکوره شرط نیست مگر انکه بتکلیف سپرده باشد
پس جایز است اگرچه فاسق یا کافر باشد بلکه اگر شرکاء تراضے نمایند

---

۱ مثل انکه یکے در انحل مسکن کند و یکماه دیگرے ۲ اسم وعبد الله بن رضی الله عنه بود

که خودشان قسمت نمایند بدون دخالت قاسم منصوب صلاحیت ندارد

۳۰۴ اگر قاسم از طرف امام منصوب باشد قسمت او با قرعه بعد از تعدیل

ممضی است برای اینکه قرعه زدن قاسم حاکم بمنزله حکم حاکم و بعد از

قرعه رضایت شرکاء معتبر نخواهد بود

۳۰۵ اگر شریکها قاسمی معین نمایند و آن قاسم دارای صفات قاسم حاکم

باشد یا نباشد یا خودشان بشخصه قسمت نمایند بدون قاسم دیگری

لزوم آن بعد از قرعه منوط برضایت طرفین است ولی در این نظر است

چونکه قرعه در شرع سبب تعیین است و بواسطه رضایت طرفین حاصل شده است

۳۰۶ اگر دو شریک بدون قرعه راضی شوند که یکی از آنها سهم معینی را در قبال

گرفته و دیگری سهم دیگر را جایز است

۳۰۷ اگر رد چیزی از یک طرف بطرف دیگر نباشد یک نفر در تقسیم کافی است و

الا دو نفر واجب است چونکه عمل رد متضمن تقویم است و در تقویم یک نفر

کفایت نمیکند ولی اگر شریک راضی شود مقوم ثانی لازم نیست

۳۰۸ قاضی نمیتواند که در تقویم باعتماد خود حکم نماید بجهت اینکه تقویم

تخمین است و قاضی باعتماد خود بعدالت حکم میکند

۳۰۹ اجرت قاسم از بیت المال است پس اگر امام نباشد و یا بیت المال در عسرت باشد اجرت بر طرفین تقسیم میشود

۳۱۰ اگر هر یک از طرفین قسمت کننده را باجرت معین اجیر نماید که نصیب او را تقسیم کند جایز است

۳۱۱ اگر صاحبان قسمت همگی یک نفر را بهمی زاد در عقد واحد باجرت معین اجیر نمایند ولی نصیب هر یک را از اجرت معین نکرده باشند لازم است که هر یک اجرت را بنسبت حصه خود بدهند و احتمال دارد که گفته شود اجرت را بتساوی بدهند بجهت اینکه عمل قسمت نسبت به متساوی بوده و این احتمال ضعیف است مثل اینکه حافظی ملک مشترکی را حفظ نماید اجرت حافظ بر شرکا بحصه است با اینکه عمل متساوی بوده

۳۱۲ اجرت قسمت بر عهده طرفین است اگرچه طالب قسمت یکی از آنها باشد

فصل سوم
در متعلقات قسمة

۳۱۳ اگر آنچه قسمت شدنی است متساوی الاجزاء باشد مثل حبوب و روغنها و غیر آنها که امثال دارند قسمت آنها بقسمت اجزای صحیح است خواه جامد باشد مثل حبوب و میوه ها یا مایع باشد مثل روغن زیت و عسل و روغن[۲]

---

۱ در اینجا غرض روغن زیت کرده و بادام و غیره ۲ منظور روغن کاو و گوسفند و غیره است

۳۱۴ اگر اجناس متعدد باشند و یکی از طرفین قیمت تقاضا کند که هر نوعی را علیحده قیمت نمایند و طرف دیگر تمکین نکند او را اجبار خواهند کرد - و اگر قیمت را انواعاً[1] برحسب قیمت تقاضا کند از طرف که تمکین نکند اجبار نمیشود - و اجناس متساوی الأجزاء با کیل و وزن بطور[2] یا تفاوت خواه ربوی باشد یا نباشد قسمت میشود

۳۱۵ اگر قسمت شدنی مختلف الأجزا باشد مثل - درخت - و عقار - و حیوان - و ظروف - و جواهر - و غیر آن هرگاه همه شرکاء در قسمت متضرر شوند قسمت صحیح نخواهد بود و هرکدام تمکین بقسمت نکند اجبار نمیشود - هرگاه بعضی متضرر شوند پس اگر از انکسیکه ضرر متوجه او میشود تقاضای تقسیم نماید کسیکه تمکین نمیکند اجبار خواهد شد والا فلا - و اگر برای هیچکدام ضرر نباشد و بعضی هم تقاضای قسمت نمایند قسمت واجب میشود و هرکدام تمکین نکند اجبار میشود

۳۱۶ ضرر مانع از اجبار - نقصان قیمت حد قولی[3] در اینجا است که ضرر محسوب

---

[1] یعنی لوبیا را مثلا یکی بردارد و نخود را دیگری [2] ربوی مثل گندم و جو و درهم و دینار - غیر ربوی مثل اسب و جامه و غیره [3] قول شیخ قدس سره است

عبارت بنا از اینکه صاحب نصیب از سهم خود منتفع نشود

۳۱۷ اگر قسمت متضمن ردی نباشد که بران تمکین نکند اجبار میشود و اگر متضمن رد باشد اجبار نمیشود

۳۱۸ اگر جایز بواسطه بر بدن ناقص شود با قسمت اجباری تقسیم نخواهد شد و اگر ناقص نشود واجب میشود تقسیم آن ـ و اگر جامدها متعدد باشند و از جنس آنها یکی باشد بعدل و بقسمت اجباری قسمت میشوند ـ هرگاه جنس آنها مختلف باشد و قسمت هر جایز علیحده ممکن نباشد واجب نیست که قسمت اجباری بشود

۳۱۹ حیوانات بعدل و بقسمت اجباری قسمت میشوند بنا بر اشکال

۳۲۰ قسمت وقف صحیح نیست بجهت اینکه مستحقینی که وقف بانها قسمت میشود منحصر نیستند اگرچه وقف مختلف باشد و اگر بعضی از ملاک مالک طلق باشد قسمت ملاک با وقف صحیح است اگرچه مالک یکی باشد هرگاه متضمن رد باشد

---

۱ یعنی قسمتها مساوی نباشند و یکطرف مجبور شود چیزی بطرف دیگر بدهد تا قسمت مساوی شود ۲ منشاء اشکال در اتحاد جنس و انتفاء ضرر است چون تفاوت مابین انها زیاد است ۳ چونکه وقف برانها و برانچه صبکه بعد از انها میباشند تعلق دارد ۴ و بعضی وقف باشد میشود ملاک طلق مالک لکن ووقف بوقف داده یعنی بین ملک و وقف و در تقسیم رد لازم شود صاحب وقف عوض از املاک و یا زاد وقف میشود که همان وصفی است که بعد ذکر میشود

از طرف صاحب وقف خاصّه جایز است پس اگر در مقابل وصفی باشد تمام آن وقف خواهد بود

۳۲۱ در قنات و حمام و امثال قابل قسمت نباشد مهایاة کافی است ولی لازم نخواهد بود پس اگر یکطرف بعد از استیفای نوبت خود از قرار برگردد قیمت آنچه را استیفاء کرده غرامت خواهد داد

۳۲۲ مال مشترک در صورتیکه محل نزاع باشد و امکان قسمت هم نداشته باشد وبطور مهایاة هم نشود رفتار کرد واجب نیست که فروخته شود

۳۲۳ هرگاه جوانی هزار تومان بپردازد و جوان دیگری ششصد تومان کسیکه خویش را قبول میکند دویست تومان بدیگری بدهد تساوی واقع شده واجباری هم نخواهد بود اگر یکی از آنها پست تر را قبول کرد و دخس بهتر شریک شد تا شرکت در یکی از آنها مرتفع شود تساوی واقع خواهد شد لکن اقرب اینست که در این تقسیم اجبار نمیشود بجهت اینکه اصل شرکت باقی خواهد بود واحتمال دارد که این تقسیم مثل تقسیم تعدیل باشد

لـ چونکه بتوان وقف را واگذار کرد ـه نوبه است که قرار بگذارند بگاه یکی منتفع شود یگاه دیگری ـه میگذارند تا خود شرکاء صلح باقراری دیگر بگذارند ـو تعدیل سهام

فصل چهارم

در کیفیت قسمت است

۳۲۴ قسمت کاهی قسمت اجبار است کاهی قسمت تراضی و تغیر هر دو کند شد

قسمت اجبار

قسمت اجبار قسمتی است که بدون رضا امکان تعدیل در آن باشد اقسام

ان چهار است.

ا ـ انکه سهام متساوی باشند و اجزاء مقسوم هم متساوی باشند

ب ـ هر دو مختلف باشند

ج ـ سهام مختلف بوده اجزاء متساوی باشند

د ـ سهام متساوی بوده اجزاء مختلف باشند

قسم اول

۳۲۵ مثل زمینی که در قیمت متساوی الاجزاء باشد و بین شش سهم قسمت شود

و بر کدام شش یک آن تعلق بگیرد طول زمین برحسب مساحت بشش جزء

قسمت شده قرعه کشیده میشود باینطور که بعدد سهام قرعه های مساوی

ا و چیزی از یکطرف بدیگری نادر قسمت تساوی حاصل شود ۲ سهام در مقدار متساوی باشند

نوشته میشود آنوقت میخواهند اسامی را بر سهام استخراج نمایند یا سهام را
براسامی پس اگر اسماء را بخواهند بر سهام اخراج نمایند باید در هر رقعه
اسم یکی از شرکاء را نوشتند و همه را در کلوله های مساوی که از موم یا گل
باشند گذارده و یکی یکی را داخل در قسمت نباشد بگویند که یک گلوله را
برای این سهم خارج کن پس آن سهم از کیست که اسم او خارج شده باشد
همچنین دیگری را برای سهم دیگر خارج میکنند تا تمام شود - و اگر
سهام را بخواهند بر اسمها خارج نمایند در رقعه ها اسامی سهام را
مینویسند بانظور که در رقعه مینویسند سهم اول در فلان جهت[1] در
رقعه دیگر سهم دوم را مینویسند تا تمام شود پس از آن رقعه را برای یکنفر
معین بیرون میاورند و سهم او همانست که در آن رقعه است

فصل دوم

۳ آنستکه سهام متفق باشند پس زمین را بقیمت تعدیل مینمایند و شش
قسمت متساوی القیمه قرار داده و مثل قسم اول قرعه میکشند

---

[1] یعنی جهت هر سهمی را معین میکنند که اختلاف حاصل نشود [2] همانطور یکه
داخل در قسمت بنا امر میکنند که رقعه ها را اخراج نمایند

شش سوم

۴۲۷ اگر قسمت فقط مساوی باشد مثل زمینی که اجزای آن در قسمت
مساوی باشند و یکی نصف ببرد دیگری ثلث سومی سدس پس زمین را
بشش جزء بعدد سهام کوچکترین سهام قسمت مینمایند و بحسب اجزاء تعدد
میکنند و اسامی صاحبان سهام را در سر رقعه مینویسند و برای سهما
شماره یک و دو تا آخر قرار میدهند و شرکاء در کشیدن قرعه
مخیرند اگر برای نهاد شوار باشد قاسمی از امین معین میکنند پس رقعه
برای سهم اول بیرون میاورد اگر باسم صاحب سدس بیرون آید سهم
خود را میبرد و دیگری برای دومی بیرون میاورد اگر برای صاحب
ثلث بیرون آمد سهم دوم و سوم را میبرد و سه سهم باقی بصاحب نصف
متعلق میشود و اگر قرعه دوم باسم صاحب نصف بیرون آید سهمهای
دوم و سوم و چهارم را میبرد و سهام پنجم و ششم متعلق میشود بصاحب
ثلث و اگر قرعه اول باسم صاحب نصف در آید سه سهم اول را میبرد
پس قرعه دوم برای سهم چهارم استخراج میشود اگر باسم صاحب ثلث

---

۱ برای سهما میکنند برای زمین معین کرده اند نمره قرار میدهند

خارج شود سهم چهارم و پنجم را ببرد و سهم ششم متعلق بصاحب
سدس خواهد بود و اگر قرعه دوم باسم صاحب سدس در آید آن سهم را
خواهد برد و دیگری سهمهای پنجم و ششم را خواهد برد و اگر قرعه
اول باسم صاحب ثلث در آید سهمهای اول و دوم را خواهد برد
پس قرعه دوم را بر سهم سوم بیرون خواهند آورد و اگر باسم صاحب
سدس در آید آن سهم را خواهد برد و شخص سوم سه سهم باقی را خواهد
برد و اگر قرعه دوم باسم نصف برد آید سهام سوم و چهارم و پنجم را
خواهد برد و سهم ششمی متعلق بشخص اخر خواهد بود لهذا احتیاج
بنشست[1] که شش رقعه نوشته شود که سه باسم صاحب نصف و دو باسم صاحب
ثلث و یکی برای صاحب سدس باشد بطوریکه بعضی توهم کرده اند چونکه
فایده بر آن نشست و مقصود خارج شد زیرا صاحب نصف است و صحیح نشست
که رقعه ها بقید اسم صاحبان سهام بنویسند و سهام را باسم شرکا بیرون
آورند بجهت اینکه تفریق سهام موجب ضرر خواهد بود چرا که وقتی
سهم دوم برای صاحب سدس خارج شود اگر قرعه دوم باسم صاحب

---

[1] یعنی برای اسامی صاحبان سهام بچون سهام او زیاد تر و نصیب او بیشتر است

نصف یا صاحب ثلث بزاید و در آن قرعه سهام اول باشد ضرر حاصل

خواهد شد

قسم چهارم

۳۲۸ اگر سهام و قیمت هر دو مختلف باشند اول قیمت سهام را بتقویم بعدل بیابند

نمایند و بنسبت سهام کسانیکه میبرد سهام را قیمتهٔ برشش قیمت متساوی قرار

میدهند پس رقعه ها را باسم سهام میکشند

قسمت تراضی

۳۲۹ قسمت تراضی آنستکه در مقابل بنا یا درخت یا چاه رد باشد و آن وقتی

صحیح است که بارضایت همگی باشد

۳۳۰ اگر طرفین قیمت اتفاق بر رد نمایند و سهام هم بعدل شود قولی بر آنست

که قسمت بنحو قرعه لازم الاجراء نمیباشد برای اینکه متضمن معاوضه

بوده و هریک نمیداند چه عوضی برای او حاصل میشود پس بعد از قرعه

رضایت طرفین لازم است

---

۱ چونکه سهم نصف بر ثلث برفاصله پیدا کرده تکه تکه میشود و موجب ضرر است

۲ یعنی در مقابل بنا یا درخت یا غیر آن که در سهامی زیاد تر واقع میشود باید

عوض زاید ۳ قول شیخ است در مبسوط

۳۳۱ اگر یکی از دو طرف بخواهد که در طبقهٔ فوقانی خانه با طبقهٔ زیرین آن
تنها باشد یا هریک از آن دو طبقه منفرداً قسمت شود و دیگری تمکین نکند
او را مجبور نمیکنند بلکه هریک از ان دو نفر نصیب خود را از طبقهٔ بالا و
زیرین با تعدیل خواهد برد و اگر یکی از آنها بخواهد که قسمت زیرین
خصوصاً باو واگذار و قسمت فوق مشترکاً باقی ماند یا بالعکس شریک
دیگر بقبول آن اجبار نمیشود برای اینکه قسمت بجهت تمیز است و چون
یکی از سهام مشاع میماند تمیز حاصل نمیشود

۳۳۲ اگر بین دو شریک کارواسرا با خانه و سبعی مشترک باشد و ضرری
در قسمت حاصل نباید کسیکه تمکین نکند اجبار میشود و بعضی مساکن
از بعض دیگر هرگاه زیاد باشند جدا میشوند اما اگر کارواسرا باد و
خانه مشترک باشد و یکی بخواهد نصیب و تماماً از یک خانه یا یک
کارواسرا معین شود و دیگری تمکین نکند او را مجبور نمینمایند

۳۳۳ اگر ما بین دو شریک چند مزرعه مشترک باشد و یکی بخواهد که انها را
قسمت نماید بطوریکه سهم بعضی در بعضی دیگر داخل باشد و دیگری

[1] با بطوریکه تمام مزارع را یک زمین تصور کرده و میان دو شریک برحسب سهام
قسمت شود در اینصورت البته سهام داخل هم شده را اضی باختلاف قسمت خواهند شد و شاید
موجب ضرر میشود

تمکین نکند او را مجبور نمینمایند و اگر یکی بخواهد که قسمت هر کدام را علیحده معین نمایند و دیگری تمکین نکند او را مجبور خواهند کرد۔ و قسمت هر یک بین اگرچه در خت قطعات آن مختلف باشد مثل قهپک خانه و سبزی است

۳۲۴ دکاکینی که در کاروانسرا یکدیگر باشند بطوریکه قسمت بعضی در بعضی دیگر داخل باشد بقسمت اجبار تقسیم نمیشوند برای اینکه هم منفعت دهند و هم مضمون هر یک از شرکاء شاید این باشد که در سهم خود تنها باشد

۳۲۵ اگر زراعت و زمین هر دو مشترک باشند و یکی قسمت زمین را تنها بخواهد و دیگری تمکین نکند او را مجبور خواهند کرد زیرا زراعت مثل متاع است و اگر تقسیم زراعت را بخواهد بقول بعضی مجتهدین اگر تمکین نکند اجبار نمیشود اما اگر بذری باشد که هنوز سبز نشده قسمت آن صحیح نیست و اگر سنبل باشد بقولی صحیح است

۳۲۶ اگر در زمینی درختی باشد و یکی از شرکاء بخواهد که زمین یا درخت تنها

---

۱ قسمت هر یک از زمین یا منفعت هر یک از شریکها را علیحده معین نمایند
۲ این قول محقق است قدس سره ۳ قول محقق قدس سره است

قسمت نشود و دیگری تمکین نکند اجبار نمیشود اما اگر قسمت هر دو را
باهم بخواهد بطوریکه قسمت بعضی در بعضی داخل باشد با امکان تعدیل
وعدم رد آنکه تمکین نکند اجبار میشود

۳۳۷ اگر زمینی ده جریب باشد و قسمت یک جریب از مساوی قسمت نه جریب
دیگر باشد هرگاه ممکن باشد که میان دو شریک هر آن قسمت شود بان
طور که برای هر یک نصف از یک جریب و نصف نه جریب مقرر شود قسمت واجب
میشود و اگر این ترتیب متعذر باشد یک جریب با یک سهم و نه جریب با
یکسهم قرار میدهند و هر کدام بران تمکین نکنند اجبار خواهند شد
اگر حمامی بزرگ باشد و بعد از قسمت در صورتیکه آتشخانه و چاه نان
احداث نمایند منفعت ان باقی بماند تقسیم ان صحیح است

فصل پنجم

در احکام

۳۳۹ قسمت قرارلازمی است و هیچیک از طرفین قسمت نمیتوانند آنرا فسخ نمایند
مگر اینکه هر دو بر آن اتفاق نمایند

۳۴۰ اگر یکی از شرکاء ادعا نماید که در سهم او غلط واقع شده و کمتر از حصهٔ او

رسیدہ از طرفِ او ادعائے نسبت بقسم کنندہ کہ از طرف قاضی
بدون اجرت معتبر شدہ باشد وارد نمیشود وقسمی ہم بر او وارد نمیشا
بلکہ اگر شاہد بر مدعای خود بیاورد قسمت نقض میشود و اگر
شاہد نداشتہ باشد حق دارد کہ شریک خود را قسم بدہد اگر شریک
قسم خورد دعوا او بری میشود و اگر نکول از قسم کرد خود مدعی قسم
میخورد و قسمت نقض میشود ۔ این در قسمت اجباری است و در قسمت
تراضی اقرب این است کہ انہم همینطور است

۳۴۱ اگر بعضی از آنچہ قسمت شدہ مستحقًا للغیر در آید در هر کاه معتبر باشد
وتمام آن یا بیشتر آن در سهم یکے واقع شدہ باشد قسمت باطل خواهد
شد و اگر در نصیب هر دو شریک بنسبتی باشد قسمت باطل نشده
واز هر دو سهم خارج میشود خواه جهت استحقاق یکے باشد خواه متعدد[1]
ما دامیکہ بواسطہ اخراج آن نقصے در حصہ یکی حادث نشدہ وتفاوتے
ظاهر نشود و اگر بشود قسمت باطل میشود مثل اینکہ باعث بستن راه
یا مجرای آب و یا مجرای روشنائے بشود ۔ و اگر غیر معتبر باشد مابین

---

[1] مثل غصب و ودیعہ و عاریہ

دو شریک مشاع باشد اقرب این است که قسمت باطل میشود و قولی
بر صحت است ـ در اینجا ذکر کردیم بنا بر اینکه هر دو عالم باشند یا جاهل
باشند یا یکی عالم باشد فرقی نیست

۳۴۲ اگر در نصیب یکی از دو شریک ظاهر شود که بعض معین از سهم او حق
دیگری است و در نصیب شریک دیگر معلوم شود که بعضی از سهم او حق کسی
دیگر غیر از اولیاست هر کاه باقی نمانده بر تعدیل خود باشد قسمت صحیح است
والا باطل است

۳۴۳ اگر ورثه ترکه را قسمت نمایند بعد از آن معلوم شود که قرضی برای
میت باقی است اگر ورثه آن قرض را ادا نمایند قسمت صحیح است والا باطل
میشود و اگر بعضی از ورثه از ادای قرض امتناع نمایند تنها از نصیب او
بقدر سهمی که از قرض باو تعلق میگیرد فروخته و داده میشود و اگر
بعضی از ترکه را قسمت کرده باشند و باقی مانده کفاف بقرض نکند از
آن باقی مانده قرض داده میشود و اگر باقی مانده قبل از ادای قرض تلف
شود قرض بر ترکه که قسمت شده تعلق میگیرد و اگر ورثه ادا نکنند قسمت

---

۱ قول شیخ قدس سره مبسوط است ۲ عالم باستحقاق باشد

نقض میشود

۳۴۴ اگر در نصیب یکے از دو شریک عیبے پیدا شود احتمال دارد کہ قسمت باطل شود بجہت اینکہ بعد یک کہ شرط صحت قسمت است از میان میرود پس شریک مختار است کہ از شریک خود ارش بگیرد یا فسخ کند

۳۴۵ اگر دو شریک چوانے را قسمت نمایند ہیچ کدام برای دفع خود ضامن عیبے کہ در سود و زیان حادث شود نخواہد بود

۳۴۶ اگر یکے از شرکاء در سہم زمین خود بنائے کردہ یا درختی کاشتہ باشد تمام نصیب او یا بعضے از آن مستحقا للغیر برآید شریک او ضامن قیمت بنا و کشت و آرش نخواہد بود خواہ قسمت اجباری باشد یا قسمت تراضی

۳۴۷ اگر در ترکہ قسمت شدہ وصیت بجزئی از مقسوم معلوم شود قسمت مثل قسمتیست کہ مستحقا للغیر برآید و اگر وصیت بمالے باشد انوقت مثل قرعہ است

۳۴۸ اگر یکے از دو شریک اطاقے در خانہ نگیرد و شریک دیگر اطاق دیگر را قبول نماید و اب اطاق اول از حصہ شریک ثانے بگذرد شریک دوم حق ندارد کہ اب او را منع نماید مگر اینکہ برگشت اب اولی از حصہ دوم

---

۱ وصیت بمال مبہمی باشد مثل اینکہ وصیت کردہ باشد کہ بفلان از صد دینار بدہند

شرط شده باشد و اگر قیدی نکرده باشند بحال اول باقی میماند — و
اگر زاید خانه در سهم یکی واقع شد و برای حصهٔ دیگری راهی بکوچه نباشد
قسمت صحیح است و الا باطل است مگر اینکه راهی در حصهٔ او قرار داده
شده یا شرط شده باشد حتی عبور ساقط است و اگر زاید مثلاً که یکی از
دو شریک تعلق میگیرد در نصیب دیگری واقع شود مثل مجرای آب
۳۴۹ ولی طفل در صورت غبطهٔ صغیر میتواند مطالبهٔ قسمت نماید و اگر غبطه
نباشد نمیتواند — اگر شریک طفل مطالبهٔ قسمت نماید و ضرری حاصل
نباشد ولی طفل بر قسمت اجبار میشود اگرچه غبطهٔ صغیر در شراکت باشد
۳۵۰ اگر یکی از دو شریک که نصف میبرد بگوید بگذار من بقسمت شوم مثلاً راضی
هستم و دیگری بگوید من بقسمت غریبی راضی هستم ولی هر نصیبی از نصیب
دیگر بر حسب مساحت متمایز نباشد قسمت صحیح نخواهد بود

مفصل هفتم

متعلق بدعاوی که معارض هستند

در آن چند فصل است

فصل اول

در دعوای املاک

۳۸۱ اگر دو نفر در عینی که در تصرف هر دو باشد دعا بر یکدیگر نمایند و شاهد هم نداشته باشند حکم میشود که بطور نصف[1] مابین آنها قسمت شود و هر یک برای رفیق خود قسم بخورد اگر هر دو از قسم نکول نمایند عین مزبور مابین آنها بالسویه قسمت میشود و اگر یکی قسم بخورد و دیگری نکول نماید آن وقت عین مزبور مال کسی است که قسم خورده است اگر هر دو اقامهٔ شاهد نمایند حکم همان است و برای هر یک پانصد در تصرف رفیقش هست حکم میشود و اگر یکی از آنها اقامهٔ شاهد نماید تمام عین برای او حکم میشود ـ اگر عین در دست یکی از آنها باشد اگر شاهد نیاشد برای متصرف حکم خواهد شد و متصرف باید برای رفیق خود قسم بخورد و اگر هر یک از آنها اقامهٔ شاهد نمایند پس عین مزبور مال مدعی غیر متصرف و بقولی[2] مال متصرف است و اگر متصرف اقامهٔ شاهد نماید قسم از او ساقط نمیشود و اگر غیر متصرف اقامهٔ شاهد نماید عین را میبرد ـ اگر عین در دست شخص سومی باشد حکم برای کسی میشود که آن شخص تصدیق او را نماید

---

[1] یعنی مابین آنها نصف میشود [2] قول شیخ قدس سره است

بعد از اینکه شخص سوم و شخص یکه بضد بق او شده برای شخص دیگر
قسم بخورند ـ و اگر هردو را تکذیب نماید در دست خود اشخص میماند
بعد از آنکه برای هردو قسم بخورد ـ و اگر هردو را تصدیق نماید عین
مابین آندو مساوی خواهد بود و شخص سوم باید برای آنها قسم بخورد
و هریک از دو نفر برای رفیق خود قسم یاد نماید ـ و اگر شخص سوم
بگوید که این عین مال من بیست و صاحب آنرا هم نمیشناسم یا بگوید که
این عین مال یکی از شما دو تا است ولی شخص او را نمیشناسم بسبب اینکه
مدعیها در دعوی و بنودن شاهد بین آندو قرعه زده میشود و اگر یکی
از آنها شاهد داشته باشد حکم برای او میشود و او برای دیگری قسم
خواهد خورد و اگر هردو شاهد بیاورند برای هرکدام که شاهدش
از حیث عدالت ترجیح داشته باشد حکم میشود و اگر از حیث عدالت
متساوی باشند هر طرف که عددش زیادتر باشد برای آنطرف حکم
میشود و اگر از حیث عدد هم متساوی باشند مابین مدعیها قرعه زده
میشود آنکسیکه از قرعه خارج شود قسم میخورد و تمام عین باو داده میشود
اگر از قسم نکول نماید دیگری قسم خورده حکم برای او صادر میشود

واگر هردو نکول از قسم نمایند عین مابین آنها تقسیم میشود و بقولے
بقرعه حکم میشود در صورتیکه شهود مطور اطلاق شهادت داده باشند
واگر شاهد دوم بسبب[1] شهادت بدهند ملک مابین آنها بتساوی
قسمت میشود در هر صورت صاحب شهود یکه بسبب شهادت بدهند
اختصاص داده میشود — اگر شخص سوم هردو را انکار نماید و یکی از
آنها اقامهٔ شاهد نماید حکم برای او صادر میشود واگر هردو اقامهٔ
شاهد نمایند مابین آنها قرعه زده میشود — اگر شخص سوم اقرار کند
که عین مزبور مال هردو آنها است یا مال یکی از آنها است بعد از اینکه
انکار کرده باشد اقرار او قبول میشود اگر شاهد نباشد — واگر
شخص سوم برای یکے از آنها اقرار نماید بدون اینکه مسبوق بانکار بوده
باشد کسیکه برای او اقرار کرده صاحب تصرف[2] در عین میشود — اگر
شخص سوم بگوید که آن عین مال یکے از شما دو نفر است ولی او را شخصا
نمیشناسم یا بگوید که صاحب آنرا نمیشناسم یا بگوید صاحبش یکے از شما

---

[1] یعنے شهادت بدهند بدون اینکه مبدء سبب کرده باشد و اینکه بسبب شهادت
میدهند اینست که ملک و سبب تصرف یا ملکیت را ذکر نمایند [2] یعنے مثلا
متصرف میشود تا دعوی تمام بشود

دو نفر است با غیر شما دو نفر است با یکو بد یکی از آنید و نفر نزد من
ودیعه گذاشته با یکو بد مردی ودیعه گذارده که شخص او را نمیشناسد
وآن دو نفر را دعا کنند که او میداند برای هریک از آن دو نفر قسم
نفی العلم خواهد خورد و اگر آن دو نفر بضد یق نمایند که او نمیداند
قسم بر او وارد میشود و اگر یکی از آنید و نفر بضد یق ندانستن شخص
سوم را یکند شخص سوم برای آن دیگری قسم خواهد خورد — اگر
شخص سوم اقرار کند که عین مزبور مال یکی از آن دو نفر با مال غیر
آنها است انکه که برای او اقرار کرده منصرف خواهد بود و اگر
کسیکه اقرار برای او نکرده بمقر بگوید که برای من قسم بخور که عین مزبور
ملک مربیست با آنرا بتو ودیعه نسپرده ام قسم باید بخورد و اگر نکول
نماید از عهدهٔ غرامت قیمت باید برآید — اگر شخص سوم برای هردو
اعتراف نماید مثل این است که از ابتدا عین مزبور در تصرف آن دو نفر
بوده و شخص سوم برای هریک از دو نفر در خصوص نصف که برای طرف او
حکم شده باید قسم بخورد و هریک از آن دو نفر هم برای طرف خود در خصوص

---

1 قسم نفی العلم 2 چون هردو مدعی تمام آنرا بین بودند

نصف مزبور باید قسم بخورد

۳۵۲ اگر در تصرف هریک از دو نفر یک بنده باشد و هر کدام هر دو بنده را ادعا نمایند پس آنچه در دست هر طرف باشد مال او شمرده میشود اما اگر هر دو اقامهٔ شاهد کردند برای هریک از مدعا علیهن بنده کدام تصرف دیگر بر حکم میشود و اگر یکی از آنها شاهد اقامه ننماید حکم میشود که هر دو بنده مال او است

۳۵۳ اگر زن و شوهر در باب متاع خانه نزاع نمایند حکم برای کسیکه صادر میشود که شاهد داشته باشد و اگر شاهد نباشد و هر کدام در نصف متاع تصرف داشته باشند یعنی آن نصف بعد از قسم برای متصرف حکم میشود که هر کدام برای طرف خود قسم باید بخورند خواه متاع مناسب[1] با هر دو داشته باشد یا مناسب با یکی داشته باشد و خواه زوجیت مابین آنها مقرر باشد خواه نباشد خواه خانه ملک هر دو باشد یا ملک یکی باشد یا ملک شخص سومی باشد خواه زن و شوهر نزاع نمایند یا ورثهٔ آنها نزاع کنند یا یکی از زن و شوهر با ورثهٔ دیگری نزاع کنند

---

[1] متاع مناسب هر دو مثل فرش و ظروف و مناسب بطرف مثل عمامه و سرداری یا مقنعه و لباس زنانه

قولے[1] برآنست کہ آنچہ صلاحیت مرد را دارد برای او حکم میشود و آنچہ
صلاحیت زنرا دارد برای او و آنچہ برای ہر دو صلاحیت دارد مانند
زن و شوہر متہم میشود روا نیز ہم ہست کہ متاع خانہ از زن است
برای اینکہ زن از اہل خود اسباب بخانہ شوہر میاورد

۳۵۴ اگر پدر زن کہ فوت شدہ ادعا نماید کہ بعضے از متاع و غیر متاع کہ
در تصرف دخترش بوده است باو عاریہ داده بوده مثل سابق بگلیف
اقامہ شاہد میشود روا نیز برابر است کہ بدون شاہد تصدیق
پدر زن میشود و مسئلہ ہمینطور است اگر پدر با دختر در بعضے از متاع
نزاع نمایند

۳۵۵ اگر متاعی در دکان عطاری و نجاری باشد و آنہا اختلاف دران
متاع نمایند لائق صنعت ہر کدام برای او حکم میشود

۳۵۶ اگر موجود و مستاجر در اسباب خانہ اختلاف نمایند اگر منقول باشد
متعلق بمستاجر است و الا از موجر است مثل رفہای چوبے کہ بطنب
میباشند و تردبان ثابت و اسبای منصوب

---

[1] قول نسخہ است در کتاب خلاف

۳۵۷ اگر خیاطی در خانهٔ کسی باشد و در باب مؤنهٔ و مقراض نزاع نمایند
حکم میشود که آنها مال خیاط هستند چرا که عادت بر این جاریست
و تنی خیاطی بخانه میبرند این اشیاء را همراه میاورد ولی اگر در خصوص
پیراهن نزاع نمایند پیراهن متعلق بصاحب خانه خواهد بود برای
اینکه عادت نیست که خیاط پیراهنی را بخانهٔ دیگری ببرد

۳۵۸ کسیکه سوار چهارپا است ولی است بمالکیت از کسی که لجام چهارپا را
گرفته و صاحب بار اولی بمالکیت است زین متعلق است بصاحب حیوان
نه بسوار او بار مال سوار است نه مال صاحب حیوان

۳۵۹ اگر صاحب بنده با غیر او در خصوص لباس بنده نزاع نمایند لباس مال
صاحب بنده خواهد بود چونکه تصرف بنده برانست و اگر صاحب
لباس شخص دیگر در خود بنده نزاع نمایند در دعوی مساوی خواهند
بود چونکه فایدهٔ لباس عاید بخود بنده است نه عاید بصاحب بنده

۳۶۰ اگر صاحب خری و صاحب زینی در دعوای که مابین آنها است نزاع نمایند

---

۱ در این قول نظر است چون کاهی هست که زین متعلق بسوار باشد ۲ و بنده هم
ملک صاحب خود شراست و دست او دست مالک او است ۳ یعنی صاحب لباس
بعنوان اینکه لباس نزد او داد عا بر دیگری نداد و هر دو مساوی هستند

دیوار از هر دو خواهد بود بحجت آنکه فاصله ما بین آنها است

در دعوی متساوی خواهند بود

اگر کسی ادعا نماید که فلان صغیر مجهول النسب که در تصرف اوست

بحسب ظاهر حکم برای اوست و ضاد در میشود اگر بالغ شد و انکار کرد قسم

خواهد خورد و همچنین است اگر آن طفل در تصرف دو نفر باشد اما اگر

کبیر باشد حکم بر بندگی او نخواهد شد مگر وقتیکه خود او تصدیق

هر دو را بکند یا تصدیق یکی از آنها را بکند آنوقت ملک او خواهد

شد نه ملک دیگری

مسائل خاتمه

مسئله اول اگر عین مالی در دست دو نفر باشد و یکی تمام آنرا

ادعا کند و دیگری نصف آنرا و شاهد هم نداشته باشند عین مزبور

ما بین آنها متساوی خواهد بود و مدعی نصف برای طرف خود باید

قسم بخورد ولی بر طرف او قسمی لازم نیست و اگر هر یک اقامه شاهد

نمایند نصف متعلق بمدعی تمام است آنوقت شاهدهای طرفین در

نصفی که در دست صاحب نصف است معارضه خواهند کرد اگر حکم کنم

که نصف مال غیر متصرف است پس نصف دیگرهم متعلق بمدعی کل خواهد
بود و چیزی برای مدعی نصف نیست و اگر آن نصف را برای صاحب متصرف
حکم نمائیم پس متعلق بصاحب نصف است اگر هر یک شاهد آورده باشد
برای او حکم میشود و هر گاه عین در دست شخص سومی بوده و او
بران ادعا نداشته باشد و مدعیها اقامهٔ شاهد نمایند برای مدعی تمام
نصف مسلم است و شاهدها در نصف دیگر معارضه مینمایند و حکم بطرف
شاهدها میکند عادل تر و یا با عدالت بیشتر باشند ضاد میشود اگر
شاهدها از هر دو طرف متساوی باشند قرعه کشیده میشود انکه از قرعه
در آمد برای او حکم میشود بعد از انکه یا و قسم بدهند پس اگر از ادای
قسم امتناع کند طرف او قسم میخورد پس اگر هر دو نکول از قسم نمایند
آن نصف مابین هر دو قسمت میشود و مدعی کل سه ربع از کل را میبرد
و دیگری یک ربع را و احتمال دارد که برای مدعی کل دو ثلث و برای
مدعی نصف یک ثلث باشد زیرا که منازعه در اجزای غیر معینه
که محل اشاره نیست واقع شده و بطریق عول[2] قسمت میشود

---

۱ چون نصف در تصرف مدعی نصف بود و مدعی کل در آن نصف متصرف نبود و بدو خارج است
۲ تقسیم بنسبت

۳۶۳ **مسئلهٔ دوم** اگر عین مالے در دست سه نفر باشد یکی نصف دومی ثلث سومی سدس را ادعا نمایند و هر کدام در ثلث آن تصرف داشته باشند پس صاحب ثلث بیش از آنچه در تصرف دارد ادعا ندارد ولی در دست صاحب سدس شش یکها از کل زیاد است که مدعی نصف آنرا ادعا میکند پس آن سدس را برای مدعی نصف حکم میدهند و همچنان اگر همه را قائم شاهد نمایند — و اگر همه ادعا نمایند که تا بقی خانه در دست اوست یا عاریه است و برای هر یک هم در آنچه از ملک ادعا میکند شاهد باشد حکم برای او راجع با دعای بر ضاد در هیچ وجه برای شاهد هر یک با آنچه ادعا میکند شهادت میدهد و معارضی هم بر آن شهادت نیست — اگر برای هیچیک شاهد نباشد همگی برای هر قسم مخیر و نه ثلث در دست هر یک متصرف میماند

۳۶۴ **مسئلهٔ سوم** اگر مال معینی را سه نفر ادعا نمایند یکی تمام دومی نصف سومی ثلث را و در دست تصرف آنها هم برابر نمال باشد اگر

---

۱ و این مسئله حقیقتاً نزاعی نیست مگر اینکه مدعی نصف مدعی ثلث را انکار داشته باشد ۲ یعنی هر کدام ادعا نمایند که زیاده بر آنچه در تصرف اوست در دست او عاریه است

شاهد نداشته باشند و ربع ثلث میبرند و در اینصورت شخص دوم و
شخص سوم برای مدعی کل قسم میخورند و مدعی کل و شخص سوم برای
شخص دوم قسم میخورند ـ و اگر مدعی کل اقامهٔ شاهد نماید تمام را
میبرد ـ و اگر دو حی اقامهٔ شاهد نماید نصف را میبرد و باقی میان دو
نفر دیگر بطور نصف خواهد بود و در اینصورت برای مدعی کل سدس مال
بدون قسم خواهد بود و برای نصف سدس قسم میخورد و شخص سوم برای
ربع که نمانده (از مدعی کل) میبرد قسم خواهد خورد ـ و اگر شخص
سوم اقامهٔ شاهد نماید ثلث را خواهد برد و باقی مابین دو مدعی دیگر
بطور نصف خواهد بود و در اینصورت مدعی کل سدس را بدون قسم میبرد
و برای سدس دیگر قسم خواهد خورد و مدعی ثانی بر تمام آنچه میبرد
قسم خواهد خورد ـ هرگاه هر سه اقامهٔ شاهد نمایند آنوقت در صورتیکه
حکم برای داخل بشود یعنی برای کسیکه متصرف است عین مال بر سه قسمت
میشود چونکه هر کدام هم شاهد دارند و هم بر ثلث مال تصرف دارند
و اگر حکم برای خارج بشود یعنی کسیکه متصرف نیست شاهد شخص سوم
ساقط میشود چونکه شاهد او شاهد داخل است و برای شخص دوم

سدس خواهد بود چونکه شاهد دران سدس خارج است و برای مدعی
کل پنج سدس خواهد بود چونکه برای او سدس است بدون شاهد و برا
که دران منازعی ندارد و کسی هم آنرا ادعا ندارد و ایضاً دو ثلث برای او
تعلق میگیرد چونکه شاهد او دران شاهد خارج است — و احتمال دارد
گفته شود که در دست هر یک از سه نفر چهار قسمت از دوازده قسمت است
پس برای مدعی کل از آنچه در دست دارد سه قسمت بغیر منازع خواهد بود
و چهار قسمتی که در دست شخص دوم است بواسطه اقامهٔ شاهد متعلق بمدعی
کل است و شاهد شخص دوم چونکه شاهد داخل است ساقط است و قسمت
از آنچه در دست شخص سوم است متعلق بمدعی کل است و یکی از آنچه در
دست مدعی کل است برای شخص دوم است و یکی از آنچه در دست شخص
سوم است طرف ادعای مدعی کل و شخص دوم است پس نسبت بان قرعه
کشیده میشود و حکم میشود برای شاهد خارج بعد از قسم هر کاه امتناع
شاهد خارج از قسم امتناع نماید دیگری قسم میخورد و اگر هر دو امتناع
نمایند ان یکی نصف میشود پس از برای مدعی کل ده قسمت و نیم حاصل
میشود و برای مدعی نصف یکقسمت و نیم و ادعای مدعی ثلث ساقط میشود

ـ واکر دث هر سه خارج باشد نصف متعلق بمدعی کل است چونکه
منازعی ندارد و در نصف دیکر قرعه زده میشود اکر باسم مدعی کل در آید
یا باسم مدعی نصف قسم خورده و میبرند و اکر قرعه باسم مدعی ثلث در
آید قسم خورده و ثلث را میبرد پس از آن راجع شود سدس مابین دو نفر دیکر
قرعه زده میشود و اکر هر دو قاصر شاهد نمایند نصف از مدعی کل است
بواسطه نبودن منازع و در خصوص سدس زاید مدعی کل و مدعی
نصف منازعه میکنند و در باب ثلث هر سه نفر منازعه مینمایند و
شهود در از معارضه میکنند پس مابین منازعین در اینجا نزاع دارند
قرعه کشیده میشود باسم هر یک در آید او قسم خورده و میبرد و حکم
در اینصورت چنانست که کو باشاهد در میان نباشد و اکر از قسم
خوردن نکول نمایند مدعی کل نصف تمام و نصف سدس که زاید
از ثلث است و ثلث ثلث را میبرد و برای مدعی نصف نصف سدس و
ثلث ثلث خواهد بود و برای مدعی ثلث تسع خواهد بود پس از سه
شش برای مدعی کل بیست و پنج و برای مدعی نصف هفت و برای مدعی
ثلث چهار خواهد بود ـ و احتمال دارد که کفته شود کو چکر عدد

که نصف و ثلث دارد شش است پس مدعی ثلث دو تا ادعا میکند
مدعی نصف سه تا و برای مدعی تمام سه تا بدون منازع میماند
آنوقت مدعی کل و مدعی نصف در قسمت سه تای باقی منازعه مینمایند
پس ما بین آنها قسمت میشود بانطور که دو در شش ضرب شده دوازده
حاصل ضرب میشود مدعی کل بغیر منازع شش تا میبرد چون مدعی
ثلث زیاده از چهار را ادعا نمیکند دو سهم ما بین مدعی کل و مدعی
نصف محل نزاع میباشد و چهار باقی میماند که هر سه در آن بالسویه
منازعه دارند پس ما بین سه نفر قسمت میشود آنوقت برای مدعی کل
هشت قسمت و ثلث و برای مدعی نصف دو تا و ثلث و برای مدعی ثلث
یک قسمت و ثلث حاصل خواهد شد و بطور اول برای مدعی کل
شش سهم و برای مدعی نصف سه سهم و برای مدعی ثلث دو سهم خواهد
بود پس از یازده تقسیم صحیح میشود

۳۹۵ **مسئله چهارم** اگر سه نفر در عینی نزاع نمایند یکی تمام آنرا
ادعا کند و دومی دو ثلث از آن و سومی نصف آنرا پس تقسیم محتاج
میشود بجا بیکه دو ثلث و یک نصف داشته باشد و آن شش است

پس چون دوّمی چهار را زآنرا ادعا مینماید وسوّمی سه را را در
سهم منازعه ندارند وان متعلق بمدّعی کل است چهار را باقی ماند
وچون سوّمی غیر از سه را ادّعا ندارد بکسهم میماند که در آن مدّعی
کل وشخص دوّم منازعه دارند وما بین آنها قسمت میشود باینطور
که تحویل بکسر شده ودو در شش ضرب شده دوازده میشود چون
شخص دوّم بیش از هشت قسمت ادّعا ندارد چهار را زآن بمدّعی کل
تسلیم میشود وسوّمی چون بیش از شش قسمت ادّعا نمیکند وقسمت
برای مدّعی کل وشخص دوّم میماند که هر کدام یکسهم را میبرند و
شش سهم باقی میماند که هر سه بقیاسی در آن منازعه دارند وبرای
هر یک دو سهم خواهد بود پس مدّعی کل هفت سهم خواهد برد
که عبارت باشد از نصف تمام ونصف سدس تمام وشخص دوّم سه سهم
خواهد برد که عبارت از ربع تمام باشد وشخص سوّم دو سهم خواهد
برد که سدس جمیع باشد وبنا بر تفهیم عولی سهم مدّعی کل که بتمام
ضرب میشود دوّمی بدو وثلث (ضرب میشود) چهار میشود وسهم
سوّمی بنصف (ضرب شده) میشود سه پس جمیع میشود بهفده شش سهم

از آن از مدعی کل است و چهار سهم برای شخص دوم و سه سهم برای مدعی
نصف میباشد ـ اما اگر نصف در عین مزبور داشته باشند و در دست
هر یکی ثلثی باشد نقیم از بیست و چهار صحیح میشود بجهت اینکه ما بین
دعوی مدعی کل و مدعی دو ثلث بر آنچه در دست مدعی نصف است جمع
میکنیم پس مدعی کل تمام آنرا ادعا میکند و مدعی دو ثلث نصف
آنرا ادعا مینماید پس نصف از مدعی کل میشود پس بین سه و چهار ما
منازع فیه کل شش دوازده میشود آنوقت ما بین دعوی مدعی کل و
شخص سوم بر آنچه در دست مدعی دو ثلث است جمع میکنیم و از ثلث از دوازده
است پس مدعی کل تمام آنرا ادعا مینماید و شخص سوم ربع آنرا و ثلث آن
برای مدعی کل مسلم میماند و در یک سهم منازعه خواهند داشت و این
یک سهم تحویل شده بیست و چهار میشود و در دست هر یک هشت سهم میباشد
پس از آن بین دعوای مدعی کل و شخص دوم بر آنچه در دست شخص سوم
است که هشت سهم باشد جمع مینمائیم پس چهار سهم برای مدعی کل بدون
منازعه از طرف شخص دوم مسلم میماند برای اینکه شخص دوم غیر از
شانزده سهم از کل را ادعا نمیکند هشت سهم در دست خود شرا است چهار

سهم در دست مدعی کل است و چهار سهم در دست شخص سوم و چهار
سهم دیگر که در دست شخص سوم است بتساوی مابین مدعی کل و شخص
دوم خواهد بود پس برای مدعی کل شش سهم و برای مدعی دوثلث
دو سهم حاصل خواهد بود بعد مبان دعوی مدعی کل و مدعی نصف
آنچه در دست شخص دوم است جمع میکنیم پس شخص سوم چون دو سهم را
ادعا میکند شش سهم برای مدعی کل مسلم میماند و هر دو در آن و سهم
نزاع نموده پس برای هر یک سهمی خواهد بود و بمدعی کل هفت سهم
عاید شده و برای شخص سوم یکسهم خواهد بود پس از آنجا مابین دعوی شخص
سوم و شخص دوم بر آنچه در دست مدعی کل است جمع منقسم میشود و آنچه در دست
مدعی کل است هشت سهم است و مدعی دوثلث چهار سهم از آنرا ادعا
نموده و مدعی نصف دو سهم از آنرا پس شخص دوم چهار قسمت را برده و دو
سهم برای شخص سوم خواهد بود و در دست مدعی کل دو قسمت باقی میماند
که مال او است از اینقرار برای مدعی کل از آنچه در دست شخص سوم است
مثل قسمت و از آنچه در دست شخص دوم است هفت قسمت حاصل شده و
باد و سهمی که در دست خود شریک است جمعا نزده قسمت خواهد بود

و برای شخص سوم از آنچه در دست شخص دوم است یک سهم و از آنچه در دست
مدعی کل است دو سهم حاصل خواهد شد که این میشود سه قسمت و برای
شخص دوم از آنچه در دست شخص سوم است دو سهم و از آنچه در دست
مدعی کل است چهار سهم حاصل میشود که این میشود شش سهم بنابر اول
مابین دعوی مدعی کل و مدعی دو ثلث برابر در دست مدعی نصف است جمع
میکنیم پس مدعی کل تمام آنرا ادعا میکند و مدعی دو ثلث نصف آنرا
ادعا میکند این یک سهم و آن دو سهم ضرب شده میشود سه تا پس مابین
دعوی مدعی کل و مدعی نصف برابر در دست مدعی دو ثلث است جمع
شده مدعی نصف و ربع آنرا ادعا میکند و مدعی کل تمام آنرا ادعا میکند
و مخرج ربع چهار است و آنرا بسهمی ضرب بمینمایند و این را بچهار پس
آنچه در دست مدعی نصف است پنج سهم میشود پس از آن بین دعوای شخص
سوم و دوم برابر آنچه در دست مدعی کل است جمع میشود شخص سوم ربع
آنچه در دست است ادعا کرده و شخص دوم نصف آنرا و نصف و ربع از
(چهار بیرون میاید) و آنچه در دست مدعی کل است چهار قرار داده میشود

---

۱ یعنی ادعای مدعی نصف ۲ ادعای مدعی کل را

آنوقت حساب عین مزبور یکسو ثلث و ربع و خمس تحویل شده و سه و
چهار و حاصل در پنج ضرب شده حاصل شصت میشود پس سه را در شصت
ضرب میدهیم برای اینکه در دست هر یکی ثلث عین مزبور راست حاصل
ضرب میشود یکصد و هشتاد که در دست هر یک شصت قسمت خواهد بود
پس ثلث یکصد و دست شخص سوم است که بیست باشد مال شخص سوم است و
دو ثلثش که چهل است متعلق بمدعی کل است و خمس یکصد و دست شخص دوم است
که دوازده باشد مال شخص سوم است و چهار خمس آن متعلق بمدعی کل است
که چهل و هشت باشد و نصف آن یکصد و دست مدعی کل است که سی باشد مال
شخص دوم و ربع آن که پانزده است متعلق بشخص سوم خواهد بود و باقی
قسمت ما فیماند برای خود مدعی کل خواهد بود و از این قرار سهم مدعی کل
بیکصد و سه کامل شد و برای شخص دوم پنجاه و سه و برای شخص سوم بیست و
هفت سهم خواهد ماند

۳۴۶ **مسئلهٔ پنجم** اگر ملک متعینی در دست چهار نفر باشد که یکی از
آنها همه را و دومی ثلث را و سومی نصف و چهارمی ثلث را ادعا کند
پس اگر شاهد نباشد هر یکی ربع آن ملک را که در تصرف دارد بعد از قسم

خورد نخواهد برد — واگر دوست آنها نباشد اگر یکی از آنها اقامهٔ
نماید حکم برای او صادر خواهد شد واگر همگی اقامهٔ شاهد نمایند ثلث
بدون مزاحم برای مدعی کل خالص خواهد بود آنوقت بین شهود مدعی
کل و شخص دوم در سدس نزاع خواهد بود بعد از شهود هر دو
از حیث عدالت و عدم تعارض آنها قرعه زده میشود پس از آن مابین شهود
مدعی کل و شخص دوم و شخص سوم در سدس نزاع واقع خواهد شد و مابین
آنها در مشاجره قرعه زده میشود آنوقت معارضه مابین شهود هر
چها ردد ثلث واقع میشود پس بین آنها قرعه کشیده میشود برای کسیکه
اسمش از قرعه خارج میشود حکم داده نمیشود مگر بعد از قسم خوردن او
پس اگر نکول نماید دیگری قسم خواهد خورد پس اگر او هم امتناع از قسم
نماید (مابالنزاع) قسمت میشود و هیچ استبقا ندارد که تمام باسم مدعی
کل در آید چرا که حکم خدا تعالی خطا نمیکند و اگر هم از قسم نکول نمایند
آنچه در هر مرتبه محل نزاع مابین دو مدعی باشد بالسویه قسمت میشود
و در اینجا در سه موضع قرعه کشیده میشود باسکونیم که مدعی کل ثلث
ملک را میبرد پس از آن همگی در باقیمانده قرعه میکشند اگر اسم مدعی کل

یا مدعی ثلث از قرعه بیرون آید آنکس باقی را میبرد و اگر اسم مدعی نصف
از قرعه برآید نصف را برده و در باقی بین سه نفر دیگر قرعه زده میشود
اگر اسم شخص چهارم در آید ثلث را برده و بین سه نفر دیگر در ثلثی که
باقی میماند قرعه زده میشود و بهمین دستور در سی و شش قسمت درست
در میاید که از این عدد بیست سهم بمدعی کل میرسد و هشت سهم بمدعی
دو ثلث و پنج سهم برای مدعی نصف و سه سهم برای مدعی ثلث خواهد بود
— و اگر ملک در دست مدعیها باشد و هر یک بعی را متصرف باشند اگر
همگی اقامهٔ شاهد بادعای خود نمایند هر گاه حکم برای متصرف صادر شود
هر یک بعی را خواهند برد چونکه هر کدام در آن تصرف دارند و شاهد هم
دارند اما بنا بر انکه حکم برای غیر متصرف صادر شود شاهد هر مدعی
نسبت بآنچه در تصرف خود دارد ساقط شده و نسبت بآنچه در دست
دیگری ثبت شنیده میشود پس ادعای هر سه بر آنچه در دست شخص چهارم
جمع شده و از او مدعا بانتزاع شده بقرعه و قسم برای آن سه نفر در
آنقسمت حکم میشود و اگر از قسم امتناع نمایند مابین قسمت میشود
و از آن مابین ادعای مدعی کل و شخص سوم و شخص چهارم بر آنچه در دست

شخص دوم است جمع شده وان ربع هفتاد و دو سهم است که هجده سهم باشد
پس مدعی کل همه را و شخص سوم ثلث آنرا و شخص چهارم تسع آنرا ادعا نماید
وازین قرار ده قسمت برای مدعی کل خالص خواهد بود و مابین مدعی
کل و شخص سوم در شش سهم قرعه زده شده و اسم هرکدام بیرون آمد قسم میخورد
یا بانکول او دیگری قسم میخورد و مابین خود قسمت مینمایند آنوقت مابین مدعی کل و
شخص چهارم در دو سهم قرعه زده میشود و اسم هرکه درآید قسم میخورد
و یا بانکول او دیگری قسم میخورد یا بین آن دو نفر تقسیم میشود پس ازان
بین ادعای هر سه برابر پنج در دست شخص سوم است جمع میشود در اینجا
مدعی کل تمام آنرا ادعا مینماید و شخص دوم پنج تسع آنرا و شخص چهارم
تسع آنرا پس ثلث آن برای مدعی کل خالص خواهد بود و بین دو نفر
دیگر برابر ادعا مینمایند قرعه زده شده پس اسم هرکدام درآید قسم
میخورد یا اگر نکول نماید دیگری قسم میخورد یا تقسیم مدعا به میشود
پس ازآن ادعای سه نفر برابر پنج در دست شخص چهارم است جمع شده
مدعی کل همه آنرا ادعا کرده شخص دوم پنج تسع آنرا و شخص سوم ثلث
آنرا پس تسع آن که دو تا است برای مدعی کل باقی میماند و برابر پنج در دست

شخص دوم و شخص سوم است قرعه زده میشود اگر از قسم دهم سهم مدعا
نماید ما بین آنها قسمت میشود پس از آن سه مدعی دیگر برابر پنج درست
مدعی کل است جمع شده شخص دوم پنج سهم آنرا ادعا کرده و سوم ثلث
آنرا و چهارمی سهم آنرا ادعا میکند پنج در دست مدعی کل بوده از
دست میرود پس برای مدعی کل نصف تمام که شش سهم باشد حاصل
شده و برای شخص دوم بابت سهام و برای شخص سوم دوازده سهم و برای
شخص چهارم چهار سهم خواهد بود این در صورتیست که یکدانه از قرعه
خارج میشود و رفقای او از ادای قسم امتناع نمایند

۴۶۸ مسئله شش اگر پدر و مادر و شوهر زن مرده ترکه او را طلب نمایند
و هر یک برد یکری ادعا نماید که زیاده از حق خود برده است حاکم باید
چنین امر بدهد که شوهر نصف آنچه را که برده رد کند و مادر ثلث
آنچه را برده و پدر سدس آنچه را برده رد نماید پس آنچه رد شده
میان آنها بنسبا وی قسمت میشود آنوقت آنچه پس داده شده و آنچه رد
نشده بنسبت هر یک موافقت مینماید و طریق شناختن قدر مال و
قدر آنچه برده اند و قدر بنسبت هر یک بقدریکه استحقاق دارند بانطور

فرض شود که بُرده شوهر مجهول فرض شود و بُرده مادر یک دینار و بُرده
پدر یکدرهم و این عبارت خواهد بود از تمام ترکه و انچه رد شده نصف
مجهول و ثلث دینار و سدس درهم است پس حقّه راجع بشوهر است سدس
مجهول و تسع دینار و ثلث سدس درهم است پس با علاوه کردن بران دو
ثلث مجهول و تسع دینار و ثلث سدس درهم معادل میشود با نصف ترکه
پس اگر نصف مجهول را از دو ثلث آن و تسع دینار را از نصفش و ثلث سدس
درهم را از نصفش اسقاط نمایند سدس مجهول باقی میماند که معادل
هفت جزء از هجده جزء از دینار و هشت جزء از هجده جزء از درهم خواهد
بود آنوقت مجهول کامل معادل دو دینار و ثلث دینار و دو درهم و دو ثلث
درهم میشود و ترکه مساوی میشود با سه دینار و ثلث دینار و سه درهم و دو
ثلث درهم و اگر نسبت درهمها را از دینار بخواهی بدانی سبکو تیم که
نصیب صاحب ثلث یک دینار و سدس دینار و نصف درهم که معادل ثلث ترکه
میشود و بعد از اسقاط مکرر از هجده جزء دینار جزئی باقی میماند که
معادل سیزده جزء درهم است پس دینار سیزده درهم میشود و ترکه
چهل و هفت درهم میباشد

فصل دوم

در شفعه

۳۶۸ اگر دو نفر ادعا نمایند که ملکی را از متصرف آن خریده اند و قیمت را هم داده اند ولی شاهد نداشته باشند بفروشنده رجوع میشود اگر آنها را تکذیب نماید باید برای آنها قسم بخورد و آنها صرف نظر از بایع نمایند و اگر یکی از آنها را تصدیق نماید برای دیگری قسم خواهد خورد و حکم برای اولی صادر خواهد شد و شخص دوم میتواند ولی را هم قسم بدهد و اگر فروشنده برگردد و برای دومی اقرار نماید بعد از اینکه مدعی اول ادای قسم کرده باشد باید از عهده غرامت قیمت برای دومی برآید مگر اینکه مدعی اول فروشنده را تصدیق نماید

اگر نصف ملک را برای هر کدام اقرار کند حکم برای هر کدام در نصف ملک صادر میشود و فروشنده هم برای هر یک قسم[1] میخورد

اگر شریک برخلاف خود اقامه شاهد نمایند و شهود طرفین هم از حیث عدالت و عدد و تاریخ مساوی باشند مابین آنها قرعه زده میشود

---

[1] بجهت نصف دیگر

وقرعه باسم هرکدام درآمد حکم برای او صادر میشود درصورتیکه قسم بخورد
وقول فروشنده برای یکی از آنها قبول نمیشود و بر فروشنده است که
ثمن را باکسی که اسمش بقرعه خارج نشده رد کند زیرا که ممکن است
ثمن کرفته باشد پس معارضه در اینجا نیست هرگاه کسیکه بقرعه
خارج شده از قسم نکول نماید دیکری قسم خواهد خورد و اکر هردو
از قسم نکول نمایند عین ملک بین آنها تقسیم میشود و هریک از آنها
برای دریافت نصف قیمت بفروشنده رجوع مینمایند و هردو هم حق
فسخ دارند و اکر یکی فسخ نماید دیکری تمام را تصرف خواهد کرد و اولی
اینست که برای او این تصرف لازم است

و اکر عین مال در تصرف یکی از دو مدعی باشد یا نبود شاهد حکم برای
متصرف صادر خواهد شد و اکر هردو شاهد اقامه نمایند حکم برای
غیر متصرف بنابر رأی صادر خواهد شد

اکر دو نفر ادعا نمایند که شخص سومی از هریک از آنها فلان ملک را
خریده و اقامه شاهد هم بکنند اکر خریدار برای یکی از آنها اعتراف نماید

---

۱ برای اینکه شاهد اقامه کرده اند ۲ یعنی فسخ نمیتوانند بکنند

حکم میشود که قیمت را باو بدهد و اگر اعتراف نماید برای هر دو مدعی
حکم میشود که دو قیمت با آنها بدهد لی اگر خریدار انکار نماید و تاریخ هم
مختلف باشد یا شهادت شهود طرفین بطور مطلق باشد یا شاهد یکطرف
بطور مطلق شهادت داده باشد حکم میشود که دو ثمن با آنها بدهد[1]
و اگر تاریخ یکی باشد آنوقت بین ادعاها تعارض محقق میشود برای اینکه
ممتنع است که دو نفر مالک چیز را در یک زمان مالک بشوند و ممتنع است که
عقد در یک زمان واقع شود پس بقرعه حکم میشود و برای کسیکه اسمش از
قرعه خارج شود حکم میشود بعد از آنکه او قسم بخورد پس اگر از قسم امتناع
نماید قیمت ملک بین هر دو تقسیم میشود

۳۷۰ اگر یکی ادعا نماید که مالی را از زید خریده و دیگری ادعا کند که همان مال را
از عمرو خریده و مالک آن مال هستند و ثمن هم بقبض داده شده است هر دو
شاهد اقامه نمایند که از حیث عدالت و عدد یا تاریخ مساوی باشند
معارضه دو شاهد محقق میشود پس بقرعه قرار داده میشود و برای غیر
منصرف حکم میشود و اگر از قسم نکول نماید مال مزبور بین آنها

---

[1] چونکه ممکن است با اختلاف تاریخ ملکی را از کسی خریده باشد بعد بدیگری
فروخته باشد بعد از او خریده باشد و پول هر دو را نداده باشد

قیمت میشود و هریک از خریداران بفروشنده خود برای دو ثلث
نصف ثمن رجوع میکنند و هرد و میتوانند فسخ کرده و ثمن را از فروشنده
خود بخواهند و اگر یکی از آنها فسخ نماید دیگری نمیتواند همه را تصرف
کند بجهت اینکه این نصف بفروشنده او برنمیگردد و اگر عین مال در دست
هر دو مدعی باشد بین آنها تقسیم میشود و اگر مال در دست یکی از آنها
باشد حکم برای او میشود یا برای غیر متصرف بنا بر خلاف مسئله و
هم چنین است اگر مال در دست فروشنده باشد
اگر کسی ادعا کند که بنده را از صاحبش خریده و بنده ادعا کند که از او
قول ادعای او با قسم مقدم خواهد بود و اگر او اقامه هر دو را نکند بینماید
و آنها اقامه شاهد نمایند حکم بطرف شاهد میشود که تاریخش مقدم
باشد پس اگر شهود اتفاق در تاریخ داشته باشند آن وقت بقرعه و قسم
حکم میشود پس اگر هر دو از قسم امتناع نمایند نصف غلام آزاد شده و
باقی متعلق بمدعی خرید خواهد بود و او برای نصف قیمت بفروشنده
مراجعه میکند و اگر خریدار فسخ نماید تمام بنده آزاد خواهد بود و اقرار بحق

---

۱ یعنی اگر مشتری اجازه بدهد و فسخ نکند.

اینراست که بواسطهٔ شهادت شهود بمباشرت آزادی بنده قیمت بنده بر
فروشنده تقویم خواهد شد و اگر غلام در تصرف مشتری باشد هرگاه
بیّنهٔ[1] داخل را مقدم بداریم حکم برای مشتری میشود والّا حکم بازادی
بندهٔ[2] میشود بجهت اینکه دست غلام دست خارج[3] است

۳۷۲ اگر موجر و مستاجر در قدر اجاره اختلاف نمایند شاهد هرکدام
تا هر کجا مقدم باشد حکم برای او صادر میشود و اگر شهود طرفین
متفق باشند قولی بر آنست که قرعه زده میشود و قولی بر آنست که
بشاهد موجر حکم میشود زیرا که قول قول مستاجر[3] است

۳۷۳ اگر مستاجری ادّعا کند که خانه را برای یکماه بده دینار اجاره کرده
و موجر ادّعا نماید که یک اطاق از آن خانه را برای یکماه بده دینار
با و اجاره داده و شاهد هم نباشد چون اتفاق در صفت عقد دارند
جز اینکه در قدر آنچه که ایراد داده شده اختلاف نموده اند پس هردو
قسم میخورند یا میگوئیم که بقرعه طی دعوی میشود برای اینکه
هریک از آنها مدّعی هستند یا میگوئیم قول قول موجر است چونکه

---

[1] یعنی بیّنه متصرف [2] یعنی غیر متصرف [3] برای اینکه منکر است

مستاجر ادعا میکند که اجاره دو زاید بر اطاق است و موجر منکر
است پس قول موجر مقدم است و اگر یکی از آن دو نفر اقامهٔ شاهد
نماید حکم برای او صادر میشود و اگر هر دو شاهد اقامه نمایند
آنوقت معارضه مابین شهود واقع میشود خواه شهادت شهود
مطلق باشد یا هر دو موّرخ بیک تاریخ باشند یا شاهد یکطرف
مطلق باشد و شاهد دیگری موّرخ باشد برای اینکه عقد واحد
بر یک اطاق و بر خانه در یک زمان ممتنع است پس مابین آنها قرعه
زده میشود یا حکم میشود بطرف شاهد مستاجر بجهت اینکه شهادت
بزیادت[1] میدهند و اگر تاریخ مختلف باشد حکم برای تاریخی که
مقدّم است صادر میشود اما اگر شاهد اطاق مقدم باشد حکم
باجارهٔ اطاق باجرت خودش داده شده و راجع باجارهٔ بقیهٔ خانه
بنسبت اجرت اطاق حکم داده میشود

اگر هر یک از دو نفر بر شخص سومی از بابت قیمت خانه که در تصرف
اوست هزار درهم ادعا نماید معارضه بین ایشان واقع نخواهد بود

---

[1] چون شهادت بتمام خانه میدهند [2] اینجا هر دو اجاره صحیح میشود

وبرای هر یک هزار درینار بروز قمهٔ شخص سوم ثابت میشود مگر اینکه
آن دو مدعی وقتی را معین نمایند که تقدیر عقد از دو متعاقد محال باشد

۳۷۵ اگر کسی ادعا نماید که ملکی را اجاره کرده و مالک انرا ادعا نماید که
در دست آن شخص ودیعه است شاهد طرفین بتعارض خواهند کرد
و با تساوی دو شاهد بقرعه حکم میشود

فصل سوم

در موت

۳۷۶ اگر از مسلمانی دو پسر باقی ماند و هر دو متفق باشند باینکه یکی
از آنها در زمان پدر مسلمان شده و دیگری هم همین ادعا را
نماید ولی اولی او را انکار کند پس اولی که متفق علیه است قسم
خواهد خورد که تقدم اسلام برادر خود را نمیداند
همچنین است اگر هر دو غلام باشند و هر دو بر سبقت آزادی یکی از
آنها متفق باشند و در دیگری اختلاف داشته باشند
و اگر دو پسر اتفاق داشته باشند باینکه یکی از آنها در ماه شعبان

---

۱ در صورتیکه هر دو شاهد اقامه نمایند

اسلام اورده و دیگری در ماه رمضان و اولی ادعا نماید که پدرش قبل از رمضان فوت شده و دیگری ادعا کند که بعد از رمضان فوت کرده است صاحب بقاء حیات را مقدم گذارده و هر دو در ترکه شریک میباشند

اگر زن شوهر مرده ادعا کند که فلان ملک صداق او گذارده شده یا انواخته است و پسر بیت ادعا کند که آن ملک ارث است حکم بطرف شاهد زن صادر میشود

اگر افاقه بغلام خود بگوید که اگر من کشته شوم تو آزاد هستی و ورثه افاقه شاهد نمایند که افا باجل خود مرده و شاهد غلام شهادت دهد که افا کشته شده اقرب باین است که شاهد غلام مقدم است بواسطه زیادتی

اگر کسی ادعا کند مالیکه در دست غیر است از پدر یا برادرش که غایب است ارث رسیده و بینه کامله افاقه نماید و آن بینه شهادت

---

۱ در صورتیکه شاهدی برای هیچکدام نباشد ۲ هر دو افاقه بینه نمایند ۳ چون شاهد غلام قتل را ادعا میکند که موت مخصوص است لهذا زاید خواهد بود بر ادعای مطرف ۴ که صاحب معرفه سابقه و خبرت باطنی باشد

دهد که دیگری غیر از آنها در اتمال ذیحق منبت نصف مال با نقص
تسلیم میشود و باقی در دست متصرف آتمال باقی خواهد ماند و قولی
برابر است که باقی در دست امینی گذارده میشود تا برادر او برگردد و
بر کسیکه نصف غایب را میگیرد ادای ضمان لازم میشود و اگر بینه کامله
نباشد، یعنی شهود صاحب سابقه معرفت و از باطن امر باخبر نباشند
و شهادت بدهند که غیر از آن دو نفر وارثی نمیدانند تسلیم ملک
نباخیر خواهد افتاد تا حاکم از رسیدگی مطمئن شود که غیر از آن دو نفر
وارثی نیست و رسیدگی طوری باشد که اگر وارث دیگری باشد ظاهر
شود در اینصورت بوارث حاضر سهم او را تسلیم مینمایند بعد از اینکه
از او احتیاطاً ضامن گرفته باشند و اگر وارث صاحب فریضه باشد
باینکه با بنگه وارث دیگری نیست نصیب او را تمام میدهند و اگر
یقین نباشد بطوری سهم او را میدهند که شاید وارث دیگری باشد
پس بشوهر ربع میدهند و بزن ربع ثمن میدهند و این را هم عاجلاً
و بدون گرفتن ضامن میدهند و بعد از تحقق امر تکمیل حصه انها شود

---

۱ تا برادر دیگر آمده دریافت دارد ۲ مثل زوج و زوجه که حق رد قرابت است ۳ اگر معلوم شد وارث دیگری نیست

و در این قیمت ضامن از آنها گرفته میشود

اگر وارث محجوب[1] از ارث باشد مثل برادر و اگر تبعه کامله داشته باشد عبد او داده میشود و اگر تبعه اش کامل نباشد بعد از تحقق و گرفتن ضامن حق او داده میشود

اگر زنی با پسرش مرده باشند و برادر زن ادعا کند که زن بعد از مرگ پسر فوت کرده و شوهر ادعا کند که زن قبل از موت پسر فوت شده هر کدام شاهد داشته باشند حکم بطرف او صادر میشود و اگر همچنان شاهد نداشته باشند مادر از پسرش ارث[2] نمیبرد و پسر هم از مادرش ارث[3] نمیبرد و حکم میشود باینکه ترکهٔ اولاد بپدر تعلق دارد و ترکهٔ مادر بین شوهر و برادر زن قسمت میشود

اگر آزادی دو بنده بواسطهٔ دو شاهد ثابت شود که قیمت هر یک معادل ثلث مال مریض بوده و یکی بشبه واقع شده باشد قولی برانست که مابین آنها قرعه کشیده شده و آنکه بقرعه خارج شود آزاد میشود — و

---

[1] چون نا اولاد هست برادر از ارث محروم است [2] بجهت اینکه در ترکهٔ او قول قول پدر است [3] بجهت اینکه در ترکهٔ او قول قول برادر است

اگر قیمت آنها مختلف باشد انکه هر عدد را بدا آزاد میشود و اگر قیمت او
زیاده از ثلث باشد بقدر یکه ثلث تفاضا دارد از آن عبد آزاد خواهد
شد ـ و اگر هر یک در مجلسی علیحده واقع شده و مشتبه باشد که کدام
مجلس سابق بوده است قرعه زده خواهد شد ـ اما اگر قیمت یکی از
دو غلام معادل سدس مال باشد و قرعه بر او واقع شود او آزاد میشود
و از غلام دیگر هم بقدر نصف آزاد خواهد شد ـ و اگر انکه در مجلس سابق
آزاد شده شناخته شود او آزاد میشود و آزادی دیگری باطل خواهد بود
۳۸۲ اگر دو نفر اجنبی شهادت بدهند که وصیتی در آزادی یکی از دو غلام
واقع شده و قیمت آن غلام هم ثلث مال است و دو نفر از ورثات شهادت
بدهند که آزادی از آن غلام برگشته و بدیگری راجع شده و او هم ثلث
است پس در قبول این دعا بواسطه تهمت نظر است و احتمال دارد که با اقرار
ورثه دو ثلث از غلام دوم آزاد باشد
۳۸۳ اگر شهودی شهادت بدهند که میت وصیت کرده است که سدس مالش از زید

---

۱ چون ورثه برای جلب نفع خود ممکن است متهم باشند ۲ چون بعلت شهادت
اجنبی یک ثلث مال تلف شده و بواسطه اقرار ورثه چون ثلثی از با قیمانده که غلا
باشد آزاد است ثلث مال معادل میشود با دو ثلث قیمت عبد

باشد و شهود دیگری شهادت بدهند که میت برای عمرو نسبدس وصیت
کرده است و شهود متوفی شهادت بدهند که میت از یکی از آن دو وصیت
رجوع کرده احتمال دارد که رجوع باطل باشد بواسطه ابهام و احتمال
دارد صحیح باشد پس قرعه زده میشود باسدس بین آنها تقسیم میشود
اگر دو نفر شهادت بدهند که برای زید وصیتی شده ولی دو نفر از ورثه
که عادل باشند شهادت بدهند که میت از آن وصیت رجوع کرده و
برای خالد وصیت نموده است اقرب این است که شهادت وراث قبول
نمیشود زیرا دو نفر وارث جلب منفعت بطرف خود میکنند از جهت
اینکه آنها غریم هستند و اگر یک شاهد خارجی برجوع مزبور شهادت
بدهد و بآن شهادت قسم بخورد دعوی ثابت میشود

فصل چهارم

در نسب

اگر دو نفر فرزند برای ادعا نمایند برای هیچیک از آنها حکم بنبوت مگر شهود

---

۱ برای اینکه لابد یکی از دو وصیت صحیح است و دیگری باطل ولی محل اشتباه است باغراء دفع اشتباه
۲ برای اینکه نسبت هر دو طرف باآن وصیت مساوی است و صحیح در آن منحصر بآنها است ۳ برای خالد

۳۸۶ اگر دو نفر با زنی در یک طهر نزدیکی کرده باشند هر گاه هر دو زنا
کرده باشند فرزند با نها ملحق نمیشود اما اگر شوهر داشته باشد فرزند
بشوهر ملحق میشود و اگر یکی زنا کرده باشد پس اولاد ملحق بشوهر
است و اگر مقاربت هر دو بطور مباح بوده با نحوی که هر دو بشبهه
مقاربت کرده باشد یکی از آنها بشبهه مقاربت کرده باشد و دیگری
شوهر داشته باشد با انکه هر یک از آن دو نفر زنا عمدا فاسدی کرده
باشند و بعد از شش ماه از مقاربت آنها بچه بیاورد و از حد کامل حمل
تجاوز نکرده باشد در اینموقع بین آنها قرعه زده شده اسم هر کدام
که در آمد اولاد با و ملحق میشود خواه هر دو مسلمان باشند یا یکی مسلمان
باشد یا هر دو کافر باشند و خواه هر دو آزاد باشند یا هر دو بنده
یا یکی از آنها بنده باشد یا یکی پدر و دیگری پسر باشد و اگر یا یکی
شاهد باشد یا نظرف حکم میشود

۳۸۷ نسب بفراش واحد و یا دعای واحد و بفراش مشترک و ادعای مشترک
ملحق میشود و در مشترک بشاهد حکم شده و با عدم شاهد بقرعه حکم میشود

---

۱ مثل اینکه دو نفر با اولادی ادعا نمایند هر کدام شاهد باشند یا شاهد باشد و ملحق میشود و اگر هر دو
شاهد نداشته باشند یا هیچیک نداشته باشند بقرعه حکم میشود

اگر دو نفر با یک زن وطی نمایند که دو می بعد از حیض نزدیکی کرده
باشد امکان اینکه اولاد با اولی ملحق شود منقطع میگردد مگر اینکه
اولی شوهر نباشد و یا نکاح صحیح باشد و اگر با نکاح فاسد باشد
در انقطاع امکان قریب نظر است[1]

اگر کبیر منفردًا ادعا نماید بچه صغیری که در دست او است آزاد است
با و ملحق میشود پس اگر آن بچه بالغ شده و نفی این نسب را بکند قبول نمیشود

اگر کبیر نسب پدر بالغی را ادعا کند و او انکار نماید بمدعی ملحق نمیشود
مگر اینکه شاهد برای مدعی باشد و اگر پدر سکوت نماید بتصدیق
نخواهد بود

اگر کبیر ادعا کند مولودی که در فراش دیگری واقع شده از اوست
باینطور که ادعا نماید بشبهه مقاربتی اتفاق افتاده قبول نمیشود
اگرچه زن و شوهر موافقت نمایند بلکه لابد است برای مقاربت
شاهد اقامه نماید تا اولاد ملحق شود

اگر دو نفر بچه را ادعا نمایند و آن بچه در دست یکی از آنها باشد

---

[1] منشاء نظر از یک طرف تحقق فراش است ظاهرًا و از طرف دیگر انتفاء فراش است حقیقة

بچہ را لا خصاص با نکسے کہ در دستِ او است ملحق میشود بنا بر اشکال[1]
اگر شخصے پسرے را بخود ملحق نماید و زنِ آن شخص تولد آن پسر را انکار کند
پس بچہ را قرار پدر در ملحق کردنِ آن پسر بزنِ مرد بود نظر است

۳۹۳ اگر دو نفر بچہ را ادعا نمایند و قبل از قرعہ بچہ بالغ شدہ و خود را
بیکی از آنہا منتسب نماید قبول میشود والا اگر بچہ هر دو را انکار کند
قرعہ کشیدہ میشود ـ و بعد از انکہ خود را بیکی نسبت داد اگر از او
برگردد قبول نمیشود

۳۹۴ اگر بچہ ولو ممیز باشد خود را بکسے منسوب نماید در آن اعتباری نیست

۳۹۵ نفقہ طفلیکہ مابین دو نفر محل نزاع باشد قبل از کشیدن قرعہ بر عہدہ
هر دو مدعی است بعد از قرعہ آنکسے کہ قرعہ بنام او در نیاید مخارج خود را
از دیگری میگیرد

۳۹۶ اگر هر یک از مدعیها در نسب بچہ شاهد اقامہ نمایند بقرعہ حکم میشود

۳۹۷ اگر یکے اقامۂ شاهد ننماید کہ این بچہ پسر او است و دیگری اقامۂ شاهد

---

[1] منشاء اشکال در آنست کہ اگر مدعا لقاط باشد ـ وجہ نظر اینست
از اینجا نیکہ اقرار مرد در حق غیر است قبول نمیشود و از اینجا نیکہ لحوق اولاد
بسبب اقرار مرد است قبول میشود

دختر او است و آن بچه خنثی باشد پس اگر بواسطه آن
ست یا نکه مدعی پسر او است و اکذار نمیشود و اگر حکم شود
دعی دختری او است داده میشود

مقصد ششم

در باقی مباحث دعوی

و آن چهار مبحث است

مبحث اول

در آنچه متعلق بدعوی است

ع حق عقوبتی داشته باشد خود شخصه نمیتواند اسقا
ملکه واجب که بحاکم رجوع نماید
شاهد نداشته باشد و از مال منکر خود چیزی پیدا
بن طلب او و بیشتر از حق او باشد ضامن زیادتی نخواهد
دی را برای بردن آن مال نقب نزند و اگر نقب بر او وارد
زاهی که از منکر طلب دارد صحیح بوده و از مال او و در اهم
... اگر خود او را ضرر نقب نزدن جایز است ولی اگر عکس

باشد جایز نیست بلکه آن دو را هر دو را باید بطلان فرو خشد و بآن ظلم و آن شکنه برای خود بخرد

۴۰۰ اگر دو نفر بر عهدهٔ یکدیگر ما لی داشته باشند که مثل هم باشد و یکی از آنها حق دیگری را انکار کند دیگری هم میتواند حق او را انکار نماید و اگر چنین دو حق مزبور مختلف باشد مانند اینکه زیاده از حق منکر در طرف او نباشد انکار میتواند بکند و اگر زیاد تر باشد بعد از کسر حق خود با قیمت آن اقرار بباقی مانده مینماید

۴۰۱ اگر مدعی اقامهٔ شاهد نماید مدعی علیه میتواند او را قسم بدهد بر اینکه دعوی صحیحی مثل فروش یا ابراء یا علم بفسق شهود ظهور نماید بنابراین اشکال[1]

۴۰۲ اگر مدعی بگوید که طرف اقرار بحق من کرده دو شنیدن این قول ظن است بجهت اینکه اقرار عین حق نیست اما اقرب باین است که این قول شنیده میشود برای انکه اقرار اگرچه عین حق نیست ولی در باب حق نافع است

۴۰۳ منکر نمیتواند شاهد و قاضی را برای قسم بدهد اگرچه برای او نافع باشد که آنها خود را تکذیب نمایند

---

۱ منشاء اشکال این است که حق با بطال شهود باطل نمیشود و از طرف بواسطهٔ ابطال شاهد دعوی باطل میشود

ر منکر را دعا کند که مدعی او را بری کرده است مدعی قسما[1]
قسم میخورد

کر وکیلی ابراء موکل خود را دعا کند استیفای حق از او میشود بها
آن موکل او با مدعی نزاع خواهد کرد

ر منکر بگوید که مدعی مرا از دعوی بری کرده است این قول شنیده
شود زیرا معنی برای بری کردن از دعوی[2] نیست

ر اشتراط دعوای عقد بقید صحت نظر است

ر بچه ممیز دعای آزادی کند شنیده نمیشود ولی اگر بالغ شود و
م خود را آزاد شنیده میشود و تا بری در تصرف بکری در اوینت و مجنون
ثبری در باطل شد ز دعوای سابقش نمیباشد

بد غلام بالغ باسکوتش جایز است[3] اگر دعا کند که آزاد شده است
بل نمیشود بخلاف اینکه اگر دعا کند که اصلا آزاد بوده است

کر تتمه نباشد ۲ بعد از ثبوت دعوی اگر از ثبوت این دعا عاجز باشد
باید ثابت نماید که از حق بری کرده

۴۱۰ ادعای طلبی که مدت داشته باشد قبل از رسیدن مدت صحیح است و تجهیز ادعای نبوده در استبلاد[1] وتد بر صحیح است

۴۱۱ اگر کسی بدیگری فرمایش بدهد که جامه که تمنش پنج درهم است بده درهم بفروشد میتواند در دعوی بگوید که نزد آنشخص جامه دارم که اگر تلف شود باید پنج درهم بدهد و اگر فروخته ده درهم بدهد و اگر باقی بماند عیناً رد کند این تردد از مدعی بجهت حاجت قبول میشود

مبحث دوم

در آنچه بجواب تعلق دارد

۴۱۲ اگر منکر استهزاءً بگوید من از ادعای تو بیرون میتوانم بروم فلانی پیش از تو بر من حق دارد اقرار او شمرده نمیشود

۴۱۳ اگر مدعی بگوید من ده درهم بر عهدهٔ تو دارم و منکر بگوید ده درهم بر من لازم نیست باین قدر مطلقاً قسم او کفایت نمیکند بلکه باید قسم بخورد که ده درهم و چیزی از آن ده درهم بر عهدهٔ او نیست و اگر همان قول اقتناعت نماید مثل کسی است که از قسم برای کمتر از ده درهم نکول کرده باشد آنوقت

---

[1] استبلاد بفتح اوّل ولد بودن

مدعی برده دو هم الا چیزی قسم میخورد مگر وقتی که مدعی ادعا را بعقدی
اضافه کرده باشد مثل اینکه بگوید فروختم باو به پنجاه درهم و منکر قسم
بخورد که خریده است آنرا به پنجاه درهم پس برای مدعی ممکن نیست که بر
کمتر از پنجاه درهم قسم بخورد بعلت اینکه با دعوی نقیض میشود

۴۱۴ اگر کسی ادعا کند که جامه را پاره کردی پس خسارت آن بر عهده تواست
برای منکر کفایت میکند که نفی خسارت نماید و واجب نیست که بپا
نکردن متعرض بشود

۴۱۵ اگر کسی ادعای ملکی یا طلبی نماید کفایت میکند که منکر بگوید تسلیم
ان بر من لازم نیست بحجت اینکه ممکن است ملک در دست منکر باجاره
یا برهن باشد و میرسد که اگر اقرار کند او قت برای ثبوت حق خود
شاهد از او نمایند پس چاره او این است که در جواب بگوید اگر ملک مطلق
ادعا میکنی تسلیم ان بر من لازم نیست و اگر ادعای ملکی که نزد من مرهون
است مینمائی اعتراف بکن تا جواب بدهم - یا اگر مدعی انکار بدهٔ خود را

---

۱ یعنی از ده درهم چیزی کسر کرده بر ان قسم میخورد و مستحق میشود ۲ یعنی
اگر منکر باین قول قناعت نماید مدعی نمیتواند قسم بکمتر از پنجاه درهم
بخورد برای اینکه فرق این است که این مسئلهٔ اخری متعلق بعقدات که امر
واحد است و مسئلهٔ اول متعلق است بجزء جزء ده درهم ۳ یعنی بقرض یا برهن اعتراف کند

باو میکند منکر هم انکار ملک او را میکند مثل اینکه غیر جنس حق خود
از مال طرف بدست او رده باشد

۲ اگر کسی ادعای مال معینی را بر دیگری نماید و منکر بگوید آن مال از من
نیست یا آن مال از کسی است که اسم آنرا نمیبرم از او میخواهند که معاینه
کند مال از کیست والا دعوی از او منصرف نمیشود و احتمال دارد
که حاکم مال را بگیرد تا اینکه حجت از برای مالک او رده شود و احتمال
ندارد که مال بمدعی تسلیم شود زیرا بود آن در دست دیگری دلالت
بر نفی مالکیت[1] او دارد

اگر بگوید آن مال متعلق بفلانست او هم حاضر باشد اگر بخواهد توکیل
حکومت از منکر منصرف میشود مدعی میتواند مقر را قسم بدهد برای
اینکه اگر نکول نماید ثابت برای مدعی اعتراف کند از عهده غرامت
برآید — اگر کسی که برای او اقرار شده تکذیب کند حاکم مال را از
دست منصرف خارج کرده نگاه میدارد تا مستحقش ظاهر شود — و
احتمال دارد که بواسطه عدم منازع مال را بمدعی بدهد — و اگر

---

[1] مجرد دعوی هم موجب مالکیت مدعی نیست

منکر مال را بغایبی نسبت بدهد حکومت از او منصرف میشود و بلے
مدعی میتواند او را قسم بدهد اگر از قسم خوردن امتناع نماید مدعے
قسم میخورد و مال را از منکر منتزع میشود یا غرامت بر او تعلق
میگیرد اقرب این است که غرامت بر عهدهٔ او تعلق میگیرد و بنا بر این مال
انتزاع شود اگر غایب بگردد و صاحب بدهد خواهد بود پس دعوی تجدید
خواهد شد ۔ و اگر از برای مدعی شاهد باشد پس حکومت بر غایب
خواهد بود و محتاج نیست بقسم خوردن مدعی ۔ و اگر کسے که مال در
دست او است شاهد داشته باشد که صاحب مال غایب است شنیده
میشود اگر وکالت خود را ثابت ننماید در این صورت شاهد او بر شاهد
مدعی مقدم میباشد اگر بگوییم که شاهد صاحب مقدم است ۔
و اگر ادعای وکالت ننماید اقرب این است که شاهد او از شنیده میشود
هر چند مال در ملک او باشد و نه وکیل برای این که دفع قسم از او بشود ۔ و اگر
ادعا کند که آن مال در هر است با اجاره شنیده میشود پس اگر شاهد برای
دفع قسم شنیده میشود شاهد مدعی در الحال[1] مقدم گذارده میشود

---

[1] یعنے قبل از حضور غایب

را کہ شاهد منکر برای علاء اجاره و دهن شنیده شود پس در تقدیم
شاهد او یا شاهد مدعی اشکال است[1]

۴۱۷ اگر مبیع مستحق للغیر را بخرد یا بفروشنده برای تمام آن رجوع
نماید یا نه اگر در نزاع مدعی تصریح کرده باشد که مبیع ملک فروشنده
بوده است در رجوع با او اشکال است[2] اما اقرب رجوع است

۴۱۸ اگر کنیز را باجنبی اخذ نماید او را آبستن کند پس خود را نکند نباید
بچه آزاد میباشد و کنیز هم مادر بچه است و قیمت کنیز را باید بکسی که برای
او اقرار کرده بپردازد و مهر او را هم بدهد و احتمال دارد حکم شود که
کنیز مال کسی است که برای او اقرار شده اگر کنیز هم او را تصدیق نماید

۴۱۹ اگر کسی بر غلامی ادعای قصاص نماید و غلام هم اقرار کند اقرار او
قبول نمیشود مگر اینکه اقایش او را تصدیق نماید بلی اگر غلام آزاد
شود اقرب این است که در آنجا او را اقرار کرده حکم بر او صادر میشود

---

[1] اشکال در این است که شاهد داخل را مقدم میکنند یا شاهد خارج را

[2] منشاء اشکال این است که خریدار چون اعتراف کرده که مبیع ملک فروشنده بوده پس مثل این است که اعتراف کرده باشد که انتزاع او از دست فروشنده از روی ظلم بوده دیگر رجوع با و نمیتواند بکند از طرف دیگر از ظاهر این کلام چون در ضمن دعوی مستفاد میشده که ظاهر املاک او بوده پس میتواند رجوع نماید

واگر فقط اقامه شهود بر مدعی دعوا نماید قضا حاصل بر غلام ثابت نمیشود
بلکه مستحق میتواند او را انتزاع نماید یا از اقامه مطالبه او ترک کند —
مسئله همچنین است اگر مدعی ادعای ارش نماید — واگر غلام در این
دو صورت انکار نماید یا سکوت ورزد متوجه میشود اقرار بر این است که وارد
میشود بنابر انکه اگر آزاد شود از او مطالبه خواهد شد — وکفالت
هم چنین است اگر کفیل از او دعوای طلب نماید

مبحث سوم

در آنچه بتعارض شاهدها تعلق دارد

معارضه در شهادت بواسطه تحقق ضدیت ما بین آنها محقق میشود
مثل اینکه دو شاهد شهادت بدهند که فلان عین از زید است و دو
شاهد شهادت بدهند که آن عین از عمرو است یا شهادت بدهند که
عینی را بزید طرف صبح فروخته و دیگران شهادت بدهند که همان را
در همان وقت بعمرو فروخته است هرقدر ممکن باشد که بین دو سنه
شاهد وقت داده شود داده خواهد شد واگر تعارض محقق شود پس

---

۱ بعد رجحانه ۲ بعوض حاصل ارش

هر گاه غیر مال در دست هر دو باشد بطور تصنف ما بین آنها تمنت میشود و اگر شاهد خارج
مقدم دارد هر دو را بیک دست دیگر بیت حکم میشود و اگر شاهد داخل را مقدم دارد هر یک
هر دو را بیک دست خود او است حکم میشود و اگر عین مال در دست یکی از آنها باشد
و شهود طرفین بملک مطلق شهادت داده باشند برای کسیکه مال در
دست او نیست حکم میشود بنا بر رأی[1] و اگر شهود طرفین بسبب شهادت
داده باشند بنا بر رأی دیگر حکمش همچنین است و اگر شهود کسیکه
متصرف نیست بسبب ما لکیت شهادت بدهند و شاهد کسیکه دست
بر ملک دارد بملک مطلق شهادت بدهد قطعاً شاهد کسیکه غیر
متصرف است مقدم خواهد بود و اگر شهادت شهود بر عکس باشد شهود
صاحب ید مقدم بوده خواه سبب مکرر باشد مثل خرید و فروش و خواه
مکرر نباشد مثل نتاج و قولی[2] بر این است که در این صورت هم شاهد
غیر متصرف مقدم است

و اگر مال در دست شخص ثالثی باشد حکم میشود برای شهود بکه
عدالت آنها بیشتر باشد و در صورت تساوی عدالت برای هر کدام

---

1 رأی شیخ قدس سره است 2 رأی ابن ادریس و محقق و غیر است 2 قول ابن ادریس است

[illegible] دیگر شهادت بدهد که آن شخص در آن وقت زنده بوده است و آن
این است که شهود طرفین ساقط میشوند

۴۲۳ اگر مدعا علیه شاهد نداشته باشد و مال هم در دست طرفین
باشد یکدیگر را قسم میدهند و حکم برای هر دو صادر میشود و
هر یک بر نفی آنچه طرف ادعا میکند قسم میخورد و لازم نیست که مقصود
اثبات بشود و اگر یکی قسم بر نفی خورد و دیگری نکول کرد قسم بآن یکی
برگشته و او قسم بر اثبات میخورد و اگر شخصی که اول قاضی باو حکم کرد
که قسم بخورد یا بموجب قرعه معین شد که اول او قسم بخورد نکول کرد
بود یکی قسم نفی برای نصفی که در دست خودش است و قسم اثبات در
نصفی که در دست شریکش است وارد میشود پس یک قسم که بین نفی
و اثبات را جمع کند برای او کافی است

۴۲۴ تعارض شهود میان دو شاهد مرد با یک شاهد مرد و دو شاهد زن
محقق میشود ولی بین دو شاهد مرد با یک شاهد مرد و قسم یا بین یک
شاهد مرد و دو شاهد زن با یک شاهد مرد و قسم محقق نمیشود
بلکه حکم بطرف دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و دو زن داده میشود

ند بشاهد و قسم و شاید قولے بر خلاف آنها باشد که مابین آنها فرق

کشیده شود

مبحث چهارم

در اسباب ترجیح — و آن سه چیز است

اوّل

۱ قوت حجت و دلیل است — مثل ترجیح دو شاهد مرد بر یک شاهد مرد

و دو زن بر یک شاهد مرد و قسم مدعی

اگر متصرف با حجت ضعیفی مقارن باشد احتمال دارد آنرا مقدم بدارند

و احتمال دارد که معادل قرار بدهند

اگر شهود یکطرف عدداً زیادتر یا عادلتر باشند ترجیح خواهند داشت

دوّم

۴ متصرف است — پس شاهد داخل بر شاهد خارج مقدم گذارده میشود

بنا بر رأیے و اقوی عکس مذکور است مگر اینکه متصرف بعد از شاهد

غیر متصرف اقامهٔ شاهد نماید بنا بر اشکال

---

۱ قول شیخ است در مبسوط ۲ یعنی متصرف ۳ غیر متصرف ۴ منشا اشکال

انقلاب متصرف است بغیر متصرف و بر عکس و اتحاد دعوی

۴۲۷ اگر کسے عینے کہ در دست دیگری باشد ادعا کند و اقامۂ شاهد نماید
و دیانت کند پس کسیکہ از دست او مال را خارج نموده است
اقامۂ شاهد نماید کہ امال از او است حکم نقض شده و مال اعادہ
میشود بنا بر اشکال

۴۲۸ اگر صاحب ید نخواهد قبل از ادعای کسے کہ با او منازعه دارد اقامۂ
شاهد نماید تا حق خود را متحمل نماید اقرب نخواهد است و اگر بعد از
دعوی نخواهد اقامۂ شاهد نماید تا قسم را ساقط نماید باز جا بر است

۴۲۹ اگر بعد از اینکہ دست ذی الید از ملک برداشته شد اقامۂ شاهد
نماید بطور شاهد خارج[1] و ادعای ملک سابق نماید در تقدیم
شاهد او اشکال است بسبب اینکہ در آن ملک تصرف داشته و بواسطه
حکومت ید او دفع شده است و اگر شاهد داخل را مقدم بدارد
اقرب بنا است کہ محتاج بادای قسم خواهد بود

۴۳۰ اگر مدعی بر ضد متصرف ملکے اقامۂ شاهد کرد و او ادعا کرد کہ

---

۱ اقوی عدم اشکال است بلے اگر دعوی را نزد حاکمی برد کہ عالم بحال بنا
اشکال نخواهد داشت ۲ یعنے شاهد غیر متصرف چون ید او مقدما از
ملک برداشته شده

ملک را از مدعی خریده است یا قرضی بر کسی ثابت شد و او ادعا کرد
که بری شده است پس اگر نمود او حاضر باشند قبل از اینکه ملک
از دست او خارج شود با ادای قرض مسموع شنیده میشوند و اگر
نمود غائب باشند فوراً از او میخواهند که ملک را تسلیم بدهد
پس اگر اقامهٔ شاهد کرد ملک مسترد میشود و اگر منکر بخواهد که مدعی
قسم بخورد قسم را برای شفای حق مقدم میدارند

اگر کسی اعتراف کند که فلان ملک متعلق بدیگریست بعد از آن
ادعای او بر آن ملک شنیده نمیشود تا اینکه ادعا نماید که ملک را از
آن شخص یا بواسطه یا غیر از بدست او رده است و اگر آن ملک را از او
بتجرد رد او رده باشند بعد از آن در دعوای جدید بدش بذکر اینکه
چطور از او بدست او رده اشکال است اما شخص اجنبی احتیاج بان
اظهار ندارد و شاهدی که دیگری اقامه کرده بر او حجت نیست و او
میتواند ادعای ملک را مطلقاً بکند

---

۱ یعنی پیش از اینکه ملک را کسی مدعی بدهند مدعی قسم میخورد ۲ یعنی
منشاء اشکال تقدیم شاهد خارج و داخل است یا اقامهٔ شاهد است بعد از
انا له تصرفنا و ۳ یعنی شخصی که اعتراف نکرده باشد

۴۳۲ اگر کسے بر دیگری ادعای فرضے یا مقبضِ مالے نماید و طرف انکار و استحفاف او را بنماید میتواند که ادعای ابطاء از بنماید یا اگر انکار دو فقره ننماید دعوای او منعقده نمیشود

سوم

۴۳۳ اشتمال یکے از دو شهود است بر زیادتی مثل زیادتی تاریخ - پس اگر شهود یک طرف شهادت بدهند بر اینکه اشخص فلان ملک را از یک سال باین طرف مالک شده و شهود دیگری شهادت بدهند که او از دو سال قبل مالک است حکم برای کسیکه صادر میشود که دو سال مقدم باشد برای اینکه شهود او ملک را برای او در وقتی ثابت مینمایند که بیّنهٔ دیگری در آن وقت معارضه ندارد پس ملک برای او در آن تاریخ ثابت میشود و او حق مطالبهٔ غیر را تملک زاد و زائد ندارد و شهادت هم فی الحال در ملک معارضه کرده و هر دو ساقط میشوند و ملک سابق باقی مانده و واجب است که همانطور باقی بماند و برای غیر او ملکی ثابت نمیشود

---

۱ یعنی بعد از انکار استحفاف میتواند دعای پرداخت نموده و حاضر شاهد نماید ۲ یعنی انکار اصل دین یا مقبض را نماید دعوی او بر ابطاء شنیده نمیشود ۳ یعنی از یک سال ببعد

مکرار زاده آنشخص ـ واحتمال دارد که شهادتها مساوی گذارده
شوند برای اینکه شهود متاخر اگر شهادت بدهند که او ملک را از آن
خریده بر شهود اول مقدم میشوند یا لااقل مساوی میشوند وثبوت
ملک در گذشته ثابت میماند تبعاً بسبب ثبوت آن در حال لهذا اگر یکی
بادعای ملک در گذشته منفرد باشد تنها دعوای او شنیده میشود نه
شاهدش ـ وهم چنین است مسئله اگر یک دسته از شهود بملک
فی الحال شهادت بدهند و دسته دیگر بملک قدیم
اگر یک دسته شهود بملک مطلق شهادت بدهند و دسته دیگر موقت
بتاریخ نمایند مساوی قرار داده میشوند
اگر یکدسته از شهود نسبت مالکیت را بسببی بدهند مثل نتاج یا خرید
یا زراعت شهادت آنها مقدم گرفته میشود
اگر شهودی شهادت بدهند که دست صاحب تصرف در ازمنه قدیم
است ترجیح تقدیم اگر آنرا از اسباب ترجیح قرار دهیم یا ترجیح اینکه دست
دیگری خارج از ملک است تعارض میکنند پس احتمال میرود که شهود غیر

---

۱ یعنی اگر معلوم شود که فی الحال ملک از او است مالکیت سابق او هم ثابت میماند

متصرف مقدم گذارده شود و اگر عکس هم باشد حکم مسئله همین
طور است اما اگر شهود ذی شهادت دهند که ملک بکسال است ملکِ
آنشخص است و شهود دیگر شهادت دهند که آنملک دوسال است بدست
دارندهٔ او است شهادت ملک بر شهادت تصرف مقدم گذارده میشود
اگرچه بتصرف مقدم باشد و شهادت بسبب ملک از شهادت بتصرف
اولی است

۴۳۲ اگر شهود ذی شهادت دهند که این ملک دیروز مال آنشخص بود و متعرض
بحال نشوند آنشهادت شنیده نمیشود مگر اینکه بگویند حالا هم ملک او است
یا بگویند ما نمیدانیم که ملکیت آن زایل شده باشد اما اگر بگویند نمیدانیم
ملکیت زایل شده یا نشده شهادت قبول نمیشود و اگر بگویند اعتقاد
ما این است که بمجرد استصحاب ملکِ او است در قبول اشکال است ـ
اما اگر شاهد شهادت بدهد که دیروز آنشخص برای مدعی اقرار کرد

---

۱ یعنی شاهد متصرف را مقدم بدارند ۲ از خرید و شاهد وغیره ۳ منشا
اشکال تصریح نمودند شهادت بملک است فی الحال دیروز که طریقی
بعلم نداریم پس همچنانکه در صورت حال شنیده نمیشد با تصریح هم
شنیده نمیشود و از طرفی هم ممکن است که باستصحاب مورد یکری منجر
شود که بقاء ملک را تقویت نماید

اقرار ثابت شده و در موجب از استصحاب[1] جاری مینماید اگرچه شاهد

مفروض بملک در حال نباشد

اگر مدعی علیه بگوید ملک در روز ملک او بود اما از دست او خارج شده

برای اینکه او اخبار از تحقیق میکند استصحاب جاری میشود بخلاف

شاهد که از تحقیق اخبار مینماید

همچنین اگر شاهد بگوید که ملک در روز ملک او بوده و در روز از مدعی

علیه خریده بود شنیده میشود با اینکه بگوید مدعی علیه در روز برای

مدعی اقرار کرد شنیده میشود بجهت اینکه شاهد شهادت را بتحقیق

مستند کرده است

اگر شاهد شهادت بدهد که ملک در روز در دست مدعی بود قبول

میشود و مدعی صاحب ید قرار داده میشود و قولی بر آنست که قبول نمیشود

زیرا ظاهر تصرف فعلی ملک است بحیثی که دفع نمیشود بلی اگر شهود مدعی

شهادت بدهند که متصرف آن را غصب کرده یا از مدعی اجاره کرده

حکم برای مدعی صادر میشود بجهت اینکه شهود هم بملک و هم بسبب تصرف

---

[1] که بقاء ملک باشد

شخص ثانی شهادت داده اند واکر مدعی بکوید املاک را از من غصب
کرده ودیکری بکوید که خود او برای من املاک را اقرار کرده است وهردو
اقامهٔ شاهد نمایند حکم برای کسیکه صادر میشود که ملک از او غصب
شده است ومقر هم ضامن میشود برای اقرار او وملک برنکشته بلکه بواسطهٔ
شاهد برکشته است

۴۳۸ شهادت مطلقه موجب زوال ملک برما قبل شهادت نمیشود پس اکر
شهودی بر چهار پای شهادت بدهند نتایج آن چهار پا قبل از اقامهٔ
شهادت متعلق بمدعی علیه است وهمچنین است میوه که بر درخت ظاهر
باشد معهذا مشهور آنست که اکر از خریدار بحجت مطلقه چیزی کرفته
شود مشتری بفروشنده رجوع میکند وهمچنین است اکر مال از کسیکه
مشتری باو هبه کرده باشد یا از مشتری مشتری کرفته شود باز اولی
رجوع میکند بفروشنده وحمل اطلاق این بینه وقتی میشود که مدعی
بر مشتری ادعا نکند که مالکیت وی از بیخ خریده زایل شده است بلکه

---

۱ شهادت مطلقه شهادتی است که ذکر سبب و تاریخ نشده باشد ۲ این در صورتی است که دعوی بر درخت باشد و میوه نرسیده باشد ۳ یعنی با این اصل مقبول ۴ برای مطالبهٔ قیمت ۵ بلکه ادعا کند که از بیخ در وقت مشتریش ملک او بوده که ملکیت او سابق بر خرید مشتری است

ادعای بستن ملک نماید پس از فروشنده مطالبهٔ قیمت میشود وعجب
این است که نتائج اعمال که قبل از اقامهٔ شاهد و بعد از خرید حاصل شده
باشد بید مشتری[1] زائل نمیشود پس از آن مدعی بفروشنده رجوع
نماید واگر ممنوع شود که رجوع نمیکند مکرر وقتیکه مدعی ادعای ملک
سابق بر فروش نماید وجهی است

۲ اگر مدعی ملک مطلق ادعا نماید وشاهد بملک مطلق وبسبب معین
شهادت بدهد ضرر ندارد[2] واگر بخواهد شاهدش بواسطهٔ ذکر سبب ترجیح
داشته باشد واجب است که بعد از دعوای سبب شهادت اعاده شود
واگر شاهد بسببی شهادت داد که غیر از سبب مذکور مدعی باشد تناقض
در شهادت وادعا حاصل شده دعوی بر اصل ملک شنیده نمیشود

۳ اگر مدعی ادعای چیزی نماید که موجب بطلان عقد باشد وطرف
انکار نماید قول مدعی صحت مقدم است واگر هر دو اقامهٔ شاهد

---

[1] که مدعی علیه است [2] یعنی مدعی مشتری بگوید این ملک را قبل
از اینکه بتو بفروشد ملک من بوده است [3] یعنی ذکر سبب منافی
ادعای مدعی نیست بلکه مقوی ادعاست [4] یعنی بعد از اینکه مدعی
ادعای سبب کرد شاهد اقامهٔ شهادت نماید

نمایند در تقدیم شاهد مدعی بطلان نظر است

۴۴۱ اگر کسے ادعا نماید کہ وکیلش ملک او را بکمتر از اجرۃ المثل اجارہ داد و وکیل ادعا نماید کہ باجرۃ المثل اجارہ داده است و هر دو اقامۂ شاهد نمایند در تقدیم شاهد هر یک از آنها نظر است

۴۴۲ اگر کسے ادعا کند کہ فلان چهارپا از مدتے ملک او است و سر آن خود را قطعاً کمتر از آن مدت یا بیشتر از آن آورد لالت نماید شهادت بواسطه در و آن ساقط میشود

۴۴۳ اگر ملکے کہ در دست زیدی است مدعی ادعا نماید و شاهد اقامه کند کہ آن ملک را از عمرو خرید پس اگر شهود معهذا شهادت بدهند کہ آن ملک ملک فروشنده بوده یا ملک خریدار بوده یا ببینیم ملک مشتری شهادت بدهند هرگاه بسبقت تصرف حکم بشود برای مدعی حکم خواهد شد و اگر شهود بخرید شها شهادت بدهند حکم نمیشود بجهت اینکه فروش در چیزی واقع شده کہ ملک نیست پس تصرف معلوم تصرف مظنون

---

۱ وجه نظر در اختلاف تقدیم مدعی است کہ آیا کسے است کہ مدعی خلاف اصل باشد یا مدعی خلاف ظاهر و از اختلاف در تقدیم داخل و خارج است ۲ وجه نظر در تقدیم شاهد مدعی صحت است و مدعی بطلان کہ کدام مقدم است ۳ یعنی تکذیب نماید کہ خود او تولید شده ۴ یعنی نه ملک فروشنده است تا ملک خریدار و تصرف نزید کہ در ملک معلوم است تصرف مظنون خریدار رو داشته نمیشود

برداشته نمیشود — قولے براین است که حکم برای مدعی میشود برای اینکه
ذوالید دلالت دارد بر تصرف سابقی که ان تصرف دلیل بر ملکیت است
— وهمچنین است اگر کسے ادعای وقفی بکند از زیدی و آن وقف در
دست عمرو باشد یا غیر وقف از آنچه سبب تملیک میشود در اینصورت
شنیده میشود

اگر کسی خارجی ادعا کند که ملکِ متبنے که در دستِ ارندهٔ آن است از
یک سالِ قبل ملکِ او است و متصرف ادعا کند که از دو سال قبل از خود
آنشخص خریده و هر دو اقامهٔ شاهد نمایند شاهد متصرف مقدم
گذارده میشود بنابر اشکال[1] — و اگر تاریخ هر دو شاهد یکے باشد
مگر اینکه شاهد متصرف بسبب ملکیت هم شهادت بدهد یا از شاهد
متصرف مقدم گذارده میشود — و اگر یکے از آن دو ادعا نماید که
از دیگری اینملک را خریده است حکم برای او صادر میشود

اگر دختر صغیری در دست کسے باشد و ادعا کند که آنرا خریده است[2]

[1] وجه اشکال از یک طرف آنست که اقدم تاریخا مقدم است چنانکه شیخ در
مبسوط فرموده و از راه دیگر خرید صریح در ملکیت نیست [2] بعد از اثبات
بلوغ اگر حالے از معارض و معلوم الرقیه باشد یا بالغ شده و تصدیق نماید

حکم برای او میشود ولی اگر ادعای نکاح آن خنثی را نماید قبول نمیشود بکر شناسد
اگر کسی ادعای ملکی نماید و بان ادعا اقامهٔ شاهد کند و دیگری ادعا
کند که آن مال را از خود آن شخص خریده یا آن شخص ملک را باو هبه کرده
یا برا و وقف کرده و بان ادعا شاهد اقامه نماید حکم برای او میشود زیرا
بینهٔ دوم بامری شهادت داده که بر شهود اول پنهان بوده و شهود اول
شهادت باصل شهادت داده اند

۴۴۷ اگر دو شاهد شهادت بدهند که فلان بهمزار تومان اقرار کرده و دیگری
شهادت بدهد که آن شخص آن مبلغ را ادا کرده اقرار ثابت میشود پس اگر
آن شخص یا شاهد بکر اقامه کرده قسم نخورد که ادا کرده ثابت میشود الا
طرف او بر عدم پرداخت قسم خورده و از آن شخص مطالبه مینماید

۴۴۸ اگر یک شاهد شهادت بدهد که زید از عمرو هزار تومان طلب دارد و
شاهد دیگر شهادت بدهد که عمرو هزار تومان بزید پرداخت کرده است
هزار تومان دین ثابت نمیشود برای اینکه شاهد پرداخت شهادت
نمیدهد که بر عمرو هزار تومان فعلاً وارد است بلکه فقط شهادت باو

---

۱ برای اینکه شاهد او هم شهادت داده که قرض بود ولی ادا کرده پس دو قرض شهادت داده

مضمر است که آن مبلغ بر عهدهٔ عمرو بوده است و شهادت هم چنر
از اینکه صریح باشد قبول نمیشود
اگر کسی ادعای هزار تومان بنماید و شاهد اقامه کند و مدعی علیه هم
شاهد اقامه کند که ادا کرده و تاریخ هم معلوم نباشد مدعی علیه بری
از او خواهد بود برای اینکه جزء این هزار تومان بر مدعی علیه چیزی
ثابت نشده و او هم جزئا بخصوص عهده داشته تعلق نمیگیرد

مقصد نهم
در شهادات
در آن چند فصل است

فصل اول
در صفات شاهد - و آن هفت است

۴ صفت اول بلوغ است - پس شهادت بچه اگرچه مراهق باشد
قبول نیست و قولی بر این است که شهادت بچه مطلقا و قتی بسن ده رسید
قبول است
شهادت بچه در زخم به شرط قبول میشود - ۱ - آنکه متفرق نشده

باشند ۔ ۲ ۔ انکہ اجماعی کہ دارند بر کار مباح باشد ۔ ۳ ۔ انکہ
سنتشان بدار سیدہ باشد ۔ پس اگر متغیر شوند شہادت آنہا مقبول
نمیشود باحتمال اینکہ باینہا چیزی تلقین نمایند

۴۵۰ صفت دوازدہم عقل است ۔ پس شہادت دیوانہ مقبول نمیشود و اگر بطور
دوری عارض شود و در حال افاقہ شہادت بدہد شہادتش قبول میشود
امّا بعد از علم حاکم بجنون و شک و کمال اطمینان او ۔ همچنین در باب
شخص مغفّل کہ در طبیعتش بلاهت است ۔ و در خصوص فراموش کار
باید احتیاط بجا آورد پس حاکم در موقع شبهه توقف میکند و وقتی جزم
بذکر آنها حاصل کرد و مشهود بر چیزی باشد کہ مغفلین از امثال آن
سهو نکنند حکم میدهد

۴۵۱ صفت سوم ایمان است ۔ پس شہادت کسیکہ مؤمن نباشد اگرچہ
متصف باسلام باشد بر مؤمن و بر غیر مؤمن قبول نمیشود
شہادت کافر چرا اصلی باشد چہ مرتد بر مسلمان و بمثل خودش قبول
نمیشود بنا بر رأیی مگر شہادت ذمی کہ در وصیت وقتی قبول میشود کہ

---

۱ یعنی بر کافر یا مرتد

عدول مسلمین باشند

۴ **صفتِ چهارم** عدالت است - عدالت عبارت از کیفیت نفسانی
راسخی است کہ ملازمت مروت و تقوی را دارا میکند پس شہادت فاسق
قبول نیست و مکلف بواسطہ گناہ کبیرہ از عدالت خارج میشود گناہان
کبیرہ آنہا ہستند کہ خداوند تعالے برای فاعل آنہا وعدہ آتش داده
است مثل - قتل - زنا - لواط - غصب اموال معصومین اگرچہ کم
باشد - عاق پدر و مادر - تہمت زنا بزنہای مؤمنہ محصنہ - و
همچنین از عدالت خارج میشود اگر بگناہهای صغیرہ اصرار نموده
اغلب آنہا را عمل کند ولے نادر آن برای جرح ضرر نمیرساند قولے بر
اینست کہ ضرر میرساند ولے با امکان استغفار جرح وارد نمیشود
- ترک مندوبات اگرچہ اصرار داشتہ باشد ضرر بعدالت نمیرساند
مادامیکہ باہانت بسنن منجر نشود
کسیکہ مخالف چیزی از اصول عقاید باشد شہادتش رد میشود

---

۱ قال رسول اللہ ﷺ یا اباذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال اللہ تعالے من ای ابواب النار ادخلہ کسیکہ مبالات نداشتہ باشد کہ از کجا تحصیل مال نماید خدای تعالے ہم مبالات نمیفرماید در اینکہ از کجا او را داخل آتش نماید ۲ یعنے شاهد بیاورد صغیرہ جرح نمیشود
۳ قول ابن ادریس است

خواه مستند بتقلید باشد خواه باجتهاد اما مخالف فروع از معتقدین
حق اگر مخالف اجماع نکند فاسق مذنب و شهادتش رد نمیشود هرچند در
اجتهاد خطا کرده باشد

کسیکه شخصی را بزنا تهمت بزند شهادتش رد میشود مگر اینکه توبه کند
و حد توبه این است که او را دشنام گوید باشد خود را نکذیب نماید و در ملاء اعزاز
شیطاء کند و بنا بر اصح در اصلاح عمل پیش از استمرار بر توبه شرط
نیست و اگر کسیرا که تهمت زده او را تصدیق نماید یا خود اقامه شهادت
کند شهادتش رد نشده و حد هم نمیخورد

کسانیکه بآلات قمار مثل شطرنج و نرد و چهارده و انگشتری بازی
نمایند فاسق هستند اگرچه قصدشان موهن یا بازی یا قمار باشد
شهادتشان رد میشود

همچنین شارب مسکر خواه شراب باشد یا غیر آن اگرچه قطره باشد
و همچنین آب جو و عصیر انگوری اگر بخودی خود بجوشد یا بواسطه آتش
بجوشد و قبل از دو ثلث ولو مست نکند شهادتش خورنده آنها رد

---

۱ برصدق قول خود یعنی مقصود غلط بازی بوده بود و باخت نباشد

میشود اما آنچه از خرمای خشک یا خرمای نارس بگیرند که مست نمیکند ضرر ندارد و همچنین اگر شراب را برای ساختن سرکه بگیرند

غنا حرام است و فاعلش فاسق میشود — غنا عبارتست از ترجیع صدا و کشیدن آن — شنوندهٔ غنا که از روی قصد باشد فاسق میشود خواه در قرآن باشد و خواه در شعر — و از حدی[1] جایز است

هجو مؤمنین حرام است خواه با شعر باشد خواه بغیر آن

اگر بنام زن معروفه که بر او حرام باشد غزل سرائی کند حرام است

بسیار شعر خواندن مکروه است

گوش دادن با لات طرب مثل تار و عود و چنگ و نی و غیر آنها حرام است سازنده و شنونده هر دو فاسق میشوند — دائره زدن در عروسی و ختنه ضرر ندارد اگرچه مکروه است

پوشیدن لباس ابریشمین مرد را فاسق میکند مکروه در جنگ و در موقع ضرورت[2] اما نکیه کردن بحریر و نشستن بر فرش ابریشمین ضرر ندارد

برای مردان استعمال طلا در پوشش اگرچه انگشتری مطلا باشد حرام است

---

[1] یعنی در این ضرر هست [2] حد آوازیست که شعر را بآن میخوانند [3] مثل سرما و دفع دشمن

حسد حرام است ـ و همچنین بغض مؤمن حرام است و اظهار بان مضر
۱ بعبادت است

جائز است که کبوتر را برای انس و فرستادن کاغذ نگهدارند اما برای
برای تفرج و پرانیدن مکروه است ـ گرو بستن بران نا است

صنعتهائی که مباح یا مکروه یا پست هستند حتی زبالهٔ کسی شهادت بانها
رد نمیشود

۴۸۳ **صفت پنجم** مروت است ـ پس کسیکه مرتکب چیزی شود که لایق او
نباشد از امور مباحه بطوریکه باو سخره و استهزاء نمایند مثل فقیهی که قبا و
کلاه بپوشد و در بازار چیز بخورد و راه رود یا کبوتر بازی میل نماید
و امثال این کارها از قبیل افراط در مزاح شهادت او رد میشود برای اینکه
اینها دلالت بر ضعف عقل و کم مبالاتی او میکند و تمام اینها اعتماد را
از قول او برمیدارد

۴۸۴ **صفت ششم** پاکی نسب است ـ پس شهادت ولد الزنا مطلقا قبول
نمیشود قولی بر اینست که در چیزی که قبول میشود تا اینکه صلاحی در او
باشد و اگر حال نسب او مجهول باشد شهادتش قبول میشود اگر طعن بر او بزنند

بودن از تهمت است — اسباب تهمت شش چیز است

اوّل

خود جلب نفعی برای خود یا دفع ضرری از خود

برای شریک در آنچه ما او شریک است ولی از غیر

ول میشود — مثل وصی در آنچه وصی است ولی

ـ ومثل طلبکار برای کسیکه از مال خود مجور است

ند قبول میشود — ومثل اقا برای بنده ماذون

ے شهادت بدهد که مورث او فلان زخمدار

که شهود جنایت خطائی را جرح نماید — یا وکیل

را بر موکل یا بر میت جرح نماید — ولی اگر شهادت

ث مجروح یا مریض خود قبول میشود مادامیکه

ده باشد — وهمچنین اگر دو نفر بوصیتی از

دهند و دو شاهد شهادت بدهند که برای اند

صیت دیگری شده قبول میشود

زخم فلان مرده ۲ مریض در مرض موتش

اگر رفقاء قافله بر دزد شهادت بدهند یا شخصی برای مکاتب خود

اگرچه مشروط باشد شهادت بدهد قبول میشود

دوم

تهمت بغضبه[۲] — شهادت فرزند بر پدر قبول نمیشود بنابر اقوی

اما بنفع او قبول میشود شهادت شخص بر جمیع اقارب قبول میشود خواه

بنفع اولاد[۳] باشد یا بضرر او خواه بنفع پدر باشد یا بضرر او خواه بنفع

مادر باشد یا بضرر او و غیر آن ولی در مساوات جد پدری هر قدر بالا

رود باید اشکال است[۴]

در شهادت فرعی مابین مال و حق مثل قصاص و حد

شهادت هر یک از شوهر و زن بنفع یا بضرر دیگری قبول میشود اگرچه

تنها باشند و در ربع شهادت[۵] زنان در آن بتنهائی قبول میشود یا شهادت

مرد با قسم قبول میشود

اگر شخصی بر ضرر پدر خود و دیگری در خصوص حقی شهادت بدهد

---

۱ غیر قطاع الطریق است که بعد ذکر میشود

۲ چون اسباب عقوق میشود ۳ یعنی شهادت پدر بنفع یا ضرر اولاد قبول نشود

۴ منشاء اشکال اینست که جد پدر حقیقی یا نیست ۵ مثل وصیت کردن زن

شهادت بدهد که برای شوهر او کسی وصیت کرده

پدر باطل ولے در حق خارجی باطل نیست بنا بر اشکال

سوم

مانع دشمنی دنیوی است نہ دینی پس شہادت مسلم بر کافر
دشمنی دنیوی مانع از قبول است خواہ شامل فسق باشد
یت دشمن بضرر دشمن قبول نمیشود اما نفع و قبول میشود
ول میشود کہ دشمن از بدی دشمن خود فرحناک و از
شد یا بیکدیگر تہمت بزنا زدہ باشند
برای بعضے دیگر بر قاطع الطریقی شہادت بدہند
بول نمیشود
برای دوست بضرر دوست ہر قدر ہم کہ دوستی
شد قبول میشود

چہارم

ست کہ از یکطرف شہادت در حق دیگری مانعی ندارد و
و شہادت بجا واقع شدہ وقتی یکے رد شد دیگری ہم
شمال این شہادت بر معصیت کہ شہادت بر ضرر پدر را
شاہد است ۲ یعنے رفقای قافلہ برای ہلاکت یکدیگر بر ضد
ش بر ہم رسیدہ شہادت بدہند

تغافل است ـ کسیکه سهو و نسیان زیاد باشد و حفظ و ضبط او است مقبول
نباشد و باشد شهادتش رد میشود اگرچه عادل باشد و از اینجا است که
بعضی شهادت کفته اند که ما شهادت کسانیکه آن روی شفاعت از آنها
داریم رد میکنیم

پنجم

دفع ننک دروغکوئی است ـ پس کسیکه بسبب فسق شهادتش رد شده و
توبه کند که شهادتش قبول بشود و صلاح حالش ظاهر کردد شهادت
او قبول نمیشود و قولی[1] بر این است که جایز است بکسیکه بفسق مشهور است
قاضی بکوید توبه کن تا شهادت ترا قبول کنم ولی این خوب نیست بلی اکر
مداومت شخص ثابت بر صلاح معلوم باشد شهادتش او قبول میشود ـ
و اکر فاسق توبه کند و شهادت قبل خود را که بواسطه فسقش رد شده بود
اعاده کند در قبول آن نظر است[2]

اکر کافر و فاسق و کودک چیزی را بدانند و بعد مانع قبول شهادت از
آنها رفع شود و اقامه آن شهادت ترا نماید قبول میشود و اکر آن شهادت را

---

[1] قول شیخ قدس سره است [2] از اینجا شبکه مانع که فسق بوده رفع شده قابل
قبول است از اینجا شبکه تهمت حرص بر شهادت ثابت میماند قابل قبول نیست

درحالیکه مانع داشته اند اقامه کرده باشند و رد شده باشد و بعد از
رفع مانع اعاده کنند قبول میشود

غلام اگر شهادتش بر ضرر آقا رد شده باشد پس از آن آزاد شود و آن
شهادت را اعاده کند شنیده میشود و همچنین است اگر غلام را آقا
فروخته باشد

اگر پدری بر ضرر پدر شهادت داده و رد شده باشد و پس از مرد پدر
اعاده نماید شنیده میشود

ششم

حرص بر شهادت است باینکه پیش از خواهش مبادرت نماید — پس اگر
شخصی در نزد حاکم قبل از سئوال باقامهٔ شهادت پیش دستی نماید بواسطه
تهمت قبول نمیشود اگرچه بعد از اظهار دعوی باشد اما باینکار اشخص
مجروح نمیشود ولی در حقوق خدا تعالی یا شهادت در باب مصالح
عامه پیش دستی در شهادت مانع از قبول نمیشود چونکه مدعی در امر
آن نمیباشد

شهادت صغیر اگر بشهری قبول میشود و بر عکس

شهادت اجیر بنان قبول میشود شهادت غلام بنفع آقا و بنفع غیر آقا مطلقا و بضرر غیر آقا قبول میشود و بنا بر آنی بر ضرر آقا قبول نمیشود و قولی بر انستکه قبول نمیشود و قولی بر آنستکه مطلقا قبول میشود و قولی آنستکه قبول میشود بر ضرر آقای خودش و اگر آزاد شود شهادتش بر ضرر آقای سابقش هم قبول میشود بنده مدبر و بنده مشروط هم مثل بنده است اما غلامی که بعضش آزاد شود اقرب بآنست که او هم همینطور است و قولی بر آنست که شهادت او بعد از آزادیش قبول میشود

اگر بحاکم ظاهر شود که بشهادت کسی که قبول نیست حکم کرده نقض حکم مینماید و اگر مانع بعد از حکم تجدید شده باشد حکم نقض نمیشود

فصل دوم

در عدد شهود و مرد بودن شهود

۴۵۰ بشهادت یکنفر مرد چیزی ثابت نمیشود مگر هلال و قضا بنا بر رأی ضعیف

۴۵۱ بشهادت یکنفر زن ربع ارثیه مستهل[1] و ربع وصیت ثابت میشود

---

[1] مستهل صدای طفلی است که در اول ولادت بکند و بآن صدا معلوم شود زنده تولد شده

شهادت و قسامت

فصل اوّل ـ حق خدای تعالی است ـ آنکه شهادت دهد

مرتبهٔ اوّل زنا است و ثابت میشود مگر باچهار شاهد عادل مرد

ـ اقرار بنا است که بیا بحضرت عادل جایز نیست که بقصد ادای شهادت بروند

بعورت نگاه کنند ولی در شهادت بعیوب زنان جایز است

در لواط و سحق شهادت چهار مرد عادل لازم است

زنا بالخصوص بشهادت سه مرد و دو زن ثابت شده و سنگسار فاعل در

صورتیکه محصن باشد واجب میشود ـ و بشهادت دو مرد و چهار زن هم

ثابت میشود ولی تازیانه زدن نه سنگسار کردن ـ و با شهادت یکمرد

و چندین زن و لوط با دهم باشند زنا ثابت نمیشود بلکه بشاهدها حد

قذف جاری میشود

یا اقرار بزنا بشهادت دو عادل ثابت میشود یا لابد از چهار شاهد

است در آن نظر است

---

۱ مرد زن دار با زن شوهر دار ۲ یعنی دو عادل شهادت بدهند فلان اقرار کرد
که زنا کرده ام ۳ نظر در آنست که چون اقرار است اقرار بدو شاهد ثابت میشود
و چون غرض از تشدید شهادت حفظ نفس مکلف است از تلف و حفظ از هتک عرض هم
ثابت نمیشود

اقرب اینست که نزدیکی با بهائم بدو شاهد ثابت میشود

۴۵۹ مرتبهٔ دوم غیر از زنا اینچه در آن حد واجب است مثل دزدی و اقسام شراب و کفتن رده و تهمت زنا ثابت نمیشود مگر بدو شاهد مرد و همچنین است آنچه مقتضی حد نباشد مثل زکوة و خمس و کفارات و نذر و اسلام و همچنین بلوغ و ولاء و عدم و جرح و تعدیل و عفو از قصاص

مقدم و مؤخر حق مرد مراست - و مراتب آن بر سه مرتبه است

۴۶۰ مرتبهٔ اول آنچه ثابت نمیشود مگر بدو شاهد مرد عادل - مثل طلاق - و خلع - و وکالت - و وصی قرار دادن کسی - و نسب و دیدن ماه

اقرب آنست که ثبوت آزادی و نکاح و قصاص بیک شاهد مرد و دو شاهد زن میشود

۴۶۱ مرتبهٔ دوم آنچه ثابت میشود بدو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و دو شاهد زن یا یک شاهد مرد و قسم و آن در بعض اقسام اموال - مثل قرض و غصب - و مضاربه[1] - و عفو در معاوضات - مثل بیع

---

[1] سرمایه بکسی دادن که تجارت نماید و در نفع شریک باشند

جارات وخراحات وضرب وشجاج ودهن ووضیعت بر اکبر وجنایتی
مال بشود مثل جنایتِ خطا وشبه خطا وجنایتی که بام الدماغ
داخل بدن برسد یا سبب شکستن استخوان بشود — واقرب
ست در وقف ودر حقوق اموال مثل مدت وخیار وشفعه
د ودر ثبوت اسقاط کتابت بنده ودر کرفتن قسط اخری اشکال
سوم آنچیزیست که بشهادتِ مردها وشهادت زنها جدا کانه
ت میشود — مثل ولادت واستهلال وعیوب باطنی زنان
ع بنا بر اقوی
زنان در اموال وقروض بضمیمه شهادت مردان یا با قسم
بول میشود ولی تنها قبول نمیشود اکرچه زنها زیادهم باشند
لبِ مذکور بیک شاهد مرد ودو شاهدِ زن یا شهادت
قسم ثابت میشود
ی که شهادتِ زنان بتنهائی قبول شود با کمتر از چهار شاهد زنا

دهند بیع عقدی که زراعت بندند قرار عمده برای ابیاری در حین

نمیشود ولے ربع ارث بہ مستہل و ربع وصیت بشہادت پانزن بدون
قسم ثابت میشود و اقرب آنست کہ این مسئلہ نیز بشہادت یکمرد و نزن باد
ثابت میشود قسم ہم لازم نیست ـــ اگر دو زن شہادت بدہند نصف
ارث مستہل و نصف وصیت ثابت میشود و اگر سہ زن شہادت بدہند
سہ ربع و اگر چہار زن شہادت بدہند تمام ارث مستہل و تمام وصیت
ثابت میشود

آنچہ بشہادت چہار زن ثابت میشود در شہادت خنثای مشکل یکمرد از
چہار شاہد ثابت نمیشود

اگر یکمرد و دو زن بر ولادتی شہادت بدہند مال ولادتی ثابت میشود
ولے بریدن دست ثابت نمیشود

اگر کسے نذر کند کہ ہر گاہ او لادش شود بندہ آزاد کند و چہار زن شہادت
بدہند کہ ولادت حاصل شدہ است ولادت ثابت میشود اما نذر واقع نمیشود

فصل سوم

در مسئلہ علم شاہد

---

۱ خنثای مشکل آنست کہ معلوم نباشد در او آلت زن خنثای غیر مشکل آنست کہ یکے از زن یا مرد
دیگری نباشد

۴۶۳ ضابطِ آن علمِ قطعی است و مستند آن یا دیدن است ـ و آن در افعال است مثل غصب و دزدی و قتل و رضاع و ولادت و زنا و لواط ـ در اینها شهادتِ کر قبول میشود چون بشنیدن احتیاج بنیابت گفته شده است که بقولِ اول و عمل میشود

یا شنیدن و دیدن با هم است ـ و این در عقود است مثل نکاح و بیع و صلح و اجاره و غیر آنها ـ پس در اینها چشم لازم است برای شناختن طرفین عقد و شنیدن لازم است برای فهم لفظ

۴۶۴ شهادتِ کور بعقد قبول نمیشود مگر اینکه قطعاً صدای طرفین عقد را بشناسد یا بر رأی یا دو نفر عادل طرفین عقد را نزد او معرفی نمایند یا شهادت بدهد بکسی که او را[1] کرفته باشد ولی شهادت کور بطور شاهدِ فرع قبول میشود و ترجمان و کلام شخص حاضر را نزد حاکم مقبول

۴۶۵ اگر کسی در بینائی شهادتی را تحمل کرد پس کور شد ولی نسب مشهود علیه را بداند و یا دو عادل نزد او معرفی نمایند شهادت میتواند بدهد و اگر بچشم دیده باشد و صدا را هم ضرورةً بشناسد باز

---

[1] یعنی کور کسی را که نزد او شهادت بدهد بگیرد و رها نکند تا نزد قاضی برود شهادت او را اظهار نماید

شہادت جائز است

۴۶۵ اگر قاضی بعد از شنیدن شہود کور شود حکم بآن میکند

۴۶۶ کسیکہ دنبش را نداند لا یجوز است بعین او شہادت داده شود پس اگر آنشخص ہمرد نعش او را در مجلس قاضی حاضر نمایند و اگر دفن شده باشد نبش قبر نمیشود و شہادت متعذر خواهد بود

۴۶۷ شہادت بر زن داده نمیشود مگر اینکه شاهد صدای او را قطعاً بشناسد یا صورت او را باز کرده و در وقت ادای شہادت او را باشاره نمیزند

ـ نگاه کردن بصورت زن برای تحمل شہادت جایز است ـ اگر شہود بر زن مخدره شہادت دادند و گمان کردند که او دختر زید است قاضی بر دختر زید حکم نمینویسد مگر اینکه شاهد بنسب او شہادت بدهد یا شہادت بر است بالخصوص ـ و آن در چیزیست که باستفاضه ثابت میشود مثل نسب و ملک و ملک مطلق و وقف و نکاح و آزادی و حکومت قاضی ـ و شرط استفاضه بی حد رسیدن اخبار است از جماعتی که راستی آنها بر گمان انسان غلبه نماید یا طوری شہرت پیدا کند که بر حد علم برسد بنا بر اشکال[1]

(۱ در صفحه بعد)

۴ گفته شده است که اگر دو شاهد عادل و بهتر نزد کسی شهادت
بدهند شنوندهٔ شاهد شده و بر شهادت آنها شاهد اصل میشود نه
شاهدِ فرع

۱ اقوی این است بمانعی که از آنها استفاضه حاصل میشود یا بدمانعی
باشند که رابطهٔ توطئه آنها را جمع نکرده باشد

۱ اگر کسی بشنود که دیگری بگوید این پسر من است و پسر هم بزرگ
سکوت داشته باشد یا پسر بگوید این پدرِ من است قولی بر این است
که شنوندهٔ شاهد میشود بسبب استنادِ سکوت بر رضا

شاهدِ استفاضه بسبب شهادت ممکن مثل فروش و ملکی مگر در میراث
شاهد استفاضه بر ملک احتیاج ندارد که بتصرفِ صاحبِ ید را ببیند
— و صاحبِ ید بر شهادت استفاضه ترجیح داده میشود

باید دانست که نسب بشنیدنِ از قومی که نزد شاهد حاضر نباشند
ثابت میشود و شاهد بآن شهادت میدهد زیرا که دیدن ممکن نیست

لہ (راجع بصفحهٔ قبل) منشاء اشکال این است که ظن حاصل میشود و الظن لا
یغنی من الحق شیئا و از طرف تواتر مفید علم میشود لہ باخبار از انها که
باعث علم یا ظن غالب میشود

اگرچه از طرف مادر باشد و همینطور است شهادت در باب مرگ

۴۲۴ اگر در ملکی دست کسی و تصرف او و شهرت جمع باشد جایز است بآن شهادت دادن بجهت اینکه ملک محسوس نمیشود و این اجتماع منتهای امکان است

۴۲۵ اقرب این است که مجرد ید و تصرف بر بنا کردن و خراب کردن و اجاره مکرر دادن بدون منازع کفایت میکند دیگر شنیدن لازم نیست و میتواند بطور ملک مطلق برای متصرف شهادت بدهد و مجرد ید هم بنا بر قوی همینطور است — اگر ید موجب ملکیت باشد بنا باید ادعای کسی در اینکه خانه که در دست دیگری است از مراست شنیده شود همانطور یکه اگر بگوید ملک او از مراست شنیده نمیشود ولی این قول بتصرف نقض میشود

۴۲۶ اقرب این است که در استفاضه وقف و نکاح علم شرط نیست بلکه ظن کفایت میکند

---

۱ که بعضی تولد را می بینند ولی آنهم قلیلی از زنان پس بآنان شنیدن شهادت داده میشود ۲ و باسباب و علامات شناخته میشود ۳ مجرد ید بدون تصرف از آنچه مذکور شد

۴۲۲ در اعتبار و نداری جا بزاست شهادت بر مفسر و نا ایمن اطلاع بر باطن امر او و شهادت قرائن احوال او مثل صبر بر گرسنگی و تحمل سختی در خلوت

۴۲۳ اگر کسے شاهد شخصے بیشود و بعد شک نماید و دو شاهد دیگر شهادت بتعیین بدهند در الحاق این تعریف بعد از تحمل بتعریف زمان تحمل شهادت که بتواند فعلا شهادت بر عین بدهد اشکال[1]

فصل چهارم

در تحمل شهادت و ادائے آن

۴۲۹ تحمل شهادت بر کسیکه اهلیت آنرا دارد واجب کفائے است بنا بر اقوی پس اگر غیر از او کسے یافت نشود خاصه برای طلاق بر انشخص واجب عینی میشود

۴۳۰ تحمل شهادت حاصل میشود با نکه شخص طرفین را بر فعلی ببیند یا بر عقدی که واقع میسازند مشاهده نماید

و همچنین حاصل میشود بشنیدن از خود طرفین اگرچه از آنشخص نواهشر

---

[1] چونکه این شهادت تعریف است میتواند و از اینجا شبکه بتعریف تعیین اسم و نسب است برای مشهود علیه و این تعریف نیست پس نمیتواند

شنیدن را انکرده باشند

وهمچنین حاصل میشود اگر غضب یا جنایت را ببیند و یا بگویند که

شهادت بران داشته باش یا اقرار کامل از مشهود علیه بشنود اگرچه

او را بشنیدن نامزد کرده باشند

وهمچنین اگر طرفین دعوی بشخصی بگویند که برای ما شهادت ده و او

از آن دو نفر یا یکی از ایشان چیزی شنیده باشد که موجب حکم بشود آن شخص

متحمل شهادت میشود

همچنین اگر کسی پنهان شود و مشهود علیه غافل از او نطق نماید و او

بشنود متحمل شهادت خواهد شد

۴۸۱ شخص گنگ اگر متحمل شهادت بشود صحیح است

۴۸۲ شهادت در چیزی غیر از طلاق[1] شرط نیست در نکاح و رجعت و بیع مستحب است

۴۸۳ احکام شهادت — باجماع علماء بر هر کسی که متحمل شهادتی باشد اداء

آن بر او واجب کفایی است پس اگر غیر از او کسی اقامهٔ شهادت نماید از

ساقط میشود و اگر همگی از اداء شهادت امتناع نمایند همگی گناه کار

---

[1] طلاق رجعی

خواهند بود و اگر غیر از دو شنر شاهد دیگری نباشد
بر آنها ادائے شہادت واجب عینی میشود و برای انها تخلف از شہادت
جایز نیست — اگر یکی از آن دو شاهد امتناع از شہادت نماید
و بگوید بشہود له که با شاهد دیگر متم بخورد گناه کار خواهد بود
اگر شاهد نرسد که بخود او یا با اهل او یا ببعضے مومنین از شہادت
او ضرر یکه مستحق نیست وارد نیاید بر او اقامهٔ آن شہادت واجب نیست
اگرچه برای شہادت متعین باشد — و با نبودن ضرر بر تمام اشخاصیکه
متحمل شہادتی باشند اقامهٔ آن شہادت واجب است اگرچه مشهود علیه
و یا مشهود له او را برای شہادت نخواسته باشند و او خود اتفاقاً شنیده باشد
ادائے شہادت برای شاهد حلال نیست مگر وقتی که قطعاً امری را
بخاطر داشته باشد و جایز نیست بنا بر قوی بچیزی که بخط خود
نوشته باشد متمسک شود اگرچه عدم ساختگی ان خط بر او معلوم
باشد خواه آن مکتوب در دست خودش باشد خواه در دست مدعی
باشد خواه شخص ثقه بمضمون خط او شہادت بدهد یا ندهد
گنگ ادای شہادت میکند و با فهم اشارات او حاکم حکم بان

۱ در صورتیکه بخاطر نداشته باشد

شهادت میکند و از حاکم آن اشارات مستور باشد بدو مترجم که
عارف باشارهٔ او باشند اعتماد خواهد کرد و بدان مترجم کتابت نمیکند
و دو مترجم هم شاهد فرع بر شهادت گنگ نخواهند بود بلکه حاکم حکم را
بشهادت خود او ثابت خواهد داشت نه بشهادت دو مترجم

۴۸۷ حکم حاکم تابع شهادت است پس اگر مطابق حق باشد باطنًا و ظاهرًا
نافذ خواهد بود و اگر نباشد فقط ظاهرًا نافذ میشود پس اینجا حاکم
برای مشهود له حکم کرده برای او مباح نخواهد شد مگر اینکه عالم باشد
بصحت شهادت یا جاهل باشد بحال شهادت[1]

فصل پنجم

در شهادت بر شهادت است در او از پنج مطلب است

مطلب اول

در محل شهادت

۴۸۸ شهادت بر شهادت در حدود و مطلقًا ثابت نمیشود خواه آنکه حدود خالص
برای خدا باشد مثل زنا و لواط و سحق یا مشترک بین خدا و خلق باشد

---

[1] مثل اینکه شهود شهادت بدهند که پدر شخصی زید بکری صد تومان طلب شده و خود او [illegible]

مثل دزدی و تهمت بزنا یا بربایی

شهادت بر شهادت در حقوق مردم کاملاً ثابت میشود خواه حق عقوبتی باشد مثل قصاص یا غیر عقوبتی باشد مثل طلاق و نسب و زنا خواه مال باشد مثل قرض و مضاربه و عقود معاوضات و عیوب زنان و ولادت و زنده تولد شدن و وکالت و وصیت اگر کسی اقرار بلواط کند یا اقرار بزنای با عمه و خاله یا مفارقت با چهارپا نماید و شاهد[1] ثابت میشود و در اینمسئله شهادت بر شهادت قبول شده اما حد بآن ثابت نمیشود فقط انتشار حرمت[2] نکاح ثابت میشود و همچنین در باب وطی چهارپا یعنی بزنا ثابت میشود و حرام شدن گوشت ماکول از حیوان و وجوب فروش غیر ماکول[3] از حیوان در شهر دیگر ثابت میشود

مطلب دوم

در کیفیت تحمل شهادت

---

[1] اقرار بدو شاهد ثابت میشود [2] لاطی مادر با خواهر ملوط را نمیتواند زن قرار بدهد و اگر با عمه و خاله نزدیکی کرده باشد دختر آنها را نمیتواند زن کند [3] مثل خاطر و الاغ و غیره

۴۹۱ اکمل مراتب تحمل شهادت آنست که شاهد اصل بگوید شهادت بده
بر شهادت من که بر فلان کس بفلان طور شاهدم و این را استرعاء[1]
مینامند یا بگوید بر شهادت خودم تو را شاهد میکنم
و پست تر از آن آنست که بشنود شاهد اصل نزد حاکم شهادت میدهد
پس میشنود بشهادت او و شهادت بدهد اگرچه او را شاهد قرار نداده باشد
ولی بواسطهٔ قطعی که از تصریح شاهد اصل در نزد حاکم بشهادت حاصل
کرده شهادت میدهد
و پست تر از آن آنست که بشنود شاهد اصل بگوید[2] من شهادت میدهم
برای فلان بر فلان بفلان چیز و ذکر سبب نماید مثل قیمت جامه یا اجرت
زمین در این شهادت نظر است منشاء آن این است که از یک طرف بصورت
جزم است و از طرف دیگر ناشی از تسامحی است که در این قبیل امور در
غیر مجالس حکام واقع میشود و همچنین محل نظر است اگر بگوید که من شهادت
قطعیه دارم یا شهادت جزمیه دارم[3] اما اگر شاهد اصل بگوید که من[4]

---

[1] استرعاء خواهش شاهد اصل است از شاهد فرع که شهادتش را ادا
نماید [2] در غیر حضور حاکم [3] و ذکر سبب نکند [4] در حضور غیر
حاکم

نمیشود الزام بخلاف بطور و نه گویند سبب ذکر غیر مثبت نگردد شاهد فرع
بمجرد این اظهار متحمل شهادت نمیشود بعلت اینکه جایز است وعده باشد
اگر کسی بگوید که بر عهدهٔ من فلان چیز از فلان کس است حمل بر وعده
نمیشود و شهادت بآن جایز است زیرا که در اقرار مساهله نمیشود
در استرعاء شاهد فرع میگوید — مرا بشهادت خود بر شهادت گردان
— و در صورت شنیدن شهادت شاهد اصل با سبب — شاهد
فرع میگوید — شهادت میدهم که فلان با بن طور و با بن سبب شهادت
داد — و غیر صورت اول در بن صورتها شاهد فرع نمیگوید مرا شاهد گردان

مطلب سوم

در عدد

واجب است که بر هر شاهد اصلی دو شاهد فرع شهادت بدهند زیرا
که مقصود اثبات شهادت اصل است و بشهادت دو نفر محقق میشود نه
بشهادت یکنفر و اگر دو شاهد فرع بر شهادت هر یک از دو شاهد
اصل شهادت بدهند جایز است اما جایز نیست که یکی از آنها بشهادت

---

۱ و قصد اشاعه نداشته باشد

پدر شاهد اصل و دیگری بشهادت دیگری شهادت بدهد

۴۹۵ جایز است که پدر شاهد اصل باشد و دیگری شاهد اصل دیگر

شهادت بدهد

۴۹۶ جایز است که دو نفر شاهد برجماعتی شهادت بدهند درصورتیکه هر دو

بر هریک از آنها شهادت بدهند

۴۹۷ آیا شهادت فرع در زنا برای نشر حرمت و درصورت اکراه[1] برای

اثبات مهر قبول میشود اقرب اینست که قبول میشود ولی در اینصورت

برای هریک از چهار نفر شهود زنا چهار نفر شاهد لازم است[2] یا

دو نفر شاهد کافیست که بر همه آنها شهادت بدهند[3] بر اشکال

۴۹۸ درصورتیکه شهود یکدسته دو و دو زن باشند یا چهار زن باشند و دو دسته

بر آنها شهادت بدهند قبول میشود درصورتیکه هریک از آن دو نفر

بتمام آنها شهادت بدهند

۵۰۰ آیا شهادت[4] زنان بر شهادت در باب پنجم از زنان بتنهائی قبول شهادت

---

[1] درصورتیکه باز نی باکراه نزدیکی کرده باشد و زن راضی نباشد [2] از اینجا که مقصود حق ادمیست از مهر وغیره جایز است و از اینجا تا بعد زنا است یکدسته از چهار شاهد نمیشود [3] یعنی شهود اصل [4] یعنی شهادت فرعی زنان

میشود مثل عیبهای باطنی زنان و اشهال و وصیت قبول میشود

اقرب باین است که قبول نمیشود

مطلب چهارم

شرط شهادت فرع

در شنیدن شهادت فرع شرط است که حضور شاهد اصل متعذر

باشد یا بسبب مرگ یا بواسطهٔ ناخوشی یا سفر و قدری برای سفر

بیست ضابط آن رعایت مشقتِ شاهدِ اصل است برای حضور او

بر شهود فرع تزکیهٔ شهود اصل لازم نیست اما اگر تزکیه نمایند عدالت

و شهادتِ آنها ثابت میشود والا حاکم از حالِ شهود اصل تحقیق مینماید

پس اگر عدالت آنها ثابت باشد و عدالتِ شهود فرع را هم بداند حکم

میکند والا از حال اینها هم تحقیق میکند و اگر همگی[1] یا دو شاهد

تزکیه[2] نمایند شهادتشان قبول میشود

۵ بر شهود فرع لازم نیست که بصدقِ شهود اصل شهادت بدهند

۵ اگر شاهد فرع اسم شاهد اصل را ذکر نکند شهادتش قبول نمیشود

---

[1] شهود اصل و فرع [2] دو شاهد مقبول الشهاده

مرچند او را تعدیل نماید مگر اینکه تصریح باسم شاهد اصل بکند

مطلب پنجم

در عوارض

۵۰۵ مُردن شاهد اصل در شاهد فرع اثر نمیکند - غیبت و مرض شاهد اصل

در او اثر نمیکند

۵۰۶ اگر فسق و عداوت و ردّه عارض شاهد اصل بشود شهادت شاهد فرع

قبول نمیشود

۵۰۷ اگر دیوانگی و اغماء و کوری عارض شاهد اصل بشود بشاهدِ

فرع اثر نمیکند

۵۰۸ اگر شاهدِ اصل شاهدِ فرع را تکذیب نماید قولی بر آنست که هر کدام

عادل باشند بشهادت او عمل میشود و اگر هر دو عادل باشند شهادت

فرع ترک میشود و این معمول است بر اینکه شاهدِ اصل بگوید نمیدانم

یا فراموش کرده ام اما اگر جازم بکذب شاهد فرع باشد شهادت فرع رد میشود

۵۰۹ اگر دو شاهد فرع شهادت بدهند و حاکم هم حکم بکند بعد شاهد

---

۱ بعضی اگر شاهد اصل در موقع تکذیب بگوید من مطلب را نمیدانم یا فراموش کرده ام

اصل حاضر بشود موافقت یا مخالفت او در حکم ضرری وارد نمیاورد
واگر قبل از حکم حاضر شود اعتبار شاهد فرع ساقط شده و حکم
برای شاهد اصل باقی میماند

فصل شش

در اختلاف شاهدها

در حکمی که بر طبق شهادت داده میشود شرط است اگر شاهدها بر
معنی لفظ واحد باشند باید بر لفظ واحد شهادت دهند پس اگر یکی بگوید فلان مال را
فلان غصب کرده است و دیگری بگوید نزد و گرفته است غصب ثابت نمیشود
اگر دو شاهد اختلاف در معنی نمایند مثل اینکه یکی بر بیع شهادت
بدهد و دیگری باقرار بر بیع حکم بآن نمیشود و اگر مدعی باهر یک
از شاهدها تمام بخورد آن دعوی ثابت میشود

اگر یکی از دو شاهد شهادت بدهد که فلان در صبح دزدی کرده
و دیگری بگوید در شام دزدی کرده بهمان نفد و یا غیر از شاهد اول
گفته بواسطه تعارض یا بواسطه مغایرت دو عمل حکم نمیشود

و همچنین اگر یکی بگوید دینار دزدیده و دیگری بگوید درهم دزدیده

یا یکی کبود جامهٔ سفید دزدیده دیگری کبود جامهٔ سیاه دزدیده و بجای

درصورتیکه شهادت برعین باشد که دو شاهد در وقت یا در جا

یا در صفت آن اختلاف نمایند دلالت خواهد کرد که دو کار جدا بوده

و شهادت آنها کامل نخواهد بود و اگر مدعی یا هریک از آنها قسم

بخورد غرامت ثابت میشود ولی قطع دست دزد ثابت نمیشود

۵۱۳ اگر دو شاهد شهادت بدهند بر سرقت جامهٔ معینی در وقتی و دو

شاهد دیگر شهادت بدهند بر سرقت همان جامه در وقتی دیگر

بطوریکه تعارض محقق شود غرامت ثابت میشود ولی قطع دست باطل میشود

۵۱۴ هرگاه[1] عین مال دزدی شده متغایر باشد یا یکی باشد ولی امکان

تعدد سرقت در آن باشد هر دو ثابت میشوند و تعارضی هم نخواهد

بود قطع دست هم ثابت میشود

۵۱۵ اگر دو شاهد بفعل کسی شهادت بدهند و دو شاهد دیگر بر غیر

آن فعل شهادت بدهند اگر ممکن باشد آن دو فعل را جمع کرد هر دو

ثابت میشوند و اگر ممکن نباشد مدعی میتواند یکی از آن دو را ادعا

---

[1] هرگاه مثلا ادعا کند که دو عین از او دزدیده شده یا یک عین دو دفعه
دزدیده شده و شاهد اقامه نماید هر دو ثابت میشود و بین شهود هم تعارض نخواهد بود

نماید مثل اینکه دو شاهد شهادت بدهند بقبلی در صبح و دو شاهد
دیگر بقبلی در شام و همچنین است هرچه مکرر بتواند بشود

۵۱۹ اگر یکی از دو شاهد شهادت بدهد که فلان جا مرا بیک دینار
بمدعی فروخته و دیگری شهادت بدهد که همان جا مرا بهمین در
آنوقت باو بدو دینار فروخته دعوی بواسطهٔ تعارضی که دارد
ثابت نمیشود مدعی میتواند هرکدام از آن دو مبلغ را که بخواهد قسم
بخورد و مطالبه نماید. و اگر برای مدعی با هر یک از شاهدهای
غریب یک شاهد دیگر شهادت بدهد دو دینار ثابت میشود
امّا اگر یکی شهادت بدهد باقرار مدعی علیه بیک دینار و دیگری
شهادت بدهد باقرار او بدو دینار با این دو شهادت یک دینار
ثابت میشود و دینار دیگر بضمیمهٔ قسم مدعی بشاهد دوم ثابت خواهد
شد. و اگر هر یک از دو شاهد شهادت بدهند بیک دینار و شهادت
چهار شاهد دو دینار دیگر بشهادت دو شاهد ثابت میشود

۵۱۱ اگر یک شاهد شهادت بدهد که فلان جامه را زید بده که قیمت آن
یک دینار است و دیگری شهادت بدهد جامه که او زید بده قیمت آن

دو دینار راست یک دینار باین دو شاهد ثابت میشود و دینار دیگر بسبب
دوم و قسم مدعی ثابت خواهد شد ـ و اگر هر دو صورت دو شاهد شهادت
بدهند یکدینار بشهادت چهار نفر و دینار دیگر بشهادت دو نفر ثابت میشود

۵۱۸ اگر یکی از دو شاهد بفروش یا قذف یا قتل یا غصب در طرف صبح
شهادت بدهد و دیگری بانها در طرف شام شهادت بدهد حکم بران
شهادت نمیشود بجهت اینکه شهادت آنها بر دو کار است

۵۱۹ اگر یکی از دو شاهد شهادت بدهد که فلان نزد او بعربی اقرار کرد و دیگری
شهادت بدهد که بفارسی اقرار کرد قبول میشود زیرا بیان زبان کفتن شرط نیست

۵۲۰ اگر یکی از دو شاهد شهادت دهد که فلان نزد او اقرار کرد که روز پنجشنبه
قرض کرده یا فروخته یا ادمی کشته یا مالی غصب کرده است و دیگری شهادت
دهد که اقرار کرد روز جمعه ان کار را کرده است حکم داده نمیشود مگر با قسم
مدعی یا شاهد دیگری که بیکی از آن دو شاهد ضمیمه بشود

۵۲۱ اگر یکی از دو شاهد شهادت بدهد که فلان آنملک را از زید غصب کرد
یا شهادت بدهد که او اقرار کرد بغصب آنملک از زید و دیگری شهادت بدهد
که آنملک ملک زید است شهادت کامل نخواهد بود

فصل هفتم

در برگشت از شهادت — در آن سه مطلب است

مطلب اوّل

در برگشت از شهادت — در عقوبات

اگر شاهد در عقوبات قبل از صدور حکم قاضی از شهادت برگردد از صدور حکم ممانعت میشود و اگر شهود بر نا شهادت داده باشند حدّ قذف بر انها جاری میشود پس اگر بگویند در شهادت غلط کردیم اقرب این است که حدّ از آنها ساقط میشود

اگر شاهد تصریح در برگشتن نکرده بلکه همینقدر بجا گوید در صدور حکم توقف نما پس از آن بگوید حکم بده اقرب این است که حکم داده میشود مادامیکه برای حاکم شبهه حاصل نشده باشد و ایا اعادهٔ شهادت در اینصورت واجبست محل اشکال است[1]

اگر شاهد بعد از صدور حکم برگردد اقرب آنست در آنچه راجع بحق الله است شبهای حق نمیشود و در آنچه راجع بحق ادمیست اشکال قوی است

---

[1] چون شهادت صحیح بعمل امده محتاج بتجدید بینت و چون تردید حاصل شده و احتمال شک برای قاضی میرود تجدید محتمل است

اما در مال استیفا میشود

۵۲۵ اگر دو شاهد راجع بزنا نی که بطور اکراه شده بعد از حکم قاضی از شهادت خود برگردند و بگویند که عمدا هم شاهد میشود ولی در الحاق توابع زنا بحد اشکال است اقرب عدم است پس مهر واجب و مصاهرت حرام میشود

۵۲۶ اگر شهود از شهادت لواط برگردند خواهر و مادر و دختر کسیکه با او لواط شده بر فاعل حرام میشود

۵۲۷ اگر شاهدها از شهادت مقاربت چهار با برگردند خوردن کوشت انجوان اگر ماکول اللحم باشد حرام و فروختن حیوان غیر ماکول اللحم در شهر دیگر واجب میشود

۵۲۸ اگر شاهدها از شهادت ارتداد کسی بعد از صدور حکم حاکم برگردند قدر متیقن آنست که قبل مرتد ساقط و در اینمسئله هم عدم الحاق توابع باسقاط قتل است پس اگر مرتد فطری باشد مالش قسمت میشود و زنش عدهٔ وفات نگاه میدارد و اگر مرتد ملی باشد مالش قسمت شده و زنش عدهٔ طلاق نگاه میدارد

۵۲۹ اگر دو شاهد قبل از عمل آمدن قصاص از شهادت برگردند قصاص بعمل نمیاید و با بدیه انتقال خواهد یافت در اینصورت اشکال است[1] و اگر دیه را واجب

---

[1] منشاء اشکال شهادت بحوادی است و چون قصاص ثابت نمیشود دیه ثابت میشود بجهت اصل برائه چون از شهادت رجوع کردند دیه از اصل ساقط میشود

بدانیم بشاهدها رجوع میشود

اگر شهادت شاهدها موجب قتلی یا اجراحی بشود و بعد از عمل آمدن قتل و جراحت آنها از شهادت خود برگردند اگر بگویند که در این شهادت تعمد کردیم آنها قصاص میشوند و اگر بگویند خطا کردیم بر آنها دیه وارد میاید و اگر بعضی بگویند تعمد کردیم و بعضی بگویند خطا کردیم با اولی قصاص وارد میشود بعد از اینکه فاضل دیه را از جانبش رد شود و با بقدر نصیب او دیه وارد میشود و اگر شاهد بگویند در دروغ تعمد کردم و گمان نمیکردم که شهادتم قبول شود در اینصورت در قصاص اشکال است اقرب اینست که شبیه عمد است و دیه مغلظه بر او وارد میاید و همچنین است اگر کسی فاخوشی را بزند بتوهم اینکه او صید است و صید میتواند تحمل ضرب را بکند و او بمیرد اگرچه در آن اشکال است

اگر متعمد شهادت در روغ بیش از یکنفر باشد ولی قدم میتواند همه را بکشد و فاضل دیه مقتول خود را با آنها رد کند که با قسمت نمایند میتوانند

---

۱ برای اخذ دیه بواسطه اینکه آنها ماخوذ باقرار خود هستند ۲ دیه مغلظه آن است که فوراً کرمنه شود ۳ در اینجا اشکال این است که این قتل عمد است یا شبیه بعمد

باب نفر را بکشد و با قی بقدر جنایت خود بولی بمقتول رد نمایند

۵۳۲ اگر یکی از شهود زنا بعد از سنگسار شدن مشهود علیه بگوید که من در شهادت تعمد کردم هر گاه با قی شهود هم او را تصدیق کردند ولی میت میتواند همه را بکشد و سه ربع دیه بدهد که ما بین آنها بتساوی قسمت شود و میت واند سه نفر را بکشد آنوقت دو ربع ولی میدهد و ربع دیگر که زنده مانده و اینمبلغ در میان ورثه سه نفر بتساوی قسمت میشود و ولی میتواند دو نفر را بکشد آنوقت ثلث بکنفر را بان دو نفر میدهد و دو نفر دیگر هم که زنده میمانند نصف دیه بدو نفر مقتول میدهند و میتواند یکنفر را بکشد آنوقت از سه نفر که زنده میمانند سه ربع دیه بورثه مقتول میدهند

اگر دیگران او را تصدیق نمایند اقرار او فقط بر نفس خودش ممضی خواهد بود قولی[1] بر انست که دیگران سه ربع دیه او را باو رد میکنند و این حرف خوبی نیست اگر سایر شهود تصدیق نمایند که او در شهادت دروغ کفته نه اینکه شهادت دروغ بوده قتل با و اختصاص یافته و از سایر بن چیزی

کرفته نمیشود

[1] این قول ابی علی است

۵۳۳ اگر شهود شهادت بدهند بچیزیکه موجب حد باشد نرکشتن و در مو
آنشخص ببرد و شهود از شهادت خود برگردند ضامن دیه خواهند
هیچکدام از آنها کشته نمیشوند

۵۳۴ اگر بعد از آنکه دیه از عاقله گرفته شد شهود برگردند عاقله برای
دیه رجوع میکنند نه کسی که جنایت کرده

۵۳۵ اگر ولی قصاص قصاص را بعمل آورده بعد از آن برگردد خود شرا
قصاص کردو شاهدها ولی مثل شرعی است اگر ولی را تصدیق کرد
از او هم قصاص میشود اگر تصدیق نکرده باشد نمیشود

۵۳۶ اگر دو نفر بدزدی شهادت داده باشند و دست دزد بریده شود پس از
شاهدها بگویند که خطا کردیم و دزد این شخص است باید از عهده غ
دیه دست اول برآیند و شهادتشان هم برد و قبول نمیشود

۵۳۷ اگر شهود زنا زاد و غیر نزکیه نمایند پس از آن فسق شهود یا کفر آ
برآید و فسق مخفی بوده اقرب این است که کسیکه ضامن نیست و واجب است
از بیت المال غرامت شود برای اینکه راجع بخطاء حاکم است و خطا حا

---

۱ بکسیکه دیه را گرفته است

از بیت المال غرامت میشود و هرگاه برایها مخفی بوده ضمانت بر عهدهٔ
آنها واردست و قصاص بر کسی وارد نمیشود و همچنین است اگر شهود
تزکیه از تزکیه برگردند خواه بگویند تعمد کردیم یا بگویند خطا کردیم
اگر فرق کسانیکه تزکیه کردند ظاهر شود ضمانت بر عهدهٔ حاکم است که
باید از بیت المال غرامت شود چونکه حاکم بقبول شهادت فاسق شرط
حق کرده است همچنین حاکم ضامن است اگر بشهادت کسی که فسقش
یا کفرش ظاهر باشد نازیانه بزند

۵۳۸ اگر شاهد پاکست که تزکیهٔ شاهد را از شهادت خود برگردد ضمان
برانکه برگشته تعلق میکیرد نه بر دیگری و اگر هر دو برگردند اگر ولی
مقتول بشاهد رجوع نماید میتواند او را بقتل رساند و اگر از کسی که
تزکیه شاهد نموده مطالبهٔ حق نماید قصاص بر او وارد نمیشود بلکه دیه
واردمیشود در این حال ولی نمیتواند میان هر دو را جمع نماید

۵۳۹ اگر دو نفر شهادت بدهند که فلان شخص زانی محصن بوده و سنگسار

---

۱ درصورتیکه بشهادت آنها فتلی واقع شده باشد ۲ برای قصاص ۳
برای مطالبهٔ حق خود از دیه کم من وکشتن ۴ یعنی زنای او بواسطهٔ چهار
شاهد دیگر ثابت شده باشد

شود پس آن دو نفر از شهادت خود برگردند بر شهود زنا غرامتی ندارد
نمی باید و آنها قصاص نمی شوند ولی از شهود احصان قصاص میشود و
در مقدار غرامت آنها نظر است و بعضی بر هم شهود زنا از آن دو نفر
غرامت مطالبه میشود — و اگر شهود زنا از شهادت خود برگردند
چیزی بر دو شاهد احصان واجب نمی باید و اگر هر سه برگردند همگی ضامن
خواهند بود .. و در کیفیت ضمان اشکال است چرا که احتمال دارد
که شاهدهای احصان ضامن نصف بوده و شهود زنا ضامن نصف
دیگر یا آنکه در هر یک بطور تساوی بر همه آنها تقسیم شود — اگر چهار نفر
بر زنا شهادت بدهند و دو نفر از آنها بعلاوه بحصان بودن آن شهادت
بدهند پس بنا بر اول[1] دو شاهد احصان باید سه ربع از دیه را بدهند
و دو شاهد زنا یک ربع را و بنا بر دوم[2] دو شاهد احصان دو ثلث
از دیه و دو شاهد زنا یک ثلث را میدهند و احتمال دارد که همه
بطور مساوی ضامن باشند برای اینکه دو شاهد احصان اگرچه
جنایتشان متعدد است ولی با آنها شبکه جنایتشان یکیست مساوی

---

[1] که شاهد احصان ضامن نصف باشد [2] که همه بالسویه باشند

مثل مثل آنکه اگر شخصی را یکنفر زخم بزند و دیگری یک زخم و از همه آن زخمها بمیرد

۵۴۰ اگر شهود احصان[1] بعد از مردن شخص سالمی بیایند از یا مذا از شهادت خود برگردند ضمانتی بر آنها نخواهد بود

مطلب دوم

در آنچه بزن راجع است

۵۴۱ اگر دو نفر شهادت بطلاق بدهند و قبل از صدور حکم از شهادت خود برگردند شهادت باطل میشود و اگر بعد از حکم برگردند هرگاه برگشتن آنها بعد از دخول مرد بزن بوده است چیزی[2] را ضامن نخواهند بود و اگر قبل از دخول باشد نصف مهر[3] را ضامن خواهند بود بجهت اینکه مهر بواسطه[4] ارتداد زن مثلا یا فسخ زن عقد را بواسطه عیبی که در مرد بوده در معرض سقوط است و اگر یکی از دو نفر از شهادت خود برگردد

---

[1] شخص سالمی که زنا کرده باشد چون حد احصان ثابت و رجم است

[2] یعنی چیزی از مرد در اینصورت موقوف نشده که کسی ضامن باشد

[3] مهر مسمی را برای شوهر [4] چونکه احتمال میرود که مهر از ذمه زوج بواسطه ارتداد زن یا فسخ او یا برای زن ساقط شود و وقتی شهود شهادت بطلاق قبل از دخول بدهند این مهر ثابت میشود

ربع میدهد او وارد میشود و احتمال دارد که مهر المثل واجب شود بجهت
اینکه آن دو نفر شوهر را از زنش محروم کرده اند و ضامن مهر المثل هستند
بجهت اینکه مهر المثل منفعت تمتع از زن است و این حرف مشکل میشود باینکه
در بضع ضامن نیست چنانکه اگر زن را شوهرش بکشد یا خودش خود را
بکشد یا بسبب شیر دادن نکاح او حرام بشود پس اگر در اینجا مهر المثل را
واجب بدانیم بعد از دخول هم واجب خواهد بود

۵ اگر دو شاهد بنکاح زنی شهادت دادند و حاکم هم حکم کرد پس آن
شاهدها از شهادت خود برگشتند هر گاه مرد زن را قبل از مقاربت
طلاق داد غرامتی بر آن دو شاهد وارد نمیاید بجهت اینکه چیزی از
زن فوت نکرده اند و اگر مقاربت کرد و مهر المسمّی[۳] بقدر مهر المثل
یا بیشتر بوده یا بزن رسیده چیزی برای زن بر عهده دو شاهد نخواهد
بود چونکه عوض آنچه را که شاهدها از زن فوت کرده اند دریافت
نموده و اگر مهر المسمّی کمتر از مهر المثل باشد تفاوت آن بر عهده

---

۱ تمتع از زن ۲ مهر المسمّی آنست که در موقع عقد تعیین شود ۳
مهر المثل آن مهریست که زن مطابق امثال خود مستحق است اگر تعیین
نشده باشد

دو شاهد است و اگر مهر با و نرسیده باشد دو شاهد ضامن مهر مثل
زن هستند زیرا که مهر عوض آنچه از او فوت کرده اند مهیا شد و این در
صورتی است که مرد مدعی نکاح باشد اما اگر زن مدعی باشد پس هرگاه
شوهر قبل از دخول طلاق بدهد باین طور که بگوید اگر او زن من است پس
او مطلقه مهیا شد آن دو شاهد ضامن بنصف مهر المسمی خواهند بود
و اگر بعد از دخول باشد اگر مهر المسمی زیاده از مهر المثل باشد دو
شاهد ضامن زاد او را برای مرد ضامن خواهند بود

۵۴۳ اگر دو شاهد باز دیدی دو جور شهادت بدهند و حاکم هم حکم نماید و
نکاح فسخ بشود پس از آن شاهدها از شهادت خود برگردند بر آنها آنچه
که از عهده غرامت قیمت کنیز برای آقا و مهر المثل برای شوهر برآیند
اگر ضمانت برای بضع قرار بدهیم

۵۴۴ اگر دو شاهد بر رضاعی که موجب حرمت زن بشوهر میشود شهادت بدهند
پس از آن برگردند بنا بر قول بضمان تمام زر ضمان خواهند بود والا ضمان نیستند

مطلب سوم

در مال

---

۱ برای مرد ۲ زنیت که کنیز ما باشد ۳ تمام از زن

اگر هر دو شاهد با یکی از آنها قبل از صدور حکم از شهادت خود برگردند
صدور حکم جایز نیست و غرامتی هم وارد نمیاید و اگر بعد از صدور حکم
و پرداخت مال و تلف شخص بآن حکم شده است برگردند اجماع بر آنست که
حکم نقض نمیشود و شهود باید آنچه بشهادت آنها تلف شده از غرامت بدهند
و اگر قبل از تلف بعد از حکم و پرداخت برگردند یا بعد از حکم و قبل از
پرداخت برگردند صحیح این است که حکم نقض نشد و شهود باید از غرامت قیمت
چیزی که بضرر مشهود علیه شهادت داده اند بدهند
اگر هر دو شاهد فاسق باشند و در حکم تفریط شده باشد پس از آن برگردند
غرامت چیزی بآنها وارد نیست بجهت بطلان از خود حکم
اگر مشهود علیه رجوع شاهدها را تکذیب نماید غرامت ساقط میشود
اگر دو شاهد بازادی غلامی شهادت بدهند و حکم صادر شود بعد از
شهادت برگردند باید غرامت قیمت بنده را برای اطفا بدهند خواه بگویند
تعمد کردیم یا خطا کردیم
قیمتی که از آنها گرفته میشود قیمت عبد است در موقع صدور حکم — و اگر

---

۱ کسی که بضرر او شهادت داده شده

بآنچه شهادت داده اند مثلی باشد یعنی مثال داشته باشد بر شاهدها

لازم است که مثل آنرا بدهند

۵۴۹ اگر دو شاهد بکتابت بنده شهادت دادند بعد برگشتند اگر بنده از ادای قسط

عجز پیدا کرده بنده گی برگردد چیزی بر دو شاهد نیست و اگر ادا کرده

آزاد شود جمیع قیمت بنده را دو شاهد ضامر هستند چون بسبب شهادت

آنها بنده از ادا فوت شده و آنچه ادا از کسب بنده خود کرفته باشد باو

حساب نمیشود و اکر ادا نخواهد از شاهدها غرامت بکیرد از کشف حال

ما بین قیمت عبد سالم و عبد مکاتب باید غرامت بدهند در اینصورت

غرامتی که ادا کرفته از او پس کرفته نمیشود هر کاه غلام بر قیمت برکردد

اگر دو شاهد بکتابت مطلقهٔ غلام کبیر و بام ولد بودن کنیزی شهادت

بدهند برکردند آنچه بواسطهٔ شهادت اسباب نقص قیمت شده باید از

غرامت برآیند

---

۱ مثل کندم و جو وغیره ۲ کتابت آنست که بنده را بخودش با شرایط شهر به
بفروشند ۳ یعنی وقتی که بنده باشد آنچه کسب کند مال آقا است
زیرا علت برجوع که فعل مولی است زایل شده ۴ یعنی کشف حال اینکه
عبد قادر بر ادای مال الکتابه بوده یا عجز داشته باشد

مسائل چند

مسئلهٔ اول اگر دو شاهد با هم از شهادت خود برگردند
با التوبه ضامن غرامت خواهند بود و اگر یکی برگردد ضامن نصف خواهد بود
- هرگاه دعوی بیک شاهد مرد و دو شاهد زن ثابت شده باشد
مرد نصف و هر زنی ربع ضامن خواهند بود
اگر دعوی بیک شاهد مرد و قسم ثابت شده باشد شاهد نصف غرامت را
ضامن خواهد بود
اگر ادا کننده قسم خود را تکذیب نماید خصماء بغرامت خواهند داشت
خواه شاهد با او از شهادت خود برگردد خواه برنگردد
مسئلهٔ دوم اگر در دعائی زیادتر از آن عددی که جواز ثابت
میشود شهادت دادند مثل اینکه در مال و قصاص سه نفر و در زنا
شش نفر شهادت دادند و قبل از صدور حکم و اجرای آن آنچه زاید بر عدهٔ
لازم بود از شهادت خود برگشتند مانع حکم و اجرای آن نمیشود و ضمانی هم
وارد نمیاوری ولی اگر زیادتی بعد از اجرای حکم برگردد بقدر سهم خود
ضامن خواهد بود پس اگر شاهد سوم در مال برگردد ضامن ثلث

خواهد بود و احتمال دارد که ضمان بر او نباشد مگر اینکه دو صورت نقض
شهود دو طرف بواسطهٔ زیادتی عدد باعث ترجیح شده باشد
اگر در زنا شش نفر شهادت دادند و دو نفر بعد از قتل زنا کار برگشتند
بر آنها قصاص واجب میشود یا ثلث دیه واجب میشود و اگر یکی برگردد
سدس دیه بر او واجب میشود و بنا بر احتمال ثانی ضمانی بر آنها واجب نمیشود
و اگر سه نفر از شهادت برگردند بنا بر قول اول نصف دیه را ضامن
خواهند بود و بنا بر احتمال ربع دیه را با التسویه ضامن میشوند و اگر
چهار نفر برگردند بنا بر قول اول دو ثلث از دیه را ضامنند و بنا بر احتمال
نصف دیه را و اگر پنج نفر از شهادت برگردند پنج سدس از دیه را بنا بر
قول اول ضامن بوده و بنا بر احتمال ربع را و اگر هر شش نفر از
شهادت برگردند هر دو قول هر یک سدس دیه را باید ادا نمایند

۵۵۲ مسئلهٔ سی و سوم اگر در دعوای مالی حاکم بشهادت یکدوزه زن حکم داد و فیصلهٔ بنا از شهادت
خود برگشتند پس بر مرد سدس غرامت و بر هر زن نصف سدس غرامت واردات
و احتمال دارد بر مرد نصف تمام واجب باشد برای اینکه او نصف شهود
است و بر زنان نصف دیگر

اگر بعضی از زنان تنها برگردند یا مرد تنها برگردد برانکه برگشته اند

قادر غرامت وارد است که اگر همه برمیگشتند ـ این احتمال هم هست که از

شهود زن اگر زیاد تر از دو نفر برگردند بر آنها چیزی وارد نیاید

مسئله چهارم اگر چهار نفر بچهار صد دینار شهادت بدهند و یکی از انها از شهادت

بصد دینار برگردد و دیگری از شهادت بدویست دینار برگردد و سومی

از سیصد دینار و چهارمی از تمام پس بر هریک از آنچه برگشته بقسط خود

غرامت وارد است براولی بیست و پنج دینار بود و بر دوم پنجاه و بر سومی

هفتاد و پنج و بر چهارمی یکصد دینار ادای غرامت لازم است چونکه هر

یک در ربع انچه برگشته اند بمشهود علیه ضرر وارد اورده اند

واحتمال دارد که شاهد سومی و چهارمی هرکدام بیش از پنجاه دینار

ضامن نباشند چونکه دویست دینار که از شهادت آن برگشته اند

دو شاهد برای آن باقی میماند

مسئله پنجم اگر بعد از قطع دست یا قتل که بشهادت دو شاهد واقع

شود فسق آنها یا کفر آنها ظاهر شود آنها ضامن نخواهند بود بلکه حکم

---

۱ یعنی بطوریکه در قبل ذکر شد ۲ یعنی دویست دینار اول که شاهد اول و دوم برای آن ثابت

از بیت المال باید غرامت بدهد برای آنکه قاضی وکیل مسلمین است و
خطاء وکیل در حق موکل بر عهدهٔ خود او است خواه خاکه تولیت قطع و
قتل نموده باشد خواه ولی و غیر ولی را باستیفای حق امر داده باشد
اگر بعد از حکم حاکم و قبل از اذن حاکم ولی مباشر بشود ضامن دیه خواهد
بود و همچنین است اگر پیش از حکم مباشرت نماید
اگر شهادت بمال باشد هرگاه عین باقی مانده باشد بصاحبش رد
میشود و اگر تلف شده باشد آنکسی که شهادت برای او داده شده
ضامن خواهد بود و اگر ندارد باشد مهلت داده میشود و قولی بر این
که قاضی ضامن است و بمحکوم له وقتی دارا میشود رجوع میکند

۵۵۵ **مسئلهٔ ششم** اگر حاکم حکم کرد پس شهودی بر جرح مطلقا اقامه
شد حکم نقض نمیشود چون محتمل است علت جرح شاهد بعد از حکم حاصل
شده باشد و اگر ثابت شود که مقدم بوده است حکم نقض میشود و
اگر بعد از شهادت و پیش از حکم بوده نقض نمیشود

---

۱ مباشر قتل با قطع دست نشود ۲ و کفر یا فسق شهود ظاهر شود
۳ یا باید قاضی بدهد و از محکوم له هر وقت دارا شد بگیرد ۴ یعنی
موجب جرح

۵۵۰ **مسئلهٔ هشتم** اگر دو نفر شهادت بدهند و حاکم حکم نکرده آنها بمیرند حاکم حکم خواهد داد و همچنین است اگر شهادت داده باشند و بعد از مرگشان تزکیه بشوند

اگر دو نفر شهادت بدهند ولی قبل از صدور حکم فاسق شوند حکم داده میشود برای اینکه عدالت شاهد وقت اقامهٔ شهادت معتبر است اما اگر در حق خدای تعالی باشد حکم نمیشود اقرب این است که در حدّ قذف و قصاص حکم میشود ولی در بریدن دست دزد دیگر حکم نمیشود

۵۵۱ **مسئلهٔ هشتم** اگر دو نفر شهادت بدهند برای کسیکه از او ارث میبرند و اشخص قبل از صدور حکم بمیرد و آنها شهادت داده اند یا بعضش با آنها منتقل شود بشهادت آنها برای خود آنها و شرکاء آنها در میراث مزبور حکم نمیشود

مسئلهٔ نهم اگر ثابت شود که شهود بزور[1] شهادت داده اند حکم نقض میشود و مال برمیگردد و اگر برگشتن آن متعذر باشد غرامت بر عهدهٔ شهود است و اگر شهادت در باب قتل باشد قصاص بر شهود

---

[1] بباطل

وارد میشود وحکم آنها حکم شهود بیت که اعتراف بعمد کرده باشند
ـ اگر ولی دم مباشرت بقصاص نماید و اعتراف نیز و برشهود کنند
شهود ضامن نخواهند بود و قصاص بر او واردست

۵۸۹ **مسئلهٔ دهم** اگر حاکم بخطای خود در حکم اعتراف نماید اگر
بعد از عزل او باشد از مال خود غرامت خواهد داد و اگر قبل از عزل
باشد هرگاه عین مال بجا باشد مسترد میشود بنا بر اشکال و اگر
نباشد از بیت المال ضمانت خواهد کرد ـ اگر حاکم بگوید که تعمد
کردم در خطای حکم ضمان بر خود او تعلق گرفته از خود او قصاص شده
یا از مال مخصوص او گرفته خواهد شد

۵۹۰ **مسئلهٔ یازدهم** اگر حکمی بشهادت فرع ثابت شود بعد
شاهد فرع از شهادت خود برگردد اگر شاهد اصل او را در رجوع از
شهادتش تکذیب نماید بر قرار است که ضمانی نخواهد بود و اگر او را

---

۱ بجهت اینکه اعتراف در حق غرامت در اینصورت عین برنمیگردد و حاکم
باید از عهده برآید یا از بیت المال داده شود و از اینجا معلوم شد که حاکم نافذ
الحکم است و عین را مستحق للغیر میداند بر میگردد
۲ چون حکم بشهادت شاهد اصل در واقع ثابت شده و صحیح است

مضد بود نماید یا احتمال شاهد فرع بر شاهد اصل مجهول باشد شاهد
فرع ضامن خواهد بود

اگر دو نفر بر دو نفر شهادت بدهند بعد از شهادت خود برگردند هر یک
ضامن نصف غرامت خواهد بود و اگر تعمد کرده باشند از هر دو قصاص
میشود و هرگاه یکی از آنها برگردد بقدر سهم خود ضامن خواهد
بود ـ و هرگاه هر دو از شهادت یکی از دو شاهد اصل برگردند
احتمال دارد که مسئله آنها بمسئله رجوع دو شاهد اصل با یکی
از آنها ملحق شود ـ اگر یکی از اندا از شهادت یکی از دو شاهد اصل برگردد و دیگری از شهادت
دیگر برگردد ضامن جمیع خواهند بود ـ و اگر یکی از آن دو از شهادت
یکی از دو شاهد اصل برگردد احتمال دارد که ضامن نصف غرامت باشد
اگر بر هر شاهدی دو نفر شهادت بدهند و همه برگردند هر یک ربع از
غرامت را ضامن خواهد بود و اگر اعتراف نمایند در شهادت بقتل از

---

۱ چونکه باعتراف او ظلم واقع شده و ضامن خواهد بود و شاهد اصل با او را در
رجوع مضد بود کرده یعنی در اصل شهادت تکذیب کرده است یا او را بمنشا شهادت
ضمان بر شاهد فرع وارد میشود ۲ در شهادت باطل در باب قتل ۳
یعنی هر چهار شاهد فرع ۴ و بعد برگردند

روی عمداً از آنها ضامن میشود و اگر بعضی از آنها از شهادت برگردند

بهر یک ربع غرامت تعلق میگیرد

۵۶۱ **مسئله دوازدهم** اگر بعد از آنکه حاکم بشهادت شاهد فرع حکم

کرد شاهد اصل از شهادت خود برگردد هر دو شاهد اصل ضامن

خواهند بود و اگر یکی از دو شاهد اصل برگردد آنچه بشهادت تلف نام

شده باشد ضامن خواهد بود ـ اگر دو شاهد اصل شهود فرع را

تکذیب نمایند بتکذیب آنها اعتنا نمیشود و غرامتی هم بر آنها وارد نمیشود

برای آنکه احتمال دارد شهود فرع دروغ گفته باشند

۵۶۲ **مسئله سیزدهم** اگر بعد از صدور حکم بشهادت دو شاهد هر دو

شاهد از شهادت خود برگردند و مدعی دو شاهد دیگر اقامه نماید در

ضمان شاهدهای اول اشکال است[۲] و همچنین است اگر دو شاهد فرع بعد از

اینکه بشهادت آنها حکم داده شد از شهادت خود برگردند و شاهد اصل

حاضر شده شهادت بدهد در ضمانت شاهدهای فرع اشکال است[۳]

---

۱ بعد از صدور حکم و بعد از اجرای حکم ۲ از اینجا تا آنکه دو شاهد اعتراف بالتلاف مال کرده اند در صورت نقض نشدن حکم پس ضامن هستند و از اینجا تا آنکه دو شاهد دیگر قائم مقام انها شده اند ضمانی وارد نمیاید ۳ مثل سابق است

بدانیم موکل وارث هم بشاهدها برای غرامتِ آن مرا جبه نمایند

۴۶۶ **مسئله هفتاد و هم** اگر دو نفر بمنفعتِ ملکی شهادت دادند

مثل اجاره و برگشتند ضامن خواهند بود بهمان طور یکه ضامن اعیان

میشوند پس اگر مدعی موجر باشد شاهدها برای مستاجر تفاوت بین

اجرة المثل و اجرة المسمّی را ضامن میشوند و اگر مدعی مستاجر باشد

برای موجر ضامن تفاوت خواهند بود و اگر استیفای اجرت متعذر

باشد ضامن خواهند بود و همچنین اگر در بیع شهادت دادند و

استیفاء قیمت متعذر شد هرگاه ثمن کمتر از قیمت باشد تفاوت را

برای مالک ضامن خواهند بود

۴۶۷ **مسئله هفتاد و یکم** اگر دو شاهدِ تعریف بعد از حکم از شهادت

خود برگردند یا خود دو شاهد اصل شهادت داده اند یا بعد از عهدهٔ غرامت

برآیند و در اینکه ضامن همهٔ خسارت یا نصف آن میباشند نظر است

(۲ راجع بصفحه قبل) اشکال ناشی از تناقض و بطلان و مثبت و موکل است و استفاده

ضمان بر شاهد بن و از اینکه حکم برجوع نقض نمیشود و آنها برای موکل دو صی

کاری کرده اند که استحقاق اجرت از آنها میباشد نه از شاهدها ۱ شاهد

تعریف نسبکه شهادت بعد الحکم شاهد برگردد ۲ وجه نظر از اینکه

تفریط مال بدوا مرکه شهادت شاهد و تعریف معترفین باشد تا صل شده

نصف ضامن هستند و از اینکه شهادت تا صل بشهادت معرف ثابت شد انها ضامن

همه خسارت هستند

واگر انکار تعریف کردند ضامن نمیباشند

۴۹۸ **مسئلهٔ نودوشتم** اگر دو شاهد شهادت دهند که فلان شخص بنده خود را آزاد کرد و قیمت او دویست دینار بود و دیگری یکصد دینار را ضامن شد و حاکم حکم داد بعد از شهادت خود برگشتند آقای بنده و ضامن هرکدامی یکصد دینار از آنها مطالبه خواهد کرد

۴۹۹ **مسئلهٔ نودوشتم** اگر دو شاهد بنکاح زنی بر صداق معینی شهادت دادند و دو شاهد دیگر هم بمقاربت شوهر با آن زن شهادت دادند و بعد از حکم حاکم همگی از شهادت خود برگشتند احتمال دارد که ضمانت همهٔ صداق بر عهدهٔ دو شاهد نکاح واجب باشد برای اینکه آنها شوهر را بصداق ملزم کرده اند و احتمال دارد که نصف بر دو شاهد نکاح و نصف بر دو شاهد مقاربت واجب شود برای اینکه دو شاهد نکاح صداق را واجب کردند و دو شاهد مقاربت آنرا مقرر داشتند پس صداق بچهار قسمت میشود و در این هنگام اگر دو نفر شهادت بطلاق بدهند پس برگردند چیزی بر آنها لازم نمیشود زیرا چیزی از آنها تلف نکرده اند که بتواند ادعا نماید و چیزی هم که واجب بر او نبوده واجب نکرده اند

۴۲۰ **مسئلهٔ بیست و یکم** اگر شاهد پیش حاکم در شهادتِ خود کم و زیاد کند پیش از آنکه حاکم حکم داده باشد احتمال دارد که شهادتِ او ردّ شود اما شهادتِ اولش بواسطهٔ رجوع از آن و شهادت دوّمش بعلت عدم ثبات مثل اینکه شهادت بدهد بصد دینار بعد از آن بگوید صد دینار نبود صد و پنجاه بود یا هفتاد دینار بود و همچنین اگر شهادت بصد دینار قرض کسی بدهد بعد بگوید که پنجاه دینار را ادا کرده است احتمال دارد که ردّ شود. اما اگر بگوید که صد دینار با و قرض داده بعد بگوید پنجاه دینار را ادا کرده شهادتِ او در این مسئله دوّمی قطعاً قبول میشود

۴۲۱ **مسئلهٔ بیست و دوّم** اگر دو شاهد بضرر متنی شهادت دادند و متنی قسم خورد بعد برگشتند در الزام آنها بجمیع غرامت نظر است[1]

۴۲۲ **مسئلهٔ بیست و سوّم** اگر دو شاهد از تاریخ بیعی بر کرهٔ بنام مشتری که شهادت داده باشند که بیع بکمالِ قبل واقع شده بعد از آن بگویند بلکه بکاه است واقع شده احتمال دارد که شهود ضامن عین باشند برای اینکه

---

[1] تردد از اینجاست که قسم مدخلیت در تمامیت حکم دارد یا حکم بشهادت تنها تمام میشود و قسم برای احتیاط است [2] بعد از آنکه حکم صادر و بمجیع بتصرف داده شد

بیع سابق غیر از بیع لاحق است و قول او نهاد در دو می قبول نمیشود از
بیع اولی هم برگشته اند و در اینصورت اجرت را از زمان شهادت اول تا
شهادت دوم ضامن خواهند بود و احتمال دارد که شهاضامن منافع
باشند برای انکه برگشتن از شهادت بمنزله برگشتن از اصل معامله
پس بنا بر این احتمال اگر دو نفر شهادت بدهند که مثلاً از فروشنده
دیگری دو ماه است خریده شده برای خریدار عین آن مال را قطعاً ضامن
خواهند بود و برای فروشنده منافع را از تاریخ اول تا تاریخ خرید
دوم ضامن خواهند بود و برای خریدار دوم منافع را از تاریخ خرید
تا تاریخی که از شهادت خود برگشته اند ضامن خواهند بود پس اگر دو
شاهد آخر برگردند هر گاه بگوئیم که دو شاهد اول ضامن همین خواهند
بود بنا بر تعدد بر یکدیگر شهادت دوم نباشد شاهدهای اول برای خریدار
دوم ضامن بوده و شاهدهای دیگر برای فروشنده ضامن خواهند
بود و اگر بگوئیم که ضامن نخواهد بود شاهدهای اول برای خریدار دوم

ضامن بوده و شاهدهای جبر ای شاهدهای اوّل ضامن خواهند
بود و همچنین است حکم باقی عقود ـ اما در اقرار مشکل خواهد بود بواسطه
انکه ممکن است گفته شود که باقرار بر تاریخ اتحاد در معامله بوده لهذا اگر یکی
از دو شاهد شهادت بدهد باقرار کسیکه در یکسال قبل واقع شد و
دیگری شهادت بدهد که در دو سال قبل واقع شده اقرار ثابت میشود
امّا اگر یکی از آنها شهادت بدهد که فلان بیع در یک سالِ قبل واقع
شده و دیگری شهادت بدهد که آن بیع دو سالِ قبل واقع شده بیع ثابت
نمیشود زیرا در اوّلی اتحاد در اقرار است ولی در دوّمی چنین نیست پس
اگر از تاریخ اقرار بعین برگردند فقط منافع را ضامن خواهند بود نه عین را
اگرچه احتمال ضمانِ عین هم میرود باقی بحث مسئله مثل مسئلهٔ اوّل است

۴۲۳ **مسئلهٔ بیست و چهارم** غاصب و شاهد زور واجب است
تا اینکه دارا به غیر آنها از آن حرکت ممنوع بشوند مشهور نمودند آنها
در میان قبیله و محلهٔ خود واجب است اگر توبه کردند و صلاح عمل از آنها

---

۱ مثل وقف وصلح وهبه معوضه ۲ آنها را کبر یا نند و بمردم بگویند که این
شخص شهادت بباطل داده

فصل دوازدهم در فروش میوه	صفحه	مادہ
فروش میوهٔ نخل	۵۵	۲۲۵
در مصلحت بیع میوه	۵۶	۲۲۶
فروش میوهٔ سایر درختها		۲۲۷
فروش سبزی الارض		۲۲۸
فروش زراعت	۵۷	۲۲۹
حاصل اگر بعد از بریدن روئیده باشد با شد		۲۳۰
فروش زراعت بشرط قصل		۲۳۱
در تکلیف فروشنده در بریدن میوه	۵۸	۲۳۲
اگر درختی بفروشد با استثناء میوه		۲۳۳
آبیاری درخت میوه		۲۳۴
		۲۳۵
اگر میوه را پیش از رسیدن قطع نماید	۵۹	۲۳۶
فروش میوهٔ ظاهر با غبران		۲۳۷
استثنای میوهٔ یک درخت		۲۳۸
استثنای حصهٔ از میوه مشاعًا		۲۳۹
اگر میوه بعلت تحویل مشتری فاسد شود	۶۰	۲۴۰
اگر بعضی میوه قبل از قبض تالف شود		۲۴۱
اگر اجنبی میوه را تالف نماید		۲۴۲
تلف مشتری		۲۴۳
آبیاری میوه		۲۴۴

	صفحه	مادہ
اگر از بی آبی میوه تلف شود	۶۰	۲۴۵
فروش میوه و زراعت بنقد و جنس	۶۱	۲۴۶
متفرقات		۲۴۷
		۲۴۸
	۶۲	۲۴۹
		۲۵۰
		۲۵۱
		۲۵۲
فروش خرمنی بخرمن دیگر		۲۵۳
قبول شریکی حصهٔ رفیق خود را	۶۳	۲۵۴
فروش مشتری میوه را بزیادتی اکثر		۲۵۵
اگر سبزی بچیدن متجدد ممزوج شود		۲۵۶
عوض عرایه		۲۵۷
فروش انچه مستور است		۲۵۸
انچه بعد از بریدن زراعت سبز شود		۲۵۹
از خرمن اکرار نه بپیمایند	۶۴	۲۶۰
فصل سوم در صرف		
صرف و شرایط ان		۲۶۱
		۲۶۲
		۲۶۳
		۲۶۴
		۲۶۵

اگر مزایده بنا بکند طالب یا رد یا هم بنماید شود	۶۵	۲۶۶
خوبه و بدی نقود		۲۶۷
زیادتی یا اختلاف جنس		۲۶۸
طلا و نقره مغشوش		۲۶۹
خانه معدن طلا و نقره	۶۶	۲۷۰
اعتبار طلای روی و نقره قلع		۲۷۱
اینها از طلا و نقره زرگری شود		۲۷۲
خانه زرگری		۲۷۳
چیزیکه بیکی از طلا و نقره قیمتی شود		۲۷۴
تشخیص قیمت		۲۷۵
ظهور عیب در ثمن یا مثمن		۲۷۶
کم و زیاد نرخ	۶۹	۲۷۷
اگر یکی از دو نقد تلف شود		۲۷۸
اگر در وزن نقصانی شود		۲۷۹
اگر دو نفر درهم پول طلا و نقره داشته	۷۰	۲۸۰
تبدیل نمایند		
اگر یک دینار به درهم بخرد	۷۱	۲۸۱
خرید و دیعه	۷۲	۲۸۲
معامله درهم بدرهم با شرط انکشتر احتمال	۷۳	۲۸۳

مقصد چهارم در انواع بیع

فصل اول

نقد		۲۸۴
کالی بکالی		۲۸۵
نسیه		۲۸۶
سلف		۲۸۷

مطلب اول

نقد و نسیه

اقتضای عقد		۲۸۸
شرط مدت		۲۸۹
تعیین وقت مجهول		۲۹۰
فروش چیز واحدی بدو قیمت		۲۹۰
فروش مالی بنسیه	۷۴	۲۹۲
		۲۹۳
		۲۹۴
عدم پرداخت قیمت در مدت معینی		۲۹۵
		۲۹۶

مطلب دوم

در سلف

شرایط آن

اول

عقد

صفحه	ماده	
		در انچه در عقد لابد باشد
۷۵	۲۹۷	در وشناختن وصف آن
	۲۹۸	
۷۶	۲۹۹	در جواب لفظیکه در الت بر جنس داشته باشد
۷۷	۳۰۰	
	۳۰۱	در مقرر داشتهای کوچک
	۳۰۲	در انچه ضبط اوصاف ممکن باشد
۷۸	۳۰۳	در رد جنس مخالف
	۳۰۴	در چیزهائیکه از کان مقصود انها مخلوط هستند
۷۹	۳۰۵	در انچه ضبط اوصاف ان نباشد
	۳۰۶	در حیوان
	۳۰۷	هرچه بد در جنس قرار داده میشود
	۳۰۸	در سن غلام
۸۰	۳۰۹	اگر در بعض نوع مخالف شود
	۳۱۰	در شتر
	۳۱۱	در اسب
	۳۱۲	در پرنده ها
	۳۱۳	در قاطر و الاغ
	۳۱۴	در خرها
	۳۱۵	در کندم و حبوبات

صفحه	ماده	
۸۱	۳۱۶	در عسل
	۳۱۷	در روغن
	۳۱۸	در سرشیر و شیر
	۳۱۹	در جامه
	۳۲۰	اگر جنسی بیدانند شرط نماید
۸۲	۳۲۱	در پشم
	۳۲۲	در اوزن بزر و اهن
	۳۲۳	در ظروف
۸۳	۳۲۴	در رداها و عقاقیر
		شرط شوم
		در کیل و وزن
	۳۲۵	در انچه قابل کیل و وزن است
	۳۲۶	انچه بکیل در میاید بوزن نا
۸۴	۳۲۷	در کیل عمومیت شرط است
	۳۲۸	فروش نی و هیزم رواب
	۳۲۹	شرط قیمت
	۳۳۰	اقسام سلف
		شرط چهارم
		در کرفتن قیمت در مجلس
۸۵	۳۳۱	اگر قبض قیمت

صفحه	ماده		صفحه	ماده
۸۵	۳۳۲	مبیع را اگر چند مدت بنده قرار دهند	۸۹	۳۴۹
	۳۳۳	تعیین شرط مبیت		۳۵۰
	۳۳۴	در عیب مبیت		۳۵۱
۸۶	۳۳۵	اگر مبیت را حواله بدهد	۹۰	۳۵۲
	۳۳۶	اگر مبیت را از بابت حق زمه قرار بدهد		۳۵۳
	۳۳۷	اگر نصف مبیت غوره و نصف بگرید باشد		۳۵۴
		شرط پنجم		
۸۷	۳۳۸	اینکه مسلم فروخته میشود باید قرض باشد		
		شرط ششم		
	۳۳۹	در تعیین مدت		۳۵۵
	۳۴۰			۳۵۶
	۳۴۱		۹۱	۳۵۷
	۳۴۲			۳۵۸
۸۸	۳۴۳			۳۵۹
	۳۴۴			۳۶۰
	۳۴۵			۳۶۱
	۳۴۶			۳۶۲
	۳۴۷			۳۶۳
۸۹	۳۴۸			۳۶۴
		شرط هفتم	۹۲	۳۶۵
				۳۶۶

صفحه	ماده	
۸۹	۳۴۹	وجود مال سلمی در سر عقد
	۳۵۰	
	۳۵۱	اگر محصول از محتاج بزرگتر باشد
۹۰	۳۵۲	اگر بعد از سلم مال ناپاب شود
	۳۵۳	اگر بعضی را مشتری بگیرد
	۳۵۴	اگر عجز فروشنده واضح شود
		بحث دوم
		احکام مسلم
	۳۵۵	ذکر محل تسلیم
	۳۵۶	اگر محل را شرط نمایند
۹۱	۳۵۷	اگر قید محل ننمایند
	۳۵۸	اگر طرفین در صحرا باشند
	۳۵۹	فروش مال بطور وصف
	۳۶۰	
	۳۶۱	
	۳۶۲	خرید کندم
	۳۶۳	
	۳۶۴	خرید خرما
۹۲	۳۶۵	حد ش کیل و وزن
	۳۶۶	اندازه کیل

	صفحہ
قسم اوّل - در قسم دادن	۴۵
قسم دوم	۴۷
قسم سوم	۵۰
فصل سوم - در کیفیت خبر دادن شاهد	
مقصد چہارم در قسم دادن	
فصل اوّل	
فصل دوم - در اداء کنندہ قسم	۵۷
فصل سوم - اینجا برای از قسم بچوند	۶۲
فصل چہارم - در حکم قسم	۶۵
فصل پنجم - در قسم باشاهد	۶۸
فروع	۷۲
فصل ششم - در نکول	۷۷
مقصد پنجم در حکومت خاص	۷۹
فصل اوّل - در مدعی	۷۹
فصل دوم - در مدعی علیہ مدعی بہ	۸۱
فصل سوم - در نوشتہ فاصلہ بیان دیگر	۸۴
مقصد ششم در قسمت	۹۰
فصل اوّل - در حقیقت قسمت	۹۰
فصل دوم - در قسمت کنندہ	۹۳
فصل سوم - در متعلقات قسمت	۹۴
فصل چہارم - در کیفیت قسمت	۹۸
مقصد هفتم	
متعلق بدعاوی کہ عارض میشود	۱۰۹
فصل اوّل - در دعوای املاک	۱۱۰
مسائل چند	۱۱۷
فصل دوم - در عقود	۱۳۴
فصل سوم - در وصیت	۱۴۰
فصل چہارم - در نسب	۱۴۵
مقصد هشتم	
در بیان مباحث دعوی	۱۴۹

	صفحہ
مبحث اول - در انچہ متعلق بدعویست	۱۴۹
مبحث دوم - در انچہ بجواب تعلق دارد	۱۵۰
مبحث سوم - در انچہ بمعارض شاهد تعلق دارد	۱۵۷
مبحث چہارم - در اسباب ترجیح	۱۶۱
مقصد نہم	
در شہادت	۱۷۳
فصل اول - در صفات شاهد	۱۷۳
فصل دوم - در عدد شہود	۱۸۴
فصل سوم - در مستند علم شاهد	۱۸۸
فصل چہارم - در تحمل شہادت و ادای آن	۱۹۳
فصل پنجم - در شہادت بر شہادت	۱۹۶
مطلب اول - در تحمل شہادت	۱۹۶
مطلب دوم - در کیفیت تحمل شہادت	۱۹۷
مطلب سوم - در عدد	۱۹۹
مطلب چہارم - شرط شہادت فرع	۲۰۱
مطلب پنجم - در عوارض	۲۰۲
فصل ششم - در اختلاف شاهدان	۲۰۳
فصل هفتم - در برگشتن شہادت	۲۰۷
مطلب اول - در عوارض	۲۰۷
مطلب دوم - در انچہ بدون دعوی مسموع است	۲۱۳
مطلب سوم - در دعوی	۲۱۶
مسائل چند	۲۱۹

کتابخانه

مقصد اول فهرست مطالب منافع تجارت

فصل اول در منافع تجارت

	صفحه	سطر
احکام پنجگانه تجارت	۶	۱
واجب		۲
مستحب		۳
مباح		۴
مکروه		۵
حرام	۷	۶
قسم اول	۷	۷
روغن نجس	۸	۷
آب نجس	۸	۸
بول حیوان	۹	۹
سلاح کاری و غیره		۱۰
اکتساب باعیان نجسه		۱۱
اکتساب بحیوانات موذیه		۱۲
قسم دوم		۱۳
فروش صلاح بدشمنان دین	۹	۱۴
اجاره کشتی و مکان برای محل حرام		۱۵
فروش انگور برای شراب و چوب برای بت		۱۶
اجاره ذمی خانه را برای فروش شراب		۱۹
اجاره ذمی خانه را برای فروش خنزیر		۲۰
اجاره حیوان برای حمل شراب		۲۱
فروش اسلحه بحظ		۲۲
قسم سوم		
عشوات	۱۰	۲۳
درندگان		
موخ		
فروش درندگان		۲۴
فروش پر برای شکار صاحب دارد		۲۵
کرم ابریشم		۲۶
زنبور عسل	۱۱	۲۷
فروش آب و خاک و سنگ و غیره		۲۸
تریاق		۲۹
فروش زهر		۳۰
فروش شیر زنان		۳۱

	صفحہ	ماد	
فروش خانہ بے زاہ	۳۲		
فصل چہارم			
عمل صوبت شاید زار	۳۳		
غنا	۳۳		
اجرت مغنیہ و مطربہ	۳۴		
اجرت نوحہ گری	۳۵	۱۲	
قمار	۳۶		
انجمن بچہ بازی	۳۷		
تدلیس و مشاطہ	۳۸		
کمال ظالم	۳۹		
حفظ کتاب ضلال	۴۰		
تعلیم برداشتن از دوختہ و انجیل	۴۱		
هجو مؤمنین	۴۲	۱۰۲	
تنزل بزن مؤمنہ	۴۱	۱۳	
سحر	۴۲		
	۴۵		
کہانت	۴۶		
اخبار بنجوم	۴۳		
شعبدہ	۴۸		
مبانہ	۴۹	۱۲	

	صفحہ	ماد	
فروش قرآن	۵۰		
	۵۱		
اجرت کتابت قرآن	۵۲		
دزدی و خیانت	۵۳		
	۵۴		
	۵۵		
	۵۶		
اواف در لباس و بھلوز عجیب	۵۷	۱۵	
کم دادن و زیاد گرفتن	۵۸		
رشوہ	۵۹		
فصل پنجم			
انفاق بر انسان واجب است	۶۰		
اجرت بر متجان غسل و غیرہ	۶۱		
اجرت اذان	۶۲		
اجرت قضاوت	۶۳		
اجرت عقد نکاح	۶۴		
اجرت امامت و شہادت	۶۵		
خاتمہ در احکام چند	۶۶	۱۶	
تلقی رکبان	۶۶		
بخش	۶۷	۱۶	

	صفحه	ماده
احتکار	۱۷	۶۸
نثار در عروسیها		۶۹
یکیثی لیصد هند که بفیله قسمت نماید		۷۰
ولایت از طرف عادل	۱۸	۷۱
ولایت از طرف ظالم		۷۲
جائزه و انعام ظالم		۷۳
مقاسمه خراج و زکوة		۷۴
اگر حلال بحرام مخلوط شود	۱۹	۷۵
دراجیر خاص		۷۶
حق الماء		۷۷
فهم کفن و اب غسل و بدفه	۲۰	۷۸
برداشتن پدر از مال پسر بالغ		۷۹
ولایت پدر بر پسر صغیر		۸۰
برداشتن پدر ز صغیر از مال پسر دارا		۸۱
برداشتن پسر از مال پدر		۸۲
برداشتن مادر از مال پسر و بالعکس		۸۳
قرض مادر از اولاد صغیر		۸۴
برداشتن زن از مال شوهر		۸۵
		۸۶
برداشتن خرد و خواهر و غیره نان خود شی	۲۱	۸۷

	صفحه	ماده
برداشتن شوهر از مال زن	۲۱	۸۸
زن مالی بشوهر بدهد که منتفع شود		۸۹
فصل دوم در آداب تجارت		
مستحبات تجارت		۹۰
مکروهات تجارت	۲۲	۹۰
معاملاتیکه نبی اکرم صلعم نهی فرموده اند	۲۳	۹۱
مقصد دوم صیغه بیع	۲۵	۹۲
انچه بیع بان منعقد نمیشود		۹۳
طرز صیغه		۹۴
بیع مقاطاة	۲۶	۹۵
شرایط صیغه		۹۶
		۹۷
		۹۸
		۹۹
		۱۰۰
خرید با عقد فاسد	۲۷	۱۰۱
فصل دوم در طرفین عقد		
شرایط متعاقدان		۱۰۲
عقد طفل و مست و غیره		۱۰۳
عدم شرط اسلام بایع و مشتری	۲۸	۱۰۴

	صفحه	مادّه
شرط اسلام مشتری	۲۸	۱۰۵
بنده ذمی اگر مسلمان شود		۱۰۶
	۲۹	۱۰۷
		۱۰۸
		۱۰۹
		۱۱۱
		۱۱۲
	۳۰	۱۱۳
در خرید و فروش بنده		۱۱۴
شرط فروشنده		۱۱۶
وجود اجازه دهنده در موقع عقد	۳۱	۱۱۷
فروش مال طفل		۱۱۸
وقت انتفا		۱۱۹
فروش مال پدر بربیع فضولی		۱۲۰
سکوت و حضور در اجازه عقد		۱۲۱
هرگاه عقد فسخ شود	۳۲	۱۲۲
اگر مشتری جاهل غصب باشد		۱۲۳
اگر مال در دست خریدار تلف شود		۱۲۴
اگر کسی ملک خود دیگری را نفقه بهر شکل	۳۳	۱۲۵
		۱۲۶

	صفحه	مادّه
اقرار بمتنی بر اشاعت است	۳۴	۱۲۷
		۱۲۸
فروش چیزیکه مسلمان مالک نشود و مالک تمغا		۱۲۹
در میوه که بان زکوة تعلق کرفته		۱۳۰
در کوسفند که بر زکوة تعلق کرفته	۳۵	۱۳۱
در ولایت زوال ولایت نسب و ولا		۱۳۲
		۱۳۳
ولایت حاکم و امین حاکم		۱۳۴
تصرف وصی بعد از رسیدن موصی		۱۳۵
قبض وصی از مال موصی علیه		۱۳۶
تصرف وکیل		۱۳۷
	۳۶	۱۳۸
تولی وصی عقد را		۱۳۹
فروش ولی		۱۴۰
در فروش دو نفر وکیل		۱۴۱
		۱۴۲
فصل سوم در عوض		
شرط اینکه بران عقد واقع میشود	۳۷	۱۴۳
دیدن مکیل و موزون و معدود	۳۸	۱۴۴
اعتبار بکیل مجهول		۱۴۵

اگر وزن خبزه متعذر باشد	۳۸		
دیدن زمین و بنا و چاه			
اگر یکی از خریدار و فروشنده دیوانه و غیره باشد	۳۹	۱۴۸	
اگر مراد از مبیع طعم و بو باشد		۱۴۹	
مسئله کور و بینا		۱۵۰	فرو ر
اگر آزمایش مبیع سبب فساد آن شود		۱۵۱	ابهام در
معامله مشک	۴۰	۱۵۲	اگر زمینی را با خ
فروش اشیاء مباحه		۱۵۳	اگر مالی بحکم خریدار با فرو
فروش اراضی خراجیه		۱۵۴	فروخته شود کفایت دیدن مال از توصیف
فروش خانهای مکه		۱۵۵	فروش ماهی در نی زار
در بیرون آمدن آب چاه		۱۵۶	فروش شیر در پستان
کیسه هری یکند اب بینداز		۱۵۷	فروش پوست پشم در بدن گوسفند
در ظهور معدن		۱۵۸	فروش انچه در شکم گوسفند است ۱۷۸
تمامیت ملک		۱۵۹	فروش شیر ۱۷۹
فروش کنیزیکه از آقا بچه دارد	۴۱	۱۶۰	فروش هر مجهولی ۱۸۰
بیع رهن		۱۶۱	اگر مجهول بمعلومی ضمیمه شود ۱۸۱
فروش بنده کر مخته با ضمیمه		۱۶۲	دیدن بعضی از مبیع ۴۶ ۱۸۲
اگر مال غیر صاحبان بفروشد		۱۶۳	دیدن ظاهر خرمن خربزه و غیره ۱۸۳
اگر شتر چیزی بفروشد که تسلیم بعد از چند ممکن شود		۱۶۴	اگر کسی بفروشد و نمونه را بنماید ۱۸۴
اگر چیزی بفروشد و از تسلیم عاجز باشد	۴۲	۱۶۵	اگر مال دیده نشده را بفروشد ۱۸۵

صفحه	مادّه
۴۷	۱۸۶
	۱۸۷
	۱۸۸
	۱۸۹
۴۸	۱۹۰
	۱۹۱
	۱۹۲
	۱۹۳
۴۹	۱۹۴
	۱۹۵
	۱۹۶
	۱۹۷
	۱۹۸
	۱۹۹
۵۰	۲۰۰
	۲۰۱
	۲۰۲
	۲۰۳
	۲۰۴

صفحه	مادّه
۵۰	۲۰۴
	مطلب سیم در احکام
۵۱	۲۰۵
	۲۰۶
	۲۰۷
	۲۰۸
	۲۰۹
	۲۱۰
۵۲	۲۱۱
	۲۱۲
	۲۱۳
	۲۱۴
	۲۱۵
۵۳	۲۱۶
	۲۱۷
۵۴	۲۱۸
	۲۱۹
	۲۲۰
۵۵	۲۲۱
	۲۲۲
	۲۲۳
	۲۲۴

کتاب تجارت

فہرست ابواب و فصول

	صفحہ
مقصد اول در مقدمات	۴
فصل اول — در اقسام تجارت	۴
قسم اول	۷
قسم دوم	۸
قسم سوم	۱۰
قسم چہارم	۱۱
قسم پنجم	۱۵
خاتمہ — شامل احکام چند	۱۶
فصل دوم — در آداب تجارت	۲۱
مقصد دوم در بیع	۲۵
فصل اول — در صیغہ	۲۵
فصل دوم — در طرق بیع عقد	۲۷
فصل سوم — در ردو عوض	۳۷
مقصد سوم در اقسام بیع	۴۹
فصل اول — در بیع جلون	۴۹
مطلب اول — در انسان	۴۹
مطلب دوم — در احکام	۵۳
فصل دوم — در فروش میوہ	۵۵
مطلب اول — در انواع میوہ	۵۵
مطلب دوم — در احکام	۵۷
فروع	۶۲
فصل سوم — در صرف	۶۴
فروع	۶۷
مقصد چہارم در انواع بیع	۷۲
فصل اول	۷۲
مطلب اول — در نقد و نسیہ	۷۳

	صفحہ
مطلب دوم - در سلف	۷۵
بحث اول - شرایط آن	۷۵
شرط اول - در عقد	۷۵
شرط دوم - شناختن وصف آن	۷۶
شرط سوم - در کیل و وزن	۸۳
شرط چہارم - در کہ فلان قسم در فلان عامر	۸۵
شرط پنجم - قرض بودن سلم	۸۷
شرط ششم - مضبوط بودن مدت	۸۷
شرط ہفتم - دیدن چیزیکہ در وے سلم میشود	۸۹
بحث دوم - در احکام سلم	۹۰
فروع	۹۳
فصل دوم - در مزابنہ و توابع آن	۹۷
فروع	۱۰۱
فصل سوم - در ربا	۱۰۳
مطلب اول - در محل ربا	۱۰۳
شرط اول - ہم جنس بودن	۱۰۳
شرط دوم - در کیل و وزن	۱۰۶
فروع	۱۰۷
مطلب دوم - در احکام	۱۰۸
مقصد پنجم در لزوم و مبطل	۱۱۰
فصل اول - در خیار	۱۱۱
مطلب اول - در اقسام خیار	۱۱۱
مطلب دوم - در احکام	۱۱۸
فروع	۱۲۱
فصل دوم - در عیب	۱۲۲
مطلب اول - در حقیقت عیب	۱۲۳
مطلب دوم - در احکام	۱۲۴
مطلب سوم - در تدلیس	۱۲۸
مطلب چہارم - در لواحق	۱۳۰
مقصد ششم در احکام عقد	

	صفحه
فصل اول - در آنچه در جمیع مناهج دانستن	۱۳۴
فروع	۱۴۰
فصل دوم - در تسلیم	۱۴۴
مطلب اول - در حقیقت تسلیم	۱۴۴
مطلب دوم - در حکم نقض وجوب آن	۱۴۶
فروع	۱۵۴
فصل سوم - در شروط	۱۵۲
فروع	۱۵۴
فصل چهارم - در اختلاف	۱۵۹
فروع	۱۶۳
خاتمه	۱۶۵

کتاب قضا و شهادات

	صفحه
مقصد اول - در تولیه و عزل	۲
فصل اول - در تولیه قضا	۲
فصل دوم - در صفات قاضی	۷
خاتمه	۱۰
فصل سوم - در عزل قاضی	۱۲
مقصد دوم - در حکم	۱۶
فصل اول - در آداب حکم	۱۶
فصل دوم - در نوبه	۲۲
فصل سوم - در مستند قضا	۲۶
فصل چهارم - در ترکیب شهود	۲۸
فصل پنجم - در نقض حکم	۳۳
خاتمه	۳۶
فصل ششم - در اعذار	۳۷
مقصد سوم - در دعوی و جواب آن	۴۰
فصل اول - در تعریف مدعی	۴۰
فصل دوم - در آنچه بدعوی مرتب شود	۴۵

	صفحه	مادّه
فروش سلف	۹۲	۳۶۷
شرط در مال سلفی		۳۶۸
خرید کوسفند یا پشم بز		۳۶۹
شرط در جامه و خرما		۳۷۰
فروع		
تسلیم متاع موصوف	۹۳	۳۷۱
اختلاف در اینجا باید تسلیم شود		۳۷۲
اختلاف در شرط وعده		۳۷۳
اختلاف در زیادتی		۳۷۴
اختلاف در زمان		۳۷۵
اختلاف در ادای مال		۳۷۶
اختلاف در کرفتن قیمت	۹۴	۳۷۷
اختلاف بعد از انفاق		۳۷۸
اگر کوید قیمت کرفته بتو رد کرد		۳۷۹
وجوب قبول خریدار		۳۸۰
اگر فروشنده نپذیرد		۳۸۱
اگر فروشنده غیر جنس بدهد	۹۵	۳۸۲
اگر قبل از وعده جنس بدهد		۳۸۳
اگر نصرانی بنصرانی شراب بیش فروش کند		۳۸۴
برائت مفروشنده	۹۶	۳۸۵

	صفحه	مادّه
اگر فروشنده در قیمت عیب بیند	۹۶	۳۸۶
اگر مستحق للغیر در آید		۳۸۷
اگر دو چیز را یکبد فعه بیاع قیمت بفروشد		۳۸۸
شرط رهن یا ضمانت		۳۸۹
اگر مال سلم را مصالحه کند	۹۷	۳۹۰
فصل دوم		
در مرابحه		
تعریف مرابحه		۳۹۱
		۳۹۲
		۳۹۳
کرهت نسبت سود بمال		۳۹۴
اگر فروشنده در مال عملی کرد یا شاخ	۹۸	۳۹۵
اگر کوید با نچه برای من تمام شد بتو فروختم		۳۹۶
اگر ارش عیب را کیرد	۹۹	۳۹۷
قیمت نمای تازه		۳۹۸
حفظ امانت		۳۹۹
اگر از فروشنده قسمتی ساقط شده باشد		۴۰۰
خرید هر جزء با قسم قیمت با جزء		۴۰۱
اگر قیمت مالی را بدلال کویند	۱۰۰	۴۰۲
در تولیه		

	صفحه	مادّه
تولیه	۱۰۰	۴۰۳
		۴۰۴
در مواضعه		
مواضعه	۱۰۱	۴۰۵
فروع		
فروش متاع بعد از کرفتن		۴۰۶
شرط خیار در حال فروش		۴۰۷
فروش متاع بشاکرد و خیار از او		۴۰۸
اکر در وقت فروشنده ظاهر شود		۴۰۹
اکر جامه را بخرد و بفروشد	۱۰۲	۴۱۰
هر کاه دو نفر جامه بخرند		۴۱۱
اکر دو نفر متاعی را هر کدام نصف بخرد		۴۱۲
اکر متاعی را تولیه بفروشد	۱۰۳	۴۱۳
فصل سوم در ربا		
مطلب اول در محل ربا		
شرط اول جنس بودن		
اکر ثمن و مثمن مختلف باشند		۴۱۴
دادوستد پیش از تفرق	۱۰۴	۴۱۵
فروش دو جنس بیکدیکر بصورت نسیه		۴۱۶
ربا در غیر بیع		۴۱۷

	صفحه	مادّه
ضابط اتفاق جنس	۱۰۴	۴۱۸
		۴۱۹
		۴۲۰
		۴۲۱
	۱۰۵	۴۲۲
انچه از طلا و نقره صنعت سازند		۴۲۳
در کوشتها		۴۲۴
در شیر و روغن و سرکه		۴۲۵
روغن	۱۰۶	۴۲۶
خوب و بد یک متاع		۴۲۷
طلا و مسکوکات		۴۲۸
شرط دوم		
در کیل و وزن		
ربا در مکیل و موزون		۴۲۹
در چیزیکه کیل و وزن استعمال نشود		۴۳۰
قدر بر کیل و وزن		۴۳۱
ربا در اب و خاک	۱۰۷	۴۳۲
مراد از جنس		۴۳۳
فروع		
اکر متاع بواسطه صنعت از وزنی بکیلی شود		۴۳۴

	صفحہ	مادہ
فروش چیزیکہ بوزن درمیاید	۱۰۷	۴۳۵
اگر عوض و معوض در حکم یکجنس باشند		۴۳۶
فروش نان بنان		۴۳۷
سرکہ بسرکہ	۱۰۸	۴۳۸
مطلب دوم		
در احکام		
آنچہ دو حالت داشتہ باشد		۴۳۹
اگر یکے از عوضین شامل دو جنس بوی باشد		۴۴۰
اگر یکے از دو عوض مشتمل دیگری باشد	۱۰۹	۴۴۱
فروش مجہول		۴۴۲
فروش مرغ تخم دار		۴۴۳
فروش میش شیر دار		۴۴۴
فروش کل کندم بمثلش		۴۴۵
معاوضہ دو چیز متفق الجنس		۴۴۶
مواقعیکہ ربا نیست و هست	۱۱۰	۴۴۷
		۴۴۸
قسمت		۴۴۹
انچہ بر گیرندہ ربا واجبست		۴۵۰
مقصد پنجم		
در لزوم بیع		

	صفحہ	مادہ
لزوم بیع	۱۱۱	۴۵۱
فصل اول		
در خیار		
مطلب اول در اقسام خیار		
خیار مجلس		۴۵۲
		۴۵۳
	۱۱۲	۴۵۴
		۴۵۵
		۴۵۶
اگر یکے از طرفین معامله فوت شود		۴۵۷
اگر یکے از طرفین را از اختیار منع نمایند	۱۱۳	۴۵۸
اگر یکے از طرفین دیوانہ شود		۴۵۹
اگر طرفین متفقا بیایند		۴۶۰
خیار حیوان	۱۱۴	۴۶۱
		۴۶۲
خیار شرط		۴۶۳
	۱۱۵	۴۶۴
		۴۶۵
اختلاف مدت		۴۶۶
مشتری باید وقتی قیمت را مبکر دعوض مد		۴۶۷

	صفحه	ماده
فسخ معامله	۱۱۵	۴۶۸
اگر خیار شرط مبهم بماند		۴۶۹
شرط خیار در ازادی جنده	۱۱۶	۴۷۰
خیار در صرافی		۴۷۱
خیار عیب		۴۷۳
		۴۷۳
		۴۷۴
خیار تاخیر ثمن	۱۱۷	۴۷۵
		۴۷۶
		۴۷۷
		۴۷۸
		۴۷۹
	۱۱۸	۴۸۰
خیار رؤیت		۴۸۱
		۴۸۲
		۴۸۳
		۴۸۴
		۴۸۵
مطالب دوم		
در احکام		

	صفحه	ماده
خیار شرط در عقود	۱۱۹	۴۸۶
انواع خیار میان ورثه		۴۸۷
اگر هفده بواند رفع شود		۴۸۸
اگر مشتری معامله را فسخ نماید	۱۲۰	۴۸۹
اگر مبیع قبل از قبض تلف شود		۴۹۰
فسخ معامله کنیز		۴۹۱
صحت عقود		۴۹۲
تصرفات خریدار در موضع خیار		۴۹۳
اگر خریدار در مدت خیار مبیع را بفروشد	۱۲۱	۴۹۴
فروع		
خیار تلف مال		۴۹۵
گرفتن قیمت در مدت خیار		۴۹۶
		۴۹۷
فروش بوصف		
اگر خیار برای اجنبی شرط شود	۱۲۲	۴۹۸
شرط خیار در مدتی بعد از مدت معین		۴۹۹
اگر مشتری بخیار فسخ معامله کند		۵۰۰
فصل دوم		
در عیب		
مطلب اول		
حقیقت عیب	۱۲۳	۵۰۱
	۱۲۴	۵۰۲

	صفحه	مادہ
مطالب دوم در احکام		
انچہ از صفات مشتری شرط نماید	۱۲۴	۵۰۳
		۵۰۴
اگر در کنیز شرط نماید	۱۲۵	۵۰۵
اگر در حیوان شرط نماید		۵۰۶
		۵۰۷
		۵۰۸
اختلاف عقد		۵۰۹
اگر فروشنده از عیوب بری نماید	۱۲۶	۵۱۰
اگر مشتری عالم در مال معیوب نماید		۵۱۱
آگاهی مشتری بعیب		۵۱۲
اگر دو چیز را صفقه خرید		۵۱۳
اگر دو مشتری صفقه مالے بخرند	۱۲۷	۵۱۴
اگر بدو نفر بفروشد		۵۱۵
اگر از دو نفر بخرد		۵۱۶
وصف ارش		۵۱۷
اگر حیوانے نزد مشتری آبستن شود		۵۱۸
اگر بندۂ را بکیسے بفروشد	۱۲۸	۵۱۹
اگر زن خود را بخرد		۵۲۰
مطلب سوم		

	صفحه	مادہ
در بند لبس	۱۲۸	۵۲۱
تصرف بیش		۵۲۲
اگر در صفت مبیع زائل شود	۱۲۹	۵۲۳
رد مبیع با تصرف		۵۲۴
تصرف در کاروشد		۵۲۵
اگر شیر در پستان پیش جمع شود		۵۲۶
امتحان تصرف		۵۲۷
اگر مشتری تصرف را بداند		۵۲۸
اگر مشتری تصرف را آگاه شد		۵۲۹
اگر مشتری تصرف را راضی شد	۱۳۰	۵۳۰
شرط زیادتی شیر در مادیان تا بلوغ		۵۳۱
اگر پیش طعام را طراش پر شود		۵۳۲
اگر پیش تصرف شد ابهر		۵۳۳
مطلب چهارم		
در لواحق		
اگر اد عا نماید کہ از عیب پیش کرده		۵۳۴
در فوریت خیار عیب	۱۳۱	۵۳۵
در فسخ معامله		۵۳۶
اگر عیب قبل از قبض حادث شود		۵۳۷
اگر در باقیماندۂ مال عیبے حادث شد		۵۳۸

	صفحہ	مادہ
اگر میوہ درجوں حادث شود	۱۳۱	۵۳۹
اگر مبیع زیادہ شود	۱۳۲	۵۴۰
اگر وکیل چیز معیوبے بفروشد		۵۴۱
اگر کنیز را بشرط بکارت بخرد		۵۴۲
اگر مالے را بواسطۂ عیب رد کرد	۱۳۳	۵۴۳
اگر مالے را بواسطۂ خیار رد کرد		۵۴۴
اگر زن خود را بخرد خود فرو نخواهد شد		۵۴۵
مقصد ششم		
در احکام عقد		
فصل اول		
در آنچہ در مبیع مندرج است		
اول زمین		
آنچہ در زمین مندرج است	۱۳۴	۵۴۶
در سقف زمین	۱۳۵	۵۴۷
	۱۳۶	۵۴۸
دوم		
در بستان و باغ		۵۴۹
		۵۵۰
		۵۵۱
		۵۵۲

	صفحہ	مادہ
سوم		
در خانہ	۱۳۶	۵۵۳
		۵۵۴
	۱۳۷	۵۵۵
		۵۵۶
		۵۵۷
		۵۵۸
در الواح دکاکین		۵۵۹
زاویہ خانہ		۵۶۰
چہارم		
در مطبخ و سوداخانہ	۱۳۸	۵۶۱
		۵۶۲
		۵۶۳
پنجم		
در درخت		۵۶۴
		۵۶۵
		۵۶۶
	۱۳۹	۵۶۷
		۵۶۸
میوۂ مؤبرہ		۵۶۹

	صفحه	ماده
اگر کسی میوهٔ مجرد	۱۳۹	۵۷۰
اگر میوه متولد نباشد		۵۷۱
فروع		
اگر میوه بعد از فروش درخت ظاهر شود	۱۴۰	۵۷۲
اگر مقصود گل باشد		۵۷۳
وصف ثابت		۵۷۴
اگر بعضی خرما را تأبیر کرده باشد		۵۷۵
شاخهٔ خشک درخت	۱۴۱	۵۷۶
اگر خوف ضرر کمی بدرخت برسد مانند میوه باشد		۵۷۷
در میوهٔ درخت خرما		۵۷۸
اگر زمینی را بفروشد و در آن زراعت باشد	۱۴۲	۵۷۹
در ریشه‌های مضر		۵۸۰
اگر برای زراعت پشته باشد		۵۸۱
در معادن	۱۴۳	۵۸۲
چاه و چشمه		۵۸۳
اگر یک درخت خرما را استثنا نماید		۵۸۴
ششم		
در بیان	۱۴۴	۵۸۵
فصل دوم		
در تسلیم		

	صفحه	ماده
مطلب اول		
در حقیقت تسلیم	۱۴۴	۱۶
در قبض مال	۱۴۵	۸۷
در شرط تسلیم		۸۸
قبض مبیع		۵۸۹
اجرت کیل و وزن	۱۴۶	۵۹۰
در دلال		۵۹۱
		۵۹۲
مطلب دوم		
در حکم قبض		۵۹۳
	۱۴۷	۵۹۴
		۵۹۵
		۵۹۶
		۵۹۷
فروش آنچه در دست امانت و وثیقه است		۵۹۸
اگر آنچه میراث میت بفروشد	۱۴۸	۵۹۹
اگر یکی از طرفین آنچه قبض کرده فروخت و دیگری تلف شد		۶۰۰
انتضای اطلاق معامله		۶۰۱
شرط سکنای خانه و سواری حیوان		۶۰۲
اگر آنچه فروخته پیش از قبض خریدار	۱۴۹	۶۰۳

تلف شود

	صفحه	نادا
تلف خریدار مبیع را	۱۴۹	۶۰۴
اگر عیب اجنبی معیوب شود		۶۰۵
اگر عیب بواسطه اتلاف باشد		۶۰۶
مگر آنکه بعضی از آن تلف شود		۶۰۷
اگر سقف خانه خراب شود	۱۵۰	۶۰۸
اگر انچه خرید زیاد تر داد		۶۰۹
اگر ادعا کند که مال نقصان دارد		۶۱۰
اگر کندم جو دیگر اقسام بفروشد		۶۱۱
فروع		
اگر قبل از قبض و بعد از قبض تلف شود	۱۵۱	۶۱۲
اگر مبیع پیش از قبض بغیر آن مخلوط شود		۶۱۳
اگر مبیع پیش از دریافت غصب شود		۶۱۴
فصل مشتمل		
در شرط	۱۵۲	۶۱۵
اقسام شرط		۶۱۶
ضابط شرط	۱۵۳	۶۱۷
شرط جایز		۶۱۸
	۱۵۴	۶۱۹
		۶۲۰
شرط خیار تا فردا شنبه		۶۲۱

	صفحه	نادا
فروع		
شرط مدت مجهول شود که طرفین قبل از ان علم شوند	۱۵۴	۶۲۲
شرط مدت مجهول		۶۲۳
شرط رهن		۶۲۴
شرط تعیین کفیل		۶۲۵
شرط شهود	۱۵۵	۶۲۶
اباد رهینه غیر مبیع باشد		۶۲۷
اگر در شرط رهن و کفیل اخلال نماید		۶۲۸
اگر شاهد از تحمل شهادت امتناع نماید		۶۲۹
اگر رهینه تلف شود		۶۳۰
اگر حمل چهارپا را شرط کند		۶۳۱
اگر مبیع متساوی الاجزاء را بفروشد	۱۵۶	۶۳۲
اگر مبیع مختلف الاجزا باشد کم بیابد		۶۳۳
اگر زمینی که فروخته کم بیابد		۶۳۴
اگر مبیع زیاد بیابد		۶۳۵
اگر درخت از زمین بفروشد	۱۵۷	۶۳۶
اگر بگوید نصیب خود را از باغ فروختم		۶۳۷
شرط مقتضی جهالت عوضین		۶۳۸
اگر انچه فاسد از خود بفروشد	۱۵۸	۶۳۹
		۶۴۰

	صفحه	ماده
جمع میان دو چیز و زیاده تر در باب عقد	۱۵۹	۶۴۱
فروش روغن با ظرفش		۶۴۲
فصل چهارم		
اقتضای اطلاق عقد		۶۴۳
اگر در عقد وصف امر مغیبی کرده اند اختلافی نمایند	۱۶۰	۶۴۴
اگر در تأخیر ثمن و تعجیل از اختلافی نمایند	۱۶۲	۶۴۵
فروع		
اگر در قیمت مال تلف شده اختلاف نمایند	۱۶۳	۶۴۶
اگر مبیع را اقاله کرده اند		۶۴۷
اگر بگوید من وقف فروش کودک بودم	۱۶۴	۶۴۸
اگر بگوید اموال را بمن هبه کردی		۶۴۹
اگر بگوید بشرط که قیمت ان وعده داشت بمن رد کردی		۶۵۰
خاتمه	۱۶۵	۶۵۱
در اقاله	۱۶۵	۶۵۲
		۶۵۳
کتاب قضاء و شهادات		۶۵۴
مقصد اول در تولیه و عزل		
فصل اول در تولیه قضا		
تولیه		۱

	صفحه	ماده
اگر بعضی از رعیت راضی شود	۲	۲
قضاوت فقیه در غیبت امام	۳	۳
اگر قضاة متعدد باشند		۴
اگر یکی از قضاة افضل باشد		۵
اگر یکی افضل و دیگری زاهدتر باشد		۶
عدول بمفضول در حضور امام		۷
کسیکه شرایط برخوا عتماد باشد		۸
مأمورین قضاة	۴	۹
اگر اشخاص جامع شرایط متعدد باشند		۱۰
اگر جامع الشرایط یکی باشد		۱۱
در بذل مال برای تولیه قضاء		۱۲
ولایت از طرف ظالم		۱۳
اگر کسی معین برای قضا باشد	۵	۱۴
لزوم قرار خلیفه		۱۵
ثبوت ولایت قاضی		۱۶
حکم قاضی تحکیم		۱۷
در تولیت قاضی	۶	۱۸
الفاظیکه قضاوت بانها منعقد میشود		۱۹ ۲۰
فصل دوم در صفات قاضی		

	صفحہ	مادہ	
شرط قاضی	۷	۲۱	
		۲۲	
		۲۳	
اگر بر قاضی فراموشی غلبہ نماید		۲۴	
در عالِم بودنِ قاضی بنوشتن او و بنیاد	۸	۲۵	
اگر شرایط متعذر باشد		۲۶	
تعدد قضاۃ در یک شہر		۲۷	
اگر چند قاضی در یک شہر مشغل باشند		۲۸	
اگر مصلحت نولیت کسے را تقاضا نماید		۲۹	
کسیکہ شہادتش قبول نمی شود		۳۰	
خاکروبی بودن یکی از متنازعین	۹	۳۱	
اگر متعین برای قضاوت نباشد		۳۲	
کرفتن روزی برای قاضی متعین		۳۳	
کرفتن حق الجعالہ از متحاکمین		۳۴	
اجرت شاہد		۳۵	
روزی کرفتن از بیت المال برای متصدیان	۱۰	۳۶	
خاتمہ			
شرایط اجتہاد		۳۷	
	۱۲	۳۸	
		۳۹	

	صفحہ	مادہ
در تجزی اجتہاد	۱۲	۴۰
فصل سوم در عزل قاضی		
امر اول		۴۱
امر دوم	۱۳	۴۲
		۴۳
		۴۴
	۱۴	۴۵
		۴۶
اگر قاضی بعد از عزل بکوید کہ چنان حکم کردہ ام		۴۷
اگر قاضی بحکمی باشہادت عادلے شہادت بدہد		۴۸
اگر کسے بر قاضی معزول ادعای شوم نماید		۴۹
اگر کسے بکوید مرا از من بشہادت فاسق کرفتہ شد	۱۵	۵۰
اگر بکوید قاضی بشہادت فاسق بر من حکم کرد		۵۱
اگر نایب قاضی معزول بکوید ما را در مقابلہ		۵۲
اگر بعد از شنیدن شہادت و دادن حکم قاضی اجرت کرفتہ ام معزول شود	۱۶	۵۳
مقصد دوم در چگونگی حکم		
فصل اول		
در آداب حکم		۵۴
	۱۷	۵۵

صفحہ	مادہ		صفحہ	مادہ
	۱۷	۵۶	اگر یکے از دو خصم دعا نماید	۲۳ ۷۵
		۵۷	خطاب قاضی بیکی از دو خصم	۷۶
		۵۸	اگر یکے از دو خصم اظہار دعا کرد	۷۷
	۱۸	۵۹	اگر مدعیہا زیاد باشند	۷۸
در ازادی محبوس		۶۰	اگر یکے از خاصمین سخن پنہان کرد	۲۳ ۷۹
اگر محبوس بگوید مرا خصمی ندارم		۶۱	اگر دو نفر یکدیگر را مدعا دزد نمایند	۸۰
نظر در اموال اطفال	۱۹	۶۲	در مہمانی قاضی	۸۱
نظر در امنای حاکم		۶۳	در عیادت کردن قاضی مدعی علیہا	۸۲
				۸۳
نظر در جوابہا و ما طلای گم شدہ	۲۰	۶۴	در رشوہ	۸۴
حضور علماء در وقت صدور حکم		۶۵		۲۵ ۸۴
اگر مالے بخطای قاضی تلف شود		۶۶	در تلقین قاضی بیکی از دو خصم	۸۵
دفتر رمنشی و مترجم وغیرہ	۲۱	۶۷	اگر مدعی علیہ دعوی مدعی را قطع کند	۸۶
شرایط منشی		۶۸	اگر حکم تصفیہ واضح باشد	۸۷
شرایط مترجم		۶۹	در شفاعت قاضی	۸۸
اگر در قاضی کری باشد		۷۰	در نشستن و ایستادن خصمین	۸۹
			فصل سوم	
اگر در مجلس قاضی بے ادبی کنند		۷۱	در مسند قضاء	۲۶ ۹۰
اگر در وقوع شاهد ظاہر شود		۷۲		۹۱
انچہ برای قاضی مکروہ است	۲۲	۷۳	اگر قاضی دعوی را نداند	۹۲
فصل دوم			اگر قاضی خود گواہ وقوع شاہد را بداند	۹۳
			اگر بظاہر شاہد حکم نماید	۲۷ ۹۴
در نوبہ بین مدعی و مدعی علیہ		۷۴	اگر بدکار در پنہانی اقرار نماید	۹۵

	صفحہ	مادہ
در اعتماد قاضی بخط خود	۲۷	۹۶
اگر هم و نفر شهادت دهند که قاضی حاکم را		۹۷
حکم قاضی دیگر بحکم قاضی اول	۲۸	۹۸
اگر کسی دعا نماید که قاضی حکم کرده		۹۹
اگر قاضی بخواهد احتیاط نماید		۱۰۰
فصل چهارم		
در تزکیهٔ شهود		۱۰۱
	۲۹	۱۰۲
صفت شاهد تزکیه		۱۰۳
جرح شاهد		۱۰۴
حکم قاضی بعدالت یا فسق شهود	۳۰	۱۰۵
اگر مدعی بعد از شاهد حبس عزیم را بخواهد		۱۰۶
سؤال از تزکیهٔ شاهد	۳۱	۱۰۷
در جرح و تعدیل		۱۰۸
		۱۰۹
		۱۱۰
اگر عدالت شاهد ثابت باشد	۳۲	۱۱۱
اگر بعد از تزکیهٔ شاهد حاکم شک نماید		۱۱۲
ثبوت جرح و تعدیل		۱۱۳
		۱۱۴

	صفحہ	مادہ
اگر خصم بشهادت فاسق راضی شود	۳۲	۱۱۵
اگر خصم بعدالت شاهد اعتراف کند		۱۱۶
اگر مدعی علیه اقامهٔ شاهد نماید که	۳۳	۱۱۷
نشان شهود ریشه		
فصل پنجم		
در نقض حکم		۱۱۸
		۱۱۹
اگر حاکم قاضی قبل از دادن حکم تغییر کند	۳۴	۱۲۰
متبع قاضی قضایای سابقین را		۱۲۱
اگر قاضی سابق حکمی بباطل نماید که نزد او		
خطا و نزد قاضی تازه صواب باشد		۱۲۲
اگر محکوم علیه نصوص نماید که حاکم بباطل		
برادر و بنا خق حکم کرده	۳۵	۱۲۳
تغییر چیزی از صفت خود بحکم حاکم		۱۲۴
اگر کسی که حکم برای او صادر شده بطلان آنرا		۱۲۵
اگر نکاح زنی را شاهد فاسد نماید		۱۲۶
اگر دو شاهد که باطنا فاسق باشند	۳۶	۱۲۷
طلاق شهادت هند		
تتمه		
		۱۲۸
صورت حکمی که نقض نمیشود		۱۲۹
آخر حکم بنت	۳۷	
در توبت قضایای مفتکی		۱۳۰

	صفحه	ماده
فصل ششم		
اگر از دعا کردن علیه کسی اعانت نخواهد	۳۷	۱۳۱
تعیین وکیل از جانب مدعی علیه	۳۸	۱۳۲
ادعای برزبانی		۱۳۳
کسیکه از حضور وکیل امتناع نماید		۱۳۴
اگر مدعی علیه نتواند شد	۳۹	۱۳۵
اگر کسی بر قاضی معزول ادعا نماید		۱۳۶
اگر کسی بر دو شاهد ادعا نماید	۴۰	۱۳۷
اگر کسی بر قاضی ادعا داشته باشد	۴۰	۱۳۸
مقصد سوم در دعوی و جواب و دعوی		
فصل اول		
تعریف مدعی		
اگر زن و شوهر قبل از مقاربت مسلمان شوند	۴۱	۱۴۰
کسیکه نزدش ودیعه باشد		۱۴۱
شرط مدعی		۱۴۲
دعوی تجهیل و دیوانه و غیره		۱۴۳
شرط دعوی	۴۲	۱۴۴
اگر فسق قاضی بشاهد را ادعا کند		۱۴۵
اگر منکر نخواهد مدعی را قسم بدهد	۴۳	۱۴۶

	صفحه	ماده
اگر یکی از متخاصمین اقرار خصم را ادعا کند		۱۴۷
شبیه ندعوی نکاح		۱۴۸
		۱۴۹
اگر ادعا نماید که این دختر کنیز من است		۱۵۰
دعوای مجهول	۴۴	۱۵۱
شرط جزم دعوی		۱۵۲
علم بمقدار	۴۵	۱۵۳
فصل دوم		
در جواب		۱۵۴
		۱۵۵
اگر خصم اقرار کند	۴۶	۱۵۶
اگر مدعی نوشتن حکم را خواهش نماید		۱۵۷
اگر مدعی قرار در شاهد را با قرار خصم خواهش نماید		۱۵۸
قیمت کاغذ حکم		۱۵۹
اگر خصم ادعای اعسار نماید		۱۶۰
اگر خصم انکار نماید	۴۷	۱۶۱
اگر منکر قسم نخورد	۴۸	۱۶۲
اگر منکر قسم را بمدعی رد کند	۴۹	۱۶۳
اگر مدعی از منکر قسم را ساقط نماید		۱۶۴
اگر منکر نکول نماید		۱۶۵
	۵۰	۱۶۶

	صفحه	ماده
اگر منکر سکوت نماید	۵۰	۱۶۷
فصل سوم		
در کیفیت شنیدن شاهد		۱۶۸
	۵۱	۱۶۹
اگر قاضی در شهادت شهود شک پیدا کند	۵۲	۱۷۰
اگر شهادت با اصل دعوی تفاوت کند		۱۷۱
		۱۷۲
اگر مدعی بگوید که شاهد دارم ولی بخواهم منکر را		۱۷۳
اگر مدعی راضی نشود مگر بقسم مدعی علیه بشود		۱۷۴
اگر مدعی یک شاهد اقامه کرد و قسم خورد	۵۳	۱۷۵
اگر مدعی دو شاهد عادل اقامه کرد		۱۷۶
اگر مدعی راجع بعقار یا غصب شاهد اقامه نماید		۱۷۷
در ردادن حق ثابت مدعی از مال غائب		۱۷۸
اگر ادعا کند وصیتی برای او شده		۱۷۹
اگر مدعی یک شاهد اقامه کند	۵۴	۱۸۰
اگر مدعی بگوید که شاهد غایب دارم		۱۸۱
اگر شهود از اهل بصیرت باشند		۱۸۲
مداخله حاکم در بیانات شاهد		۱۸۳
فصل چهارم		
در قسم دادن		

	صفحه	ماده
فصل اول		
قسمی که موجب برائت ذمه است	۵۵	۱۸۴
		۱۸۵
قسم مجوس		۱۸۶
قسم بغیر اسم خدا		۱۸۷
قسم خوردن ذمی		۱۸۸
قسم برای مدعی		۱۸۹
آنچه قبل از قسم مستحب است	۵۶	۱۹۰
آنچه در قسم کفایت میکند		۱۹۱
سخنی در قسم		۱۹۲
سخنی بر کافر		۱۹۳
اگر کسی از سخنی امتناع کند		۱۹۴
اگر بنده ادعای آزادی کند		۱۹۵
آنچه سبب شاهد و قسم ثابت نمیشود	۵۷	۱۹۶
قسم گنگ		۱۹۷
محل قسم		۱۹۸
شرط قسم		
فصل دوم		
در اداء کننده قسم		۱۹۹
شرط صحت قسم		
قسم کودک	۵۸	۲۰۰

صفحه	مادہ		صفحه	مادہ
			۶۲	۲۱۹
۵۸	۲۰۱	قسم که اعتبار ندارد		
	۲۰۲	قسم شخص کامل	۶۳	۲۲۰
	۲۰۳	قسم در صدر دالله و قسم قاضی و شاهد		۲۲۱
	۲۰۴	قسم وصی و قیم		۲۲۲
	۲۰۵	کسیکه انکار وکالت نماید		۲۲۳
۵۹	۲۰۶	اقامه شاهد و وکیل	۶۴	۲۲۴
	۲۰۷	در منکر و مدعی		۲۲۵
	۲۰۸	اگر منکر قسم را رد کند		۲۲۶
	۲۰۹	قسم در ادعای خون		۲۲۷
	۲۱۰	دعوی در حدود الهی		۲۲۸
	۲۱۱	قسم قذف شده		
۶۰	۲۱۲	قسم منکر زندی	۶۵	۲۲۹
	۲۱۳	قسم کسیکه بدیل نصاب را ادعا کند		۲۳۰
	۲۱۴	اگر بعد از اقامه شاهد بقسم منکر مناعت کند		۲۳۱
	۲۱۵	اگر شهادت دهد بطلب متن	۶۶	۲۳۲
۶۱	۲۱۶	اگر نام ترکه بقرض برود		۲۳۳
	۲۱۷	اگر وارث شاهد اقامه نماید بر طلب مورث		۲۳۴
			۶۷	۲۳۵
		راجع بانچه قسم میخورند	۶۸	۲۳۶
۶۲	۲۱۸	قسم و قسم نفی العلم		۲۳۷

فصل سوم

فصل چهارم

دعوی که قابل قسم است

بر حکمی که منکر میشود

توجه قسم بوارث

در نیت قسم

قسم بر نفی اعتقاد

حکم قسم

اگر مدعی نکذیب شود نماید

اگر مدعی منکر قسم خوردن باشد

اگر مدعی بگیرد مال از خصم قادر باشد

اگر مفروض حاضر بدادخت باشد

اگر کسی چیزی را از شفیع را ادعا نماید

اگر کشتی بشکند

اگر واقعی بر نفی علم قسم بخورد

	ماده	صفحه
فصل پنجم		
در قسم با شاهد		
اگر با شاهد و قسم ثابت نشود	۶۸	۲۳۸
اگر بیک قسم و شاهد ثابت نشود	۶۹	۲۳۹
در فرق مدعی		۲۴۰
شرط شهادت شاهد		۲۴۱
اتمام حکم		۲۴۲
ادعای چند نفر با یک شاهد	۷۰	۲۴۳
قسم ولاد بعد از ترک نکول کننده		۲۴۴
اگر ناکل وارث قسم خورنده باشد		۲۴۵
قسم بر چیزیکه نمیشناسد		۲۴۶
قسم بر ثبوت مال برای دیگری	۷۱	۲۴۷
اگر طلبکار تنها ادعا برای او نماید		۲۴۸
قسم وارث برای اثبات مال مورث		۲۴۹
کرفتن ولی نصب مولی علیه را	۷۲	۲۵۰
فروع		
اگر بعضی وارث دعا نماید		۲۵۱
اگر وقف ترتیبی ادعا کند	۷۳	۲۵۲
اگر شیء را ادعا و قفی شرکا بطور انها نماید		۲۵۳
اگر بطن اول وقف ترتیبی ادعا نماید	۷۴	۲۵۴
	۷۵	۲۵۵
اگر کسی از ادای بینه را ادعا نماید	۷۶	۲۵۶
قسم در دعوی قتل خطا و شبه عمد		۱۵۱
فصل ششم		
در نکول	۷۷	۲۵۸
اگر مدعی از قسم با شاهد نکول کند	۷۸	۲۵۹
اگر قاضی مال متنازع فیه را در ذمه کسی ادعا نماید و انکر نکول کند		۲۶۰
اگر گیرنده صدقات با فقرا ذکوة ذمه خود را ادعا نماید		۲۶۱
مقصد پنجم		
در حکومت بر غائب		
فصل اول		
در مدعی		
ادعای مدعی بر غائب	۷۹	۲۶۲
قسم وکیل مدعی بر غائب	۸۰	۲۶۳
در یافت ولی طفل و مجنون مال را		۲۶۴
اگر از مدعی علیه قبول نمیکنند		۲۶۵
دادن سند مدعی		۲۶۶
فصل دوم		

	صفحه	ماده
در مدعی علیه و مدعی به		
حکم بر غائب	۲۶۷	۸۱
شرط شنیدن شاهد	۲۶۸	
احضار مدعی علیه غائب از شهر	۲۶۹	
در آنچه بر غائب حکم میشود	۲۷۰	۸۲
نظر قاضی در مال یتیم	۲۷۱	
تعریف مدعی به	۲۷۲	
اگر منکر انکار نکند و موصوف را نماید	۲۷۳	۸۳
قسم منکر در تصرف بنده با عدم شاهد مدعی	۲۷۴	
فصل سیم		
نوشتهٔ قاضی بقاضی دیگر		
اعتبار بنوشته	۲۷۵	۸۴
	۲۷۶	
اگر بر حکم خود شاهد بگیرد	۲۷۷	
اگر دعوی بر غائب باشد	۲۷۸	۸۵
شهادت دو شاهد ابناء	۲۷۹	
در مضبوط داشتن شهادت	۲۸۰	
در شهادت نزد کسیکه مکتوب باو نوشته شده	۲۸۱	۸۶
اگر حال قاضی تغییر کند	۲۸۲	
تغییر کسیکه مکتوب باو نوشته شده	۲۸۳	

	صفحه	ماده
آنچه بر شاهد ها واجب است	۲۸۴	
اگر کسیکه بجای مدعی علیه حاضر نمایند فرار کند	۲۸۵	
اگر انکار نماید	۲۸۶	۸۸
اگر قاضی در حکم اقتضار کند	۲۸۷	
اگر شخص ما خود را عاکند که بجای دیگری ما خود	۲۸۸	۸۹
اگر حاکم اول بشنیدن شاهد اقتضا کند	۲۸۹	
اگر مدعی علیه جرح شهود را در شهر خود بشاهد	۲۹۰	
مقصد ششم		
در قسمت		
فصل اول		
در حقیقت قسمت	۲۹۱	۹۰
صحت قسمت	۲۹۲	
اگر شرکاء قسمتی را بخواهند	۲۹۳	
اگر بعضی قسمت را بخواهند	۲۹۴	
در قسمتی که متضمن رد باشد	۲۹۵	۹۱
ترتیب قسمت	۲۹۶	
اگر یکی از شرکاء باختیار خود قسمت نماید	۲۹۷	
اگر قسمت مشتمل ضرر باشد	۲۹۸	
اگر یکی از ورثه و غیاب بخواهد نوبه قرار کند	۲۹۹	
فصل دوم		

	صفحہ	مادہ
در قسمت کنندہ	۹۲	۳۰۰
		۳۰۱
		۳۰۲
		۳۰۳
	۹۳	۳۰۴
		۳۰۵
اگر شریکان بدون قرعہ راضی شوند		۳۰۶
جائیکہ یکنفر در تقسیم کافی است		۳۰۷
حکم قاضی در تقویم		۳۰۸
اجرت قاسم	۹۴	۳۰۹
		۳۱۰
		۳۱۱
		۳۱۲
فصل سوم		
در متفرقات قسمت		
قسمت متساوی الاجزاء		۳۱۳
قسمت اجناس متعدده	۹۵	۳۱۴
قسمت مختلف الاجزاء		۳۱۵
ضرر مانع از اجبار		۳۱۶
قسمت منضمن رد	۹۶	۳۱۷

	صفحہ	مادہ
قسمت جامہ		۳۱۸
قسمت جوان		۳۱۹
قسمت وقف		۳۲۰
در انچہ قابل قسمت نباشد	۹۶	۳۲۱
		۳۲۲
در تعدیل قسمت جوان		۳۲۳
فصل چہارم		
در انواع قسمت	۹۸	۳۲۴
قسم اول		۳۲۵
قسم دوم	۹۹	۳۲۶
قسم سوم	۱۰۰	۳۲۷
قسم چہارم	۱۰۲	۳۲۸
قسمت تراضی		۳۲۹
		۳۳۰
	۱۰۳	۳۳۱
		۳۳۲
		۳۳۳
	۱۰۴	۳۳۴
		۳۳۵
		۳۳۶
	۱۰۵	۳۳۷
		۳۳۸

فصل پنجم		صفحه
در احکام		
قرار قسمت		۳۳۹
ادعای بقسمت کننده		۳۴۰
اگر بعضی از قسمت شده مستحق للغیر درآید	۱۰۶	۳۴۱
اگر حق دیگری در سهمی داخل شده باشد	۱۰۷	۳۴۲
اگر بعد از قسمت ظاهر شود که قرضی بر میت معلوم شود		۳۴۳
اگر در نصیب شریکی عیبی پیدا شود	۱۰۸	۳۴۴
اگر حیوانی را قسمت نمایند		۳۴۵
اگر تمام نصیب شریکی مستحق للغیر برآید		۳۴۶
اگر در ترکه وصیت معلوم شود		۳۴۷
اگر از یک حصه از حصه دیگری بکذرد		۳۴۸
مطالبه قسمت از طرف ولی طفل	۱۰۹	۳۴۹
در قسمت اعیان		۳۵۰
مقصد هفتم متعلق بدعوا و معارض		
فصل اول در دعوای املاک		
اگر دو متصرف بر هم ادعا نمایند	۱۱۰	۳۵۱
اگر دو متصرف دو بنده هر دو بنده را ادعا نمایند	۱۱۴	۳۵۲
اگر زن و شوهر در باب متاع خانه نزاع نمایند		۳۵۳
اگر یکی از ایشان فوت شده ادعا نماید	۱۱۵	۳۵۴
در اختلاف متاع عطاری و بزازی		۳۵۵
اختلاف موجر و مستاجر		۳۵۶
اختلاف بقال و صاحب خانه	۱۱۶	۳۵۷
در باب چهارپا		۳۵۸
در لباس بنده		۳۵۹
نزاع در دو اطاق		۳۶۰
ادعای در صغیر مجهول النسب	۱۱۷	۳۶۱
مسائل در طریق قسمت مدعا بهای مختلف شش مسئله		
فصل دوم در عقود		
اگر دو نفر از دکانی خرید ملکی از متصرف نمایند	۱۳۴	۳۶۸
اگر دو نفر ادعا نمایند که شوا از انها ملک منست	۱۳۵	۳۶۹
اگر یکی ادعای خرید مالی از زید و دیگری همان مال را از عمرو نماید	۱۳۶	۳۷۰
اگر کسی خرید بنده را ادعا کند و بنده بگوید آزاد است	۱۳۷	۳۷۱
اختلاف موجر و مستاجر در اجاره	۱۳۸	۳۷۲
		۳۷۳
اگر دو نفر بر شوی از باب قسمت خانه ادعا نمایند	۱۳۹	۳۷۴
اگر کسی ادعای اجاره ملکی نماید و مالک ادعا کند که عاریت	۱۴۰	۳۷۵

	صفحه	مادّه
فصل سوم		
در رضوت		
اگر دو مسلم در پیراخلاف شود	۳۷۶	
اگر در صداق زنی اختلاف شود	۳۷۷	
اگر دو کشتی زنان اختلاف شود	۳۷۸	
اگر ادعا کند که مال در دست غراش او بود		
بر ادر اوست	۳۷۹	
اگر در رضوت زنی اختلاف شود	۳۸۰	۱۴۳
اگر آزادی دو بنده ثابت شود	۳۸۱	
اگر شهادت بدهند که وصیتی در آزادی غلامی واقع شده	۳۸۲	۱۴۴
اگر شهادت بدهند که سدس مال میت	۳۸۳	
اگر شهادت بدهند که برای پدر وصیتی شده و ورثه شهادت برجوع از وصیت بدهند	۳۸۴	۱۴۵
فصل چهارم		
در نسب		
اگر دو نفر فرزند برادر ادعا نمایند	۳۸۵	
اگر دو نفر با زید در یک طهر زنا کرده	۳۸۶	۱۴۶
در الحاق نسب	۳۸۷	۱۴۷
	۳۸۸	۱۴۷
اگر دو نفر ادعا نمایند که در بطن واحد از زنا	۳۸۹	
اگر شبیه پسر بالغی را ادعا کند	۳۹۰	
اگر مولود فراش دیگری را ادعا نماید	۳۹۱	
اختلاف در باب مجبر	۳۹۲	
	۳۹۳	۱۴۸
	۳۹۴	
	۳۹۵	
	۳۹۶	
	۳۹۷	
مقصد هشتم		
در باقی مباحث دعوی		
مبحث اول		
در متعلق بدعوی		
در استیفای حق عقوبت	۳۹۸	۱۴۹
	۳۹۹	
	۴۰۰	۱۵۰
در قسم مفروض مدعی را	۴۰۱	
اگر یکی بدطرف اقرار بحق من کرده	۴۰۲	
قسم دادن منکر شاهد و قاضی را	۴۰۳	
اگر ادعا کند که مدعی او را بری کرده	۴۰۴	۱۵۱

	صفحه	ماده
اگر وکیلی ابراء موکل را ادعا کند	۱۵۱	۴۰۵
اگر یکوید که مدعی مرا از دیگری بری کرد		۴۰۶
در اشتراط دعوی عقد		۴۰۷
اگر بچه تمیز ادعای آزادی کند		۴۰۸
خرید غلام بالغ باسکوتش		۴۰۹
ادعای طلب مدت دار قبل از مدت	۱۵۲	۴۱۰
اگر جامه پنج درهمی را یکوید بده درهم دیگری بفروشد		۴۱۱
مبحث دوم		
در انچه جواب تعلق دارد		
اگر منکر استهزاء اقراری کند		۴۱۲
اگر منکر یکوید ده درهم برمن لازم نیست		۴۱۳
نفی یکی خصلت برای منکر کفایت نمیکند	۱۵۳	۴۱۴
اگر منکر یکوید تسلیم فلان از من لازم نیست		۴۱۵
اگر ادعا طالبی نماید منکر یکوید از من نیست	۱۵۴	۴۱۶
اگر مبیع مستحق للغیر برآید	۱۵۶	۴۱۷
اگر کنیزی را که با بچه اخذ کرده ابستر کند		۴۱۸
اگر ادعا قصاص بر غلامی کند و او فرار کند		۴۱۹
مبحث سوم		
در تعارض شاهدها		

	صفحه	ماده
تحقق تعارض در شهادت	۱۵۷	۴۲۰
در چیزیکه قسمت جاری است	۱۵۹	۴۲۱
اگر شهود طرفین یکدیگر را تکذیب نمایند		۴۲۲
اگر مدعا علیه شاهد نداشته باشند	۱۶۰	۴۲۳
تعارض مابین کدام شهود محقق میشود		۴۲۴
مبحث چهارم		
در اسباب ترجیح		
اول	۱۶۱	۴۲۵
دوم		۴۲۶
	۱۶۲	۴۲۷
		۴۲۸
		۴۲۹
		۴۳۰
	۱۶۳	۴۳۱
	۱۶۴	۴۳۲
سوم		۴۳۳
	۱۶۵	۴۳۴
		۴۳۵
		۴۳۶
	۱۶۶	۴۳۷

	صفحه	مادہ
شہادت مطلقہ	۱۶۸	۴۳۸
اگر مدعی ملک مطلق ادعا نماید	۱۶۹	۴۳۹
اگر مدعی ادعای چیزی کہ موجب بطلان عقد است نماید		۴۴۰
اگر ادعا نماید کہ وکیل او یکسال از اجرۃ المثل اجارہ دادہ	۱۷۰	۴۴۱
اگر ادعای چہار پائی کند		۴۴۲
اگر مدعی ادعا ملک کند و بید زید باشد یکند		۴۴۳
اگر ملک معینی در تصرف یکری باشد ادعا نماید	۱۷۱	۴۴۴
اگر ادعا کند کہ دختری کنیز او است		۴۴۵
اگر ادعای ملک کند و اقامہ شاهد نماید	۱۷۲	۴۴۶
اگر شہادت بدهند کہ فلان بقدر تومان از او گرفته		۴۴۷
اگر شاهد شہادت بطور بدهد دیگری بطور دیگر		۴۴۸
مفصل نظم		
در شہادات		
فصل اول		
در صفات شاهد		
صفت اول	۱۷۳	۴۴۹
صفت دوم	۱۷۴	۴۵۰
صفت سوم		۴۵۱
صفت چہارم	۱۷۵	۴۵۲
صفت پنجم	۱۷۸	۴۵۳
صفت ششم		۴۵۴
صفت هفتم	۱۷۹	۴۵۵
فصل دوم		
در عدد شهود و مرد بودن		
ثبوت با شہادت	۱۸۴	۴۵۶
		۴۵۷
اقسام شہادت		
قسم اول		
مرتبه اول	۱۸۵	۴۵۸
مرتبه دوم	۱۸۶	۴۵۹
قسم دوم		
مرتبه اول		۴۶۰
مرتبه دوم		۴۶۱
مرتبه سوم	۱۸۷	۴۶۲
فصل سوم		
در مستند علم شاهد		

	صفحه	ماده
ضابط آن	۱۸۹	۴۶۳
شهادت کور		۴۶۴
اگر شاهدی کور شود		۴۶۵
اگر فاسقی کور شود	۱۹۰	۴۶۵
لزوم شهادت بعین		۴۶۶
شهادت بر زن		۴۶۷
ترتیب شاهد اصل	۱۹۱	۴۶۸
رابطه طولنی در شهادت		۴۶۹
شاهد شدن با استناد سکوت		۴۷۰
شهادت شاهد استفاضه		۴۷۱
احتیاج شاهد استفاضه		۴۷۲
ثبوت نسب بشنیدن		۴۷۳
اگر در ملکی بید تصرف و شهرت جمع باشد	۱۹۲	۴۷۴
کفایت ید و تصرف		۴۷۵
شهادت علم در استفاضه		۴۷۶
شهادت بر نذار	۱۹۳	۴۷۷
شک در شهادت		۴۷۸
فصل چهارم		
در تحمل شهادت و ادای آن		
وجوب تحمل شهادت		۴۷۹

	صفحه	ماده
حصول تحمل شهادت		۴۸۰
تحمل کتبی	۱۹۴	۴۸۱
شهادت در شهر ثلاث		۴۸۲
ادای شهادت		۴۸۳
در ترس شاهد از ضرر	۱۹۵	۴۸۴
شهادت حسبه مقبول است		۴۸۵
ادای شهادت بکتابت		۴۸۶
ثبت حکم حاکم بشهادت	۱۹۶	۴۸۷
فصل پنجم		
در شهادت بر شهادت		
مطلب اول		
در محل شهادت		
شهادت بر شهادت در حدود		۴۸۸
شهادت بر شهادت در حقوق	۱۹۷	۴۸۹
		۴۹۰
مطلب دوم		
در کیفیت تحمل شهادت		
اکمال مراتب تحمل شهادت	۱۹۸	۴۹۱
در اقرار مساهمه نمیشود	۱۹۹	۴۹۲
اینجا شاهد فرع در استرعاء میکوید		۴۹۳
مطلب سوم		

	صفحه	مادّه
در عدد شهادت فرع بر اصل	۴۹۴	
	۴۹۵	۲۰۰
	۴۹۶	
	۴۹۷	
	۴۹۸	
	۴۹۹	
	۵۰۰	
مطلب چهارم		
شرط شهادت فرع	۵۰۱	۲۰۱
ترکیه شهود اصل بر شهود فرع	۵۰۲	
	۵۰۳	
ذکر شاهد فرع اسم شاهد اصل را	۵۰۴	
مطلب پنجم		
در عوارض		
مرد ن شاهد اصل	۵۰۵	۲۰۲
عارض شدن فسق وغیره بر شاهد اصل	۵۰۶	
عارض شدن دیوانگی وغیره بر شاهد اصل	۵۰۷	
اگر شاهد اصل شاهد فرع را تکذیب نماید	۵۰۸	
موافقت یا مخالفت شاهد اصل بعد از شهادت فرع	۵۰۹	

	صفحه	مادّه
فصل ششم		
در اختلاف شاهدها		
شرط شهادت شاهدها	۵۱۰	۲۰۳
اختلاف شاهدها	۵۱۱	
	۵۱۲	
	۵۱۳	۲۰۴
	۵۱۴	
	۵۱۵	
	۵۱۶	۲۰۵
	۵۱۷	
	۵۱۸	۲۰۶
	۵۱۹	
	۵۲۰	
	۵۲۱	
فصل هفتم		
در برگشت از شهادت		
مطلب اول		
در برگشت در عقوبات	۵۲۲	۲۰۷
	۵۲۳	
	۵۲۴	

صفحه	ماده
۲۰۸	۵۲۵
	۵۲۶
	۵۲۷
	۵۲۸
	۵۲۹
۲۰۹	۵۳۰
	۵۳۱
۲۱۰	۵۳۲
۲۱۱	۵۳۳
	۵۳۴
	۵۳۵
	۵۳۶
	۵۳۷
۲۱۲	۵۳۸

اکر متعدد شهادت دروغ و بیش از یکی باشد

اکر شاهدی در زنا بکوید بتعدد کرده ام

در برکشت شهود

صفحه	ماده
	۵۳۹
	۵۴۰

مطلب دوم

در آنچه بزن زانی حرام است

صفحه	ماده
	۵۴۱
۲۱۵	۵۴۲
۲۱۶	۵۴۳
	۵۴۴

شهادت بطلاق

اکر بنکاح شهادت دهند

اکر بازادی زنی شهادت دهند

اکر بر رضاعی شهادت دادند

مطلب سوم

در مال

صفحه	ماده
۲۱۷	۵۴۵
	۵۴۶
	۵۴۷
	۵۴۸

اکر قبل از صدور حکم شاهد را برکردند

اکر دو شاهد فاسق باشند

اکر شهود علیه بجرح شاهد اکذیب بیاورند

اکر بر زنای غلامی شهادت بدهند

صفحه	ماده
۲۱۸	۵۴۹

اکر بکاتب بنده شهادت بدهند

مسائل متفرقه چند

صفحه	ماده
۲۱۹	۵۵۰

بیست و پنج مسئله است

(در مطبعه علمی بطبع رسید)

نمبر شمار

جامعہ

۱۔ ارکین مجلس

۲۔

۳۔

۴۔

۵۔

۶۔

۷۔

۸۔

۹۔

۱۰۔

۱۱۔

۱۲۔

۱۳۔

۱۴۔

۱۵۔

۱۶۔

۱۷۔

۱۸۔

۱۹۔

۲۰۔

۲۱۔

۲۲۔

۲۳۔

۲۴۔

۲۵۔

۲۶۔

۲۷۔

۲۸۔

۲۹۔

۳۰۔

۳۱۔

۳۲۔

۳۳۔

۳۴۔

۳۵۔

۳۶۔

۳۷۔

۳۸۔

۳۹۔

۴۰۔

۴۱۔

۴۲۔

۴۳۔

۴۴۔

۴۵۔

۴۶۔

۴۷۔

۴۸۔

۴۹۔

۵۰۔

۵۱۔

۵۲۔

۵۳۔

۵۴۔

۵۵۔

۵۶۔

۵۷۔

۵۸۔

۵۹۔

۶۰۔

۶۱۔

۶۲۔

۶۳۔

۶۴۔

۶۵۔

۶۶۔

۶۷۔

۶۸۔

۶۹۔

۷۰۔

۷۱۔

۷۲۔

۷۳۔

۷۴۔

۷۵۔

۷۶۔

۷۷۔

۷۸۔

۷۹۔

۸۰۔

۸۱۔

۸۲۔

۸۳۔

۸۴۔

۸۵۔

۸۶۔

۸۷۔

۸۸۔

۸۹۔

۹۰۔

۹۱۔

۹۲۔

۹۳۔

۹۴۔

۹۵۔

۹۶۔

۹۷۔

۹۸۔

۹۹۔

۱۰۰۔